Ahwaz Archive

صوت الشعب

السنة الثانية، العدد ١١، الأحد خامس رجب ١٤٢٢ (2001/9/23) - ٢٠٠ تومان

«إرحَموا الشّعرَ... يَرحَمكُم اللّه...» ص ١٣

حوار حول التأثيرات الثقافية العربية - الفارسية ص ١٤

الشارع الأهوازي يدين عملية قتل الابرياء موكداً بأن:

التفجيرات الأخيرة هي حصيلة التناقض الموجود في المجتمع الأمريكي

ص ٢

من هو اسامة بن لادن؟

Who is Bin Laden?



دروس و عبر من أمجاد قُطرنا في القرن الثاني عشر مُستلٌ من كتاب «الياقوت الازرق في اعلام الحويزة والدورق» للشيخ فتح الله بن علوان الكعبي الدورقي

ص ١٠

لغة الألون تحدد ميول الأطفال

ص ١٧

القومية حقيقة حية لايمكن تجاهلها

ص ٩

قرأة في كتاب المرأة والعمل السياسي.. رؤية اسلاميه

ص ١٨

تسلية



الناس موتىٰ و اهل العلم أحياءُ

اربعونَ يوماً مُضىٰ عَلىٰ رحيل العلاّمة الجليل الفقيد السعيد أيةا... السيد حسين الحسينى (قدّس سره)، من اهل الفلاحيّة «شادگان»، و لٰكنّه لايزال يعيش في قلوب أبناء بلاده و فى قلب كلّ من كانَ له أدنىٰ معرفةٍ به. حقاً أنْ لا تنساه القلوب، و لا تسأمه الخواطر، و لا تملّ العيون مِن النظر الىٰ صورته، إنَّ فِقدانه و فقدانَ امثاله «و هم قليلونِ بالطبع» خسارة كبيرة، لأعلىٰ الطائفة الشيعيّة فقط، بل عَلى الأمّة الاسلاميّة بلِ و عَلى البشريّة ايضاً. كذا من نَشأ نشأةً اسلاميّة و تخرّج من مكتب اهل‌البيت، عليهم‌السّلام و أحَسَّ أنّه مسئول امام ربّه. فقد روى عن النبى صَلَّى‌الله عليه و آلِه و سلّم، فى تفسير قوله عزّ و جلّ: «أوَلَم يروا أنَا نأتى الأرضَ ننقصها من أطرافها... الأية ٤١ من سورة الرعد»، قال صلّى الله عليه و آله و سلّم: تنقصها بموت العُلماء والفقهاء والصلحاء والعبّاد.

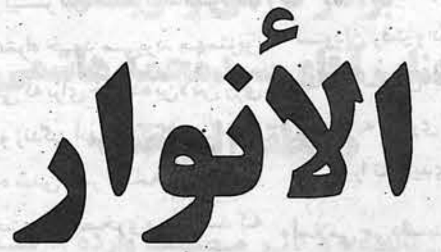
و بهٰذه المناسبة الأليمة والذكرى الحزينة، أعزّى أسرته الكريمة و أهل القلم والفضيلة و ابناء الفلاحيّة المؤمنين، اِصالةً عن نفسى و نيابةً عن جمعٍ من أهل العلم والطلبة والسادة الأماجد كما أُقدّم هٰذه القصيدة الرثائية لناظمها أخى الفاضل الأديب الخطيب السيّد ناصر باليل الموسوي «الشبرّى» حفظه اللّه و قد نظمها بِهٰذه المناسبة، و ذكرتها في كتابي [الياقوت الأزرق فى أعلام الحويزه والدورق]، فى ترجمة هٰذِ الفقيد الغالى علينا جميعا.

و أنبّه أن تاريخ وفاته حسب حروف الأبجد قد جاء: [يا له مقعد صدقٍ عند مليک مقتدر] .

«هادى باليل الموسوى ١٧ جمادى الثاني ١٤٢٢ قم المقدّسة»

القصيدة الرّثائية في الصفحة الثانية مِن الفن والادب

نشريه محلى



بـا مـطالبى دربـاره مسـائل اجتماعى، اقتصادى و فرهنگى ملاشيه با مدير مسئولى صادق شريفى و سردبيرى على مزرعه منتشر شد.

آدرس: مـلاشيه - خيابان شـهيد رفـيعى - مسجد فاطمه زهراء (س)

ص. پ ٣٧٩-٦١٣٣٥

Ahwaz Archive

سرمقاله

تناقض امریکایی

باگذشت دو هفته از حوادث امریکا، اگرچه دولتمردان امریکائی انگشت اتهام را بسوی بن‌لادن و افغانستان نشانه رفته‌اند، اما هنوز بدرستی کسی نمی‌داند که چه کسی و یا چه گروه‌هائی پشت انفجارهای واشنگتن و نیویورک هستند و به‌همان اندازه‌ای که سوابق بن‌لادن و گروههای اسلامی را در عملیات تروریستی مطرح می‌کنند، به‌همان اندازه نیز نقاط شک و تردید وجود دارد. اکنون رئیس‌جمهور امریکا بیش از آنکه براساس واقعیتها واکنش نشان دهد، بیشتر در پی ارضای روانی و خشم ملت امریکا است. خشمی که معمولاً بایستی خارج از مرزهای امریکا آرام گیرد و بر سر مردمان محروم و فقیری فرو ریزد که خود قربانی قرون‌طلبی نظام نابرابر جهانی می‌باشند. آنچه که اتفاق افتاده، این است که امنیت امریکا ازبین رفته است، حیثیت آن بعنوان یک ابرقدرت جهانی لگدمال شده است و اقتصاد آن برای مردم آن و مردم جهان، اعتماد خود را ازدست داده است. بازسازی چنین خسارتی از نظر امریکائیان هجوم به دشمنان برونی است، حتی اگر این دشمن وجود خارجی نداشته باشد. این شکل درمان حوادث اخیر برای دولتمردان امریکا، مطلوب‌ترین شکل ممکن است، حتی اگر منطبق با واقعیت نباشد اما در همین امریکای به‌خشم آمده و در بسیاری دیگر از نقاط جهان، انسان‌های عاقلی وجود دارند که راه‌حل این مسئله را این‌چنین نمی‌دانند. در سال ۱۹۸۱ نوام چومسکی نویسنده امریکائی مطرح ساخت که جامعه امریکا دچار چنان تناقض‌هائی شده است که هرچه به جلو حرکت کند، بیشتر در آنها فرو می‌رود. ادوارد سعید نویسنده عرب‌تبار امریکائی مطرح کرد که وحدت جهانی با وجود دنیای فقیر درکنار دنیای بسیار ثروتمند به خوشبختی نمی‌انجامد و در پی برخورد آنها، انفجارهای مهیبی روی خواهد داد، و ارنست از نسل سوم مارکسیست‌ها در توصیف روابط اجتماعی در امریکا و جامعه سرمایه‌داری چنین می‌گوید: «آنچه که در جامعه سرمایه‌داری با یکدیگر رابطه برقرار می‌کنند، انسانها نیستند، بلکه کالاها هستند» انسانهای ثروتمند با توسعه کالاهای خود (خانه‌ها، ماشین‌ها، موبایل‌ها و...) روابط خود راگسترش می‌دهند و انسانهای فقیر بدون داشتن آن کالاها محکوم آن روابط می‌شوند. اکنون نظم جهانی که مطلوب دولتمردان امریکائی است از واشنگتن تاکابل بر چنین روابطی بنا شده است. اما مشکل زمانی پیش می‌آید که مردمان فقیر و استثمار شده حاضر به پذیرش ارزش‌های امریکائی نمی‌شوند. ممکن است برای یک امریکائی که در مرکز ثروتمندترین شهر دنیا زندگی می‌کند عجیب باشد که چرا در افغانستان یا جاهای دیگر مردمانی یافت می‌شوند که همانند او فکر نمی‌کنند، اما این مسئله برای کسانی که در حسرت نان شب زن و فرزندان خود هستند، زیاد تعجب‌آور نمی‌باشد. اکنون جهان نه به اسلام و مسیحیت آنطور که شارون می‌خواهد و نه به دنیای متمدن و غیرمتمدن آن‌طور که هانتینگتون یا فوکویاما مطرح می‌کنند، تقسیم نمی‌شود، بلکه رویاروئی واقعی در جهان امروز میان فقیر و ثروتمند، دارا و ندار و استثمارگر و استثمار شده است که اگر نیک بنگریم ریشه تمام تناقض‌های امریکائی را می‌توانیم در آن پیدا کنیم. جامعه امریکائی امروزه خود پرورش‌دهنده چنین تناقض‌ها است و این تناقض بستر بسیار مناسبی برای پرورش دشمنی، عداوت و کینه است که انفجارهای اخیر یکی از علائم آن است. امریکا اگر می‌خواهد عدالت مطلق را اجراکند، همانطور که نام عملیات جنگی خود را براین اساس نهاده است، بایستی این تناقض‌ها را برطرف کند، درغیراین‌صورت هجوم به کشورهای دیگر نه فقط راه‌ساز نیست، بلکه تناقض‌های موجود را عمیق‌تر می‌کند و در پی شلیک هر موشک امریکائی که بر سر مردمانی بی‌دفاع فرومی‌ریزد و همه هستی و نیستی آنها را به باد فنا می‌دهد، کسانی برای انتقام برخواهند خاست و حوادثی به‌مراتب سهمگین‌تر از آنچه اکنون در واشنگتن و نیویورک بوجود آمده است را پدید خواهند آورد.

حسن هاشمیان

ضمن محکوم کردن کشتار بی‌گناهان

مردم خوزستان؛ انفجارهای اخیر امریکا را نتیجه سیاست دوگانه دولت آن کشور می‌دانند



در پی حوادث اخیر آمریکاکه تاکنون عوامل آن بدرستی شناخته نشده‌اند، فرضیه‌های مختلفی مطرح شده که هرکدام به‌نحوی تلاش دارد واقعیت‌های موجود را بازسازی نماید. در این میان یک بررسی نشان می‌دهد که مردم خوزستان معتقد هستند، سیاست‌های دوگانه‌ی دولت امریکا در سالهای اخیر، انگیزه‌های لازم برای بروز چنین حوادثی را بوجود آورده است. عبدالزهراء ب. دانشجو مطرح می‌کند که امریکا در سیاست بین‌الملل عدالت لازم را رعایت نکرده است. این کشور در برخورد با قضایای فلسطین، عراق و ایران کاملاً دوگانه عمل کرده است. مراد معتقد است کشوری که به شلیک کردن بسوی هواپیمای مسافربری مدال می‌دهد، باید انتظار آنرا داشته باشد که یک روز دچار چنین حوادثی شود. جاسم ص. کارمند معتقد است که امریکا زمانی که منافعش ایجاب کند برای اجرای قطعنامه‌های سازمان ملل به لشکرکشی روی می‌آورد، و در زمانی که برخی قطعنامه‌ها با منافع آن سازگار نیستند، آنها را وتو می‌کند. امریکا باید بداند که چنین اعمالی امروزه کاملاً دربرابر چشمان تیزبین جهانیان اتفاق می‌افتد و دولتمردان آن کشور نمی‌توانند آنها را مخفی نگه دارند. آرش الف دانشجو اظهارنظر می‌کند که تروریسم در هر شکل و ظاهری که باشد، محکوم است. همه ما می‌دانیم که امریکا بزرگترین قدرت اقتصادی جهان است و هرگونه ضربه‌ای که به آن وارد شود، به بقیه جهان سرایت می‌کند. حوادث اخیر تنها به امریکا ضربه نزده است، بلکه به همه مردم جهان آسیب رسانده است.

افغانستان دشمن جدید امریکا

بلافاصله بعد از انفجارهای نیویورک و واشنگتن، انگشت اتهام بسوی کشور فقیر افغانستان و طالبان نشانه رفت. طالبان که خود دست‌پرورده امریکا و پاکستان می‌باشد، اکنون به دشمن جدید هر دو کشور تبدیل شده است. کشور افغانستان که سابقه شکست دادن امپراطوریهای بریتانیا در اواخر قرن نوزدهم و اتحاد جماهیر شوروی را در قرن بیستم در پرونده خود دارا می‌باشد، هدف جنگی آسانی نمی‌تواند باشد. درحالیکه اکنون فضای جنگ بر همه مناطق پیرامون افغانستان حاکم گشته است، روحیه مردم این کشور بسیار بالا و کودکان به ورزش و گشت‌وگذار در خیابانهای شهر کابل مشغول هستند. جوانان در حال آزمایش اسلحه‌های خود می‌باشند و پیران سوابق جنگی خود را در دوره‌های گذشته برای دیگران تعریف می‌کنند. کشور کوهستانی افغانستان فاقد هرگونه بنیان‌های اقتصادی مشخص می‌باشد و در حالت جنگ یک «دشمن نامرئی» محسوب می‌شود، مسئله‌ای که ناوها، هواپیماهای جنگی و نیروهای مسلح امریکا با آن مشکل خواهند داشت. اکنون امریکا تلاش می‌کند که دشمنان سنتی طالبان را در روی زمین به جنگ مستقیم با آنها تشویق نماید و خود به جنگ هوایی و موشک‌باران بسنده کند. اولین گروه از این دشمنان، نیروهای ژنرال دوستم می‌باشند که اولین حمله خود به افغانستان در نزدیکی شهر زالی را آغاز کردند. هدف این حمله تصرف فرودگاه مزارشریف می‌باشد که در نزدیکی زالی قرار دارد. امریکا بدون داشتن یک فرودگاه در داخل افغانستان نمی‌تواند کابل مرکز افغانستان را ساقط نماید و بدون سقوط کابل، حکومت طالبان ازبین نمی‌رود. گفته می‌شود که بزرگترین ناوهای هواپیمابر امریکا شامل انترپرایز، سیتی‌هوک و کاولین در حال نزدیک شدن به اقیانوس هند (مرکز هجوم به افغانستان) و خلیج‌فارس می‌باشند که با رسیدن آنها به این منطق شروع جنگ حتمی خواهد بود.

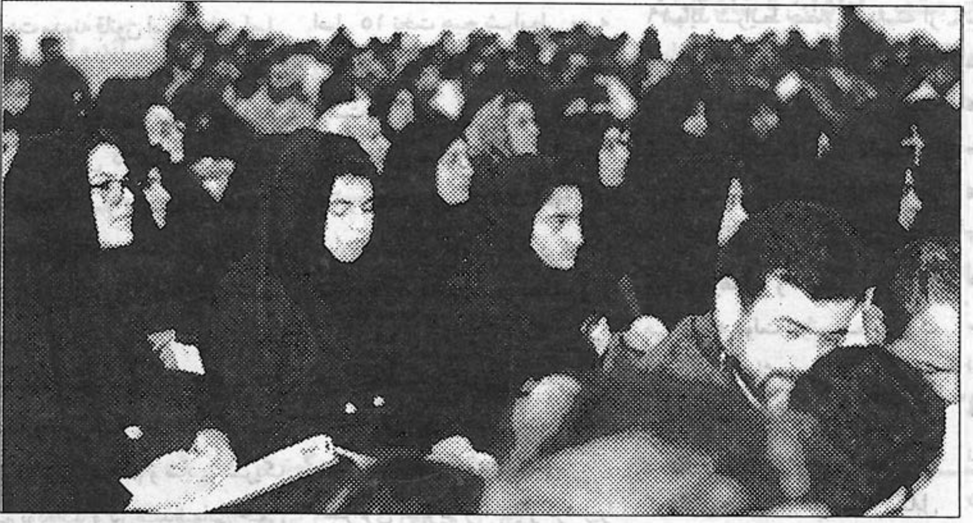
اسامه‌بن‌لادن کیست؟

اسامه فرزند محمدبن لادن در سال ۱۹۵۷ (۱۳۳۶ هجری شمسی) در منطقه «مدد» در شهر ریاض در یک خانواده مسلمان بدنیا آمد. شش ماه بعد از تولد وی، خانواده او به مدینه هجرت می‌کنند. پدر وی محمدبن عوض‌بن لادن از اهالی «حضرموت» به‌دلیل شغلی که داشت (ساختن مساجد) دائماً در حال رفت‌وآمد بین سه شهر مهم مکه، مدینه و جده بود و در بیشتر این مسافرت‌ها، اسامه را به‌همراه خود می‌برد. مهمترین اتفاقی که برای خانواده بن‌لادن روی داد و زندگی آنها را دگرگون ساخت، برنده شدن پدر اسامه در مناقصهٔ ساخت «قبة الصخری» می‌باشد که پول هنگفتی را نصیب این خانواده کرد. در این مناقصه، محمدبن‌لادن تنها هزینه‌های ساخت را حساب نموده و از سود خود در راه خدا گذشت کرده بود. مسئله‌ای که موجب شد بر بقیه پیشنهاددهندگان مناقصه پیشی گیرد و برنده آن شود. اسامه‌بن لادن تحصیلات اولیه خود را در شهر مدینه آغاز کرد. ده ساله بود که پدر وی فوت می‌کند و او مجبور می‌شود در شرکت ساختمانی پدر خویش به رتق و فتق امور بپردازد. همچنین اسامه‌بن‌لادن بعدها وارد دانشگاه ملک عبدالعزیز شهر جده می‌شود و در رشته اقتصاد به تحصیل می‌پردازد و موفق می‌شود لیسانس خود را در این رشته بدست آورد. اسامه مدتی به کشور انگلستان می‌رود و برای تکمیل زبان انگلیسی خود در یک آموزشگاه خصوصی ثبت‌نام می‌کند. برایان شایلر معلم وی در این آموزشگاه شخصیت وی را چنین توصیف می‌کند: «رفتاری آرام و متین داشت و همیشه سروقت در کلاس حاضر می‌شد و خیلی هم مذهبی نبود. او پسری خجالتی و مؤدب بود و با بقیه شاگردها تفاوت داشت و چون قد بلندی داشت از نظر فیزیکی هم از بقیه متمایز بود و اعتماد به نفس بالائی داشت.»

اسامه‌بن‌لادن از اوان جوانی به گروههای اسلامی پیوست. در جنگ افغانستان برعلیه نیروهای متجاوز روس که وی آنها را کافر می‌دانست، دلاورانه شرکت نمود. سپس به کشور سودان رفت و در زمان حکومت صادق المهدی، بر ضد شورشیان جنوب به رهبری کارانگ که بن‌لادن آنها را تهدیدی برای حکومت اسلامی می‌دانست، جنگید. سپس ازکشور سودان به درخواست حکام سعودی رانده شد و از سال ۱۹۹۶ تاکنون در افغانستان بسر می‌برد. در حال حاضر بن‌لادن بشکل مخفیانه زندگی می‌کند و افراد بسیار محدودی از سکونتگاه اصلی او اطلاع دارند، مسئله‌ای که دولتمردان امریکائی را شدیداً دچار بهت و سردرگمی کرده است.

Ahwaz Archive

برگزاری مراسم متنوع فرهنگی در شهر شوش دانیال



در روزهای شنبه و یکشنبه ۱۷ و ۱۸ شهریورماه ۱۳۸۰ به مناسبت تولد حضرت فاطمه زهراء (ع) مراسم متنوع و جذاب فرهنگی در شهرستان شوش دانیال روستای شاوور با حضور جمع کثیری از اهالی منطقه و گروههای مختلف فرهنگی، شعرا و ادیبان آن شهرستان و برنامه‌های نمایشی برگزار شد. در این مراسم برنامه‌های مدیحه‌سرائی، شعر و سرود با همراهی و مشارکت گروه هنری «شروق الشمس» و گروه تئاتر «فرقة الأحرار» به اجرا درآمد. همچنین خانم مریم سواری مقاله‌ای تحت عنوان «حقوق زن در جامعه امروز» ارائه نمودند و اشعاری توسط شعرای شهرستان شوش ازجمله خانم حیدری و آقایان آل‌کثیر، مدحجی، سواری، سیدمحسن نجابت، ابومحمد کعبی و حاج عبدالرزاق زهیری، خوانده شد. در این میان گروه قرآن روستای «حُر» به اجرای تواشیح پرداختند. این مراسم با استقبال شدید خانواده‌های شهرستان شوش دانیال مواجه شد و اظهار امیدواری گشت که در آینده چنین برنامه‌هائی تداوم یابد.

یک منبع آگاه در گفتگو با رأی ملت اعلام کرد:

تاکنون گزارشی درباره حمله به مردم عرب خوزستان مقیم اروپا و امریکا نرسیده است

در پی حوادث اخیر امریکا و افزایش تهاجمات به اعراب و مسلمانان مقیم امریکا و اروپا، نشریه صوت‌الشعب برای اطمینان از وضعیت خوزستانیهای مقیم در آن کشورها ارتباط تلفنی با یک منبع آگاه برقرار کرد. این منبع آگاه اعلام کرد که تاکنون گزارشی مبنی بر حمله به مردم عرب خوزستان ساکن امریکا و اروپا دریافت نکرده است. وی اضافه کرد در برخی از ایالات امریکا و بخصوص در نیویورک و واشنگتن تهاجمات بسیاری علیه مراکز و مساجد اسلامی صورت گرفته است. تعدادی افراد مسلمان مورد ضرب و شتم قرار گرفتند، اما در هیچ جا، اعراب خوزستان در میان آنها نبوده است. در این رابطه وی ادامه داد مسلمانان در اروپا نیز با مشکلاتی مواجه بودند و با موانع و محدودیتهائی روبرو گشته‌اند ولی به اعراب خوزستان توصیه شده است، از رفت‌وآمدهای غیرضروری بپرهیزند و از بحثهای سیاسی با اروپائیان و مشاجره درباره حوادث اخیر امریکا دوری کنند. گفته می‌شود بعضی از مراکز و آژانسهای یهود در اروپا و امریکا تلاش می‌کنند، حوادث اخیر امریکا را بهانه‌ای قرار داده تا بتوانند بدینوسیله به اعراب و مسلمانان حمله نمایند.

سومین گردهمائی انجمن فارغ‌التحصیلان عرب خوزستان در شهر بوخوم آلمان به کار خود پایان داد

سومین گردهمائی انجمن فارغ‌التحصیلان عرب خوزستان با شرکت بیشتر اعضاء آن و به‌مدت ۳ روز در شهر بوخوم آلمان به کار خود پایان داد. در این اجلاس موضوعهای مختلفی مورد بررسی و کنکاش قرار گرفت که ازجمله آنها می‌توان مبانی هویت قومی، تجزیه و تحلیل مسائل اقتصادی، تجزیه و تحلیل مسائل فرهنگی، راههای رشد و تقویت فرهنگی، گفتگوی اقوام در داخل ایران و چگونگی همیاری به آن و شکل دادن یک جامعه مدنی و قانونمند، را برشمرد. همچنین در این گردهمائی مهمترین مشکلات و نارسائیهائی که مردم عرب خوزستان با آن مواجه هستند، مورد بحث و بررسی قرار گرفت. در این زمینه بنیهٔ ضعیف اقتصادی و نبود امکانات فرهنگی بعنوان یکی از عوامل عقب‌ماندگی جوامع ما درنظر گرفته شد. در این اجلاس به پدیده «فرار از مدرسه» دانش‌آموزان عرب خوزستانی اشاره شده است که مهمترین عامل آن نبود مدارس عربی مطابق با اصل پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌باشد.

در پایان محل اجلاس سال آینده که در شهر لندن برگزار می‌شود همراه با موضوعات مورد بحث در آن تعیین گردید و به اطلاع کلیه اعضاء رسید. بدیهی است اولین و دومین گردهمائی انجمن فارغ‌التحصیلان عرب خوزستان به‌ترتیب در شهرهای لندن (۱۹۹۹) و آمستردام (۲۰۰۰) برگزار شده است.

برادر گرامی و ارجمند
جناب آقای سیدمحمد هاشمی
«منطقة العراضه»

با کمال تأسف و تأثر مصیبت وارده را صمیمانه تسلیت عرض نموده، از پروردگار متعال علو درجات برای آن مرحوم و صبر و شکیبائی برای بازماندگان محترم مسئلت می‌نمائیم.

محمد سعید انصاری
قائم‌مقام اداره کل ارزیابی و نظارت
صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

الأخ الكريم السيد حسن سلطاني المحترم

ببالغ الحزن والأسى نشاطركم هذا المصاب الجلل الذي نزل على أسرة السلطانية بفقدان الأخ العزيز نصرا... سلطاني الچاسبي و نرجو الله أن يمن عليكم بالصبر و السلوان و على الفقيد بالعفو والغفران

حاج عمران العبادي

انتباه
مكتبة العبادي في عنوان جديد
آبادان - فلکه کارون - جنب بانک ملّی
ترحب بكل المثقفين

Ahwaz Archive

اقوام و قانون

نوروز حمزی

جمهوریت‌مندی برای ادارهٔ امور جامعه در قالب یک کشور مستقل و یا ناحیهٔ خودمختار می‌باشد. در این متد بالاترین حد نصاب مشارکت آحاد آن جامعه در ادارهٔ امور کشوری و لشگری و ترقی آنان براساس شایستگی‌های لازم پیش‌بینی شده و مؤلفه‌های پیشرفت سایر افراد جامعه از جانب حاکمیت فراهم می‌گردد، در کشور ما بدنبال سقوط نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی مردم با رأی خود به سیستم جمهوری و از نوع اسلامی آن در ۱۲ فروردین ۵۸ رسمیت بخشیدند کمتر از یک سال بعد از این اتفاق قانون اساسی توسط هیئتی که مرکب از انقلابیون اصیل بود تدوین و در اختیار نهادهای ذیربط قرار گرفت. هیئت تدوین‌کننده توأماً با نگرش علمی به چند قومی و چند زبانی کشور و در راستای تحقق دورکن جمهوریت و اسلامیت نظام، اصول ۱۵ و ۱۹ را در قانو اساسی گنجاند. به زبانی دیگر این هیئت به ساختمان تئوریک نظام شکل داد و آن را آماده بهره‌برداری کرد.

اما نفوذ مجدد جریانهای ناسیونالیستی در مدیریتهای خُرد و کلان مانع بهره‌برداری صحیح از قوانین گردید و از سوی دیگر دعواهای طیفی، حزبی و جناحی باعث شد که دولتمردان به‌جای آنکه به‌فکر اجرای قانون اساسی باشند به رتق و فتق دعواهای خود بپردازند تا جایی که پس از گذشت بیش از دو دهه از پیروزی انقلاب در سال گذشته با دستور آقای رئیس‌جمهور کمیته‌ای تحت عنوان کمیته بررسی اجرای قانون اساسی به سرپرستی دکتر مهرپور تشکیل و پس از پایان کار گزارش خود را محرمانه در اختیار ریاست‌جمهوری قرار دادند. در سؤالی که از رئیس کمیتهٔ مذکور درمورد علت عدم اجرای اصل ۱۵ شده عدم اجرای این اصل را مسائل سیاسی عنوان نمودند.

«شایان ذکر است که برای اولین مرتبه در بهمن ماه ۷۹ تعدادی از نمایندگان محترم مجلس طرح اجرای اصل ۱۵ را تهیه و به صحن علنی آورده و به رأی گذاشتند که [خوشبختانه] رأی نیاورد. بدین لحاظ خوشبختانه می‌گویم که نمایندگان محترم باید به فکر اختصاص یک ردیف بودجه دائمی ملی باشند نه بودجه‌های سالیانه زیرا احتمال عدم تصویب این ردیف بودجه در سالهای آتی و به ملعبه گرفتن اصل ۱۵ از سوی ناسیونالیستها وجود خواهد داشت.» علی ایحال جواب آقای مهرپور قانع‌کننده نبوده و نخواهد بود زیرا اگر مسائل سیاسی وجود داشته هیئت مدونه قانون اساسی این اصل را در این قانون نمی‌گنجاند. در حال حاضر نیز هر مرجعی که مخالف اجرای اصل ۱۵ باشد نمی‌تواند مخالفت خود را با انتساب مسائل سیاسی به اقوام مختلف توجیه کند. امروزه آموزش زبان مادری و تکلم انسان با زبان خویش را نمی‌توان یک مسئله سیاسی دانست. گذشته ایران بخوبی نشان می‌دهد که تمام اقوام ایرانی در غم و شادی شریک هم بوده‌اند و در میدانهایی چون وحدت ملی، حفظ تمامیت ارضی کشور، انقلابهای مشروطه و اسلامی، جنگ هشت ساله و در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و دانش و هنر و سایر آفرینش‌های خود را بنام ایران و ایرانی ثبت نموده‌اند. با کمال تأسف در زاویهٔ مقابل معدودی ناسیونالیست برگهای زرین افتخارات اقوام در تاریخ ایران را جعل نموده و بسیاری از حماسه‌های این مردمان را از لابه‌لای کتب تاریخی حتی کتابهای درسی حذف کرده‌اند[۱] تا بتوانند این مردمان اصیل را همواره مورد افترا قرار دهند و به امیال غیرانسانی خویش ازجمله هضم نژادی و فرهنگی آنان دست یابند. اینان با این اعمال خود به دشمنی بشریت برخاسته‌اند.

در هرحال به تعویق انداختن اجرای اصل ۱۵ تحت هیچ شرایطی و به بهانه هیچ مصلحتی قابل توجیه نیست زیرا هر اصل از قانون اساسی معادل خون هزاران شهید از ابتدای حکومت هخامنشی اشغالگر[۲] تا پایان پهلوی و خون شهدای هشت سال دفاع مقدس قرار گرفته و از مجموعهٔ این اصول یک میثاق ملی ساخته است بنابراین نمی‌توان میثاق ملی این مردمان را شکست و درمقابل مطالبات قانونی آنان استراتژی سکوت را اختیار کرد زیرا دراین‌صورت مسئولین با تدوین این اصول جامعه را یک قدم به جلو و با عدم اجرا دو قدم به عقب رانده‌اند. مسئولین ذیربط باید توجه داشته باشند که با اتخاذ این استراتژی و عدم اجرای اصول ۱۵ و ۱۹ ارکان جمهوریت و اسلامیت نظام را در تعرض غرض‌ورزان قرار می‌دهند و با تأکید بر این استراتژی و (در سایر مواردی که قانون اجرا نمی‌شود و شهروندان با فضای زور و اجبار مواجه می‌شوند به سرمایه اجتماعی خویش پناه می‌برند)[۳] با پناه بردن به این سرمایه امکان زایش هرگونه حرکت اجتماعی ناموزون وجود خواهد داشت و تنها راه جلوگیری از این زایمان نامبارک سرعت بخشیدن به اجرای قانون است و در همین راستا و برای تحقق دو رکن جمهوریت و اسلامیت و اجرای اصل ۱۹ باید شرایط حضور آندسته از گروههای قومی که حضور چندانی در ساختارهای قدرت و تشکیلات گوناگون دولت و نهادهای وابسته به آن ندارند را فراهم نمود. پلورالیسم قومی جامعه ایرانی و فراگیرندگی میراث فرهنگی و سیاسی آن حکم می‌کند که دولت ایرانی معاصر یک دولت فراگیر باشد و دولت فراگیر نیز تنها درصورت گسترش مشارکت سیاسی و لزوم حضور گروههای گوناگون جامعه ایرانی در آن قابل شکل‌گیری است و تنها چنین دولتی که توان مقابله با چالشهای گوناگون پیچیدهٔ معاصر را خواهد داشت[٤] بمنظور آغاز این پروژهٔ حیاتی هرچه سریعتر باید فراکسیون اقوام را در مجلس شورای اسلامی تشکیل و راه‌اندازی نمود. این وظیفه مهم بعهدهٔ سایر ایران‌دوستان و معتقدین به نظام جمهوری اسلامی بخصوص وکلای مردم و رفرمیستهای سایر نهادها و نشریات اصلاح‌طلب می‌باشد که درصورت تحقق این امر دریچه‌ای دیگر بسوی مدرنیته گشوده شده و بخشی از عدالت اجتماعی در اذهان ایرانیان متبلور می‌شود.

۱ـ الف: به تزویر کشیدن شخصیت سرداران عرب ایرانی در کتب تاریخی مانند میرامهنا که عرب به‌دنیا آمده، عرب زیست و عرب از دنیا رفت و هرآنچه در طبق اخلاص داشت برای صیانت خاک ایران صرف نمود. در این مورد نگاه کنید به مقاله موسی سیادت تحت عنوان ـ تناقض‌گویی در تاریخ ـ هفته‌نامه اهواز شمارهٔ ۵۹ صفحهٔ ۷

ب: دفاع مردم عرب از تمامیت ارضی ایران به زعامت شیخ سلمان کعبی ه ق ۱۱۵۰ و درهم شکستن هجوم نیروهای بریتانیا در آبهای نیلگون ایران در کتابهای درسی ذکر نشده

ج: جهاد مردم عرب خوزستان (عشایر بنی‌طرف، زرگان و....) درمقابل اشغالگران انگلیسی در جنگ جهانی اول (۱۹۱٤) درکتاب تاریخ سال چهارم دبیرستان چاپ ۱۳۷٦ ص ۷۳ حذف شده و فقط مقاومت هموطنان دشتستانی و قشقایی ذکر گردیده است و.... در کتابهای درسی نظام جدید نیز چنین است.

۲ـ در این مورد کتاب ۱۲ قرن سکوت نوشته ناصر پورپیرار ـ نشر کارنگ را مطالعه کنید.

۳ـ مقالهٔ رنه لفورت تحت عنوان «حکومت برآمدن از لایه‌های زیرین» مدیر مجله پیام یونسکو منتشر شده در شماره ۳٦۹ ص ۱۸ خرداد ۸۰ همان مجله.

٤ـ کتاب قومیت و قومگرایی در ایران ـ دکتر حمید احمدی ص ۳۷۸ نشر نی

مستوى الثقافي لشبابنا الأهوازي

عزيز مزرعة ـ معلم في الأهواز

الثقافة: هي تعبير عن تقدم الشعوب في زمنٍ ما. وهي المقياس الذي يمكّن الباحث من تركيز و تحديد هويته و بيان حضارته للأمم الأخرى. لكن تحديد مستويات الثقافة لدى المجتمع او ثلة معينه من المجتمع مسألة صعبة لأن هذا العمل مرهون بحجم معرفة الباحثين على عملية التبادلية التي تعرف «بلأخذ والعطاء» وكلما تون هذه العملية واسعة و متطورة يكون التعرف على الواقع الثقافي اكثر دقة و اوسع شمولا. اما حول المستوى الثقافي لشبابنا الأهوازى فهناك رأين:

الأول: من يقول بأن انفجار المعلومات الذي طبع عصرنابطابعه اسهم الى حد بعيد في اكتشاف و تعميم عدد كبير من قنوات الثقافية على سبيل المثال، الكتاب بالدرجة الأولى و المجلات بالدرجة الثانية و... و هذه القنوات و غيرها من قنوات جديدة كلراديو و التلفزيون و الفيديو و... التي يقضي شبابنا اكثر وقته معها تبني لهذا العصر ثقافات منوعة؛ علمية، اقتصادية و اجتماعية و سوف تحول شبابنا (بل حولت) من شباب مثقفين الى شباب مشاهدين و متلقين الثقافة. و من جهة اخرى بأن هذه القنوات خارج ارادتهم سوف تؤدي الى دمار ثقافتهم و تغيرها و تبديلها الى ثقافة اخرى؛ ربما يسأل القارى الكريم؛ اذا تكون الثقافة متعالية و راقية فلماذا هذا التخويف و التحذير؟

يأتي الجواب على النحو التالي؛ نقول نعم الثقافة متعالية و لكن المشكله هي ليست الثقافة فحسب بل عدم معرفتها و عدم وجود وسائل و امكانيات للتعرف عليها حتى تأخذ مأخذها الصحيح و تتعاطف مع ثقافات سائر الأمم.

الثاني؛ هناك بعض آخر من يقول، ليس هناك تقارب وتجانس ثقافي بالمعني الصحيح و لا سبب للتخويف و انّما الذي سببّه التطور و الأنفجار المعلومات هو تخصص ثقافي؛ و لهذا تجد اليوم من هو خبير في تخصصه و في نفس الوقت لا يعرف الا القليل ماهو خارج اطار تخصصه. فكلهم مثقفون و لكن على حد تخصصهم و معرفتهم و وجود القنوات الثقافية الجديدة لا تغير و لا تدّمر بل تعطي معلومات جديدة و تبث فيهم الوعي و تحثهم للتطور و التقدم على حد تعبير المثل المعروف «انظر الى ما قال و لا تنظر الى من قال». اذا نريد ان نكون بعيدين عن الرد او القبول و نجعل القضاوة على عاتق القارى الكريم لابّد ان يأتي الجواب على الأسئله التالية:

ماهي الثقافة آلتي حول رصدها لدى شبابنا؟

من هم الشباب الذين نعنيهم؟ هل هم كتلة اجتماعية؟ أم شريحة عمرية؟

من أين نبدأ؟ ألى أين ننتهي؟

ماهي الطرق اللتي تصل بنا الى الهدف؟

الجواب يلى على النحو التالى:

اذاكانت الثقافة ما ذكرنا هي التعبير الدقيق عن حضارة المجتمع في زمن ما؛ فلهذا لابد البحث أن يكون في ساحات المجتمع و اذا كانت كذلك، تشمل المبدع و المفكّر و المولّد و الباحث و حتى المواطن الموفق.

و أما الشباب ليسوا اناس تجمعهم فئة عمرية واحدة فحسب، بل كل انسان يتمتع بحريّة فكر و تحرك لطاقاته و قدراته آلتي تجعل منه انساناً منتجاً مبدعاً و مفيداً حتى و لوكان كبير آلسن.

و أما من اين نبداء فهذا هو بيت القصيد كما يقال؛ نحن شعب كسائر الشعوب و لسنا أستثناء بمستوى تطور و تقدم العالم لابد أنْ نتقدم و نتطور؛ و على جيلنا العربي أن يبني و يشيّد قيماً و منجزات جديدة بمستوى ماتهدّمت من قيم و يهدّم الأشياء المتخلفه التى سببّت تأخرنا و اعطتْ الدليل لغيرنا حتى يقول مايقول و يفعل مايفعل. هناك من يقول بأن من الصعب أن نلحق العالم بالتقدم فالمسافة بيننا و بينه بعيده و لكن هذا القول يضع المستحيل فوق رؤسنا فأنّ الطريق سهل واللحوق ممكن؛ أذا تكون هناك خطوات واسعة و حس مسئولية الى نهاية الهدف و «يكون منطلقنا من محور اعمالنا اليومى في شتى مجالات الحياة. ولكن الطرق التى لابد من التركيز عليها و التوجه اليها هي:

١ـ في نطاق التعليم و التربية

٢ـ في نطاق الكتاب الثقافي

٣ـ في نطاق الصحف و المجلّات

٤ـ فى نطاق المسرح و السينما و التلفزيون

خلاصة القول

نلاحظ في آونة الاخيرة بأنّ لدى شبابنا توجهاً ثقافياً أن دلّ على شيىء يدل على تعلقهم بالأهداف العليا التي تنتهي بهما لى مجتمع مثقف؛ كما يعبر الشباب عن توجهه و تمسكه بكل قناعة ثابته بهدف و مسلك ثقافي و فكرى و اخلاقي يسير بهم الى بناء الأنسان الذّي يمتلك كل الحقوق و كرامة مستمدة؛ و نتمنى أن الحركة الشبابية ستؤدّى الى نهوض ثقافي فى المستقبل الرقيب. فعلى كل انسان يعتقد بالحياة الكريمة ان يدعم هذه الحركة الانسانية اللتي انبثقت من الشعب و تجلت بشبابها و نتمنى ايضاً بان الاصلاحيين سيمهدون الطريق لهذه الحركة الانسانية للنتهي بمجتمع افضل و افضل.

الو... صوت الشعب ۴۴۱۷۹۴۴ ـ ۰۲۱ رأی ملت

□ **از اهواز:**
سئوالی داشتم مبنی بر اینکه اگر کسی از مردم عرب خوزستان بخواهد درباره موسیقی اصیل اهوازی کاست‌هائی بخرد، به کجا باید مراجعه کند.

□ **از شهرهای اهواز، خرمشهر، آبادان و شادگان:**
چرا گوینده تلویزیون بازی فوتبال ایران وعربستان سعودی، کلمات ناشایست درباره اعراب به‌کار می‌برد. (۸ بار تماس)
خیابانی گزارشگر تلویزیون: در آن شرایط پر ازدحام در استادیوم آزادی، تمرکز فکر کار بسیار مشکلی است و اگر چیزی در این‌باره گفته شده است، تعمدی نبوده است. بنده بدینوسیله سلام گرم خود را به هموطنان عرب خود در خوزستان می‌رسانم و مراتب اخلاص و دوستی خود را تقدیم آنها می‌کنم.

□ **محسن یاسین نعمامی ـ الصلیحاوية دورخوين**

بني يعرب افتخر بيهم وحدهم
نشامه و حفظوا الثايه وحدهم
غرم الي جمع قومه وحدهم
تحت رايه و نخله يا عربيه

□ **هوسه من سيدمحمد ناسي آل‌كفار ـ مدينة الشوش**

هله بجيتك عزيزي و كل وكت علة البال
انت هيبتي و بيك اعدل كل حمل لومال
سيف الانت بضيج و بيك يا هو العال
مذخوره لليوم بهل عِزّ

□ **عوده سواری ـ مدينة الشوش**

صوت الشعب حياج گلبی يحبج
كل العرب تهواچ حتى ال يضدج
صوت الشعب حياج بيچ المعاني
ننطرچ كل هلال و نعّد الثواني
شعب الأهواز ايگول الفخر النه
اول جريده‌های اطالب بحقنه

□ **ابراهیم دیری ـ رامهرمز**
چنانچه امکان دارد از شعرای قدیم خوزستان و شعرای معاصر جهان عرب منانند نزار قبانی، شعر چاپ کنید.

□ **عقيل برناس سلامات ـ الاهواز ـ شيبان**

ديوان العرب مرفوع بالأمثال نظم اشعار
و حچاياهم يظل مثل النسل بلتاريخ تذكار
اهلنه العرب معدودين عگال و كرامة تجار
اسباع وكلهم وهامه

□ **محسن عبدالحسن المغنيمي**

اجرحن گلبی اسوالف والهدنه
اقدرن ذيج المضايف والهدنه
العرب بيت الثقافة والهدنه
شجاعه و كرم و اهل للحمية

□ **سيدمحسن البخاتی ـ مدينة الشوش**

اريد احچی و علي الناس، الگلب كثرت محاچيه
اريد ابعث رسائل شوق تعد صوت الشعب كلمات، شعبيه
أيا اكمل جريده و تمطر الأشعار هوسات و قصائد و الأبوذيه
يل بيچ الشعب يمتاز و تذكرين كل هَمه و مراسيه
و تذكرين كل هَمه و مراسيه

□ **جليل العموري ـ اميديه**

بعدهه ارسوم اهالينه
بعدهه اليوم تتمايل چفافينه
و بعدهه مضايف اهلي اليوم بگت من هلي الماضيه
و بعدهه الدله تتراكض و بعد ايكلكل الفنجان بگهاوينه
بعد الحد منصور احدوده

بحق بيرق الثوره الاسلاميه

بيرق عزّ هلي الأيران منيشن باحمرو ابيض و اخضر
و قائدنا الخميني الحيد ببهمن شاله باسم جده علي حيدر
ميزان العدل ساوىٰ و بركان الظلم ظل باسم يتفجر
ميزان الحگ ظل لثورة

□ **عبدالحزين القوافي ـ الاهواز**

بيتك من خشب واعداك ارضا
اتگول بهل گصب والظيم ارضا
كلمن بيّع الگيعان و ارضا
باع و فگدكل الهويه

□ **احمد مهودر عفراوي ـ الاهواز**

وحگ مكه و مدينه و مسجدالاقصى
وحگ طفل الشهيد محمد الدره
وحگ شاتله و صبره
وحگ اسم الحسين و راية وگبره
نصيح بصوت يل ثاير بسم دينك
و بسم الدارك المغصوبه غصب كفره
نشد راية عهد و ياك
عادانا الذى عاداك
نظل بحماك دوم اوياك
ما ننساك ما ننساك

□ **من شعر الشاعر المرحوم حمد العطيوى**
ارسال: عقيل سلامات

اسيّاسه ماگضت مطلب ولافاي
العاگه ما دخل عبره ولا فاي
الما يحچي ابحدو سيفه ولا فاي
ولوگومه الف ما له ثنيه

□ **از شهر اهواز**
سئوالی داشتیم مبنی بر اینکه چرا اداره فرهنگ و ارشاد خوزستان در گردهمائی که تحت عنوان قومیت‌ها و مشارکت سیاسی در اهواز برگزار کرد، از اعراب خوزستان دعوت به‌عمل نیاورد (۳ بار تماس)
ـ **دکتر نشان مدیر کل اداره فرهنگ و ارشاد خوزستان:** لازم است به اطلاع همشهری‌های عزیزم برسانم که متصدی اصلی این گردهمائی تهران بود که در یک فاصله کوتاه از اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی خوزستان تقاضا شد بخش تخصصی آنرا در زمینه‌های مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی و اقتصاد را به‌عهده بگیرد. بنده با توجه به محدودیت زمانی و در یک فرصت کوتاه برای تخصص‌های مورد نظر از اشخاص دارای تخصص دعوت به‌عمل آوردم که دکتر نواح، بخش جامعه‌شناسی آنرا به‌عهده گرفت. علاوه بر آن این گردهمائی آنطور که در افواه جامعه شایع گشته است بنام و تحت عنوان قومیت‌ها نبوده است، بلکه در شکل یک تجمع آکادمیک و تخصصی درباره مشارکت سیاسی و خرده‌فرهنگ‌ها مطرح شده بود. جهت اطلاع هم‌استانی‌های عزیزم می‌رسانم که در آینده نزدیک به همت اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خوزستان و مردم فهیم ما، سمیناری تحت عنوان «قومیت‌ها» برگزار خواهد شد که امید می‌رود همه عزیزان از همه اقوام ساکن در استان در آن شرکت نمایند.

□ **علي عايد البدوي: اهواز حي شريعتي**

بالثّار دمّ الوفه ابحربه المفاخر عمل
ما شاف دربه او اِله ابنار المراجل عمل
ماخص لسان ابشخص لمّن تكلم عمل
يعرب العيب اخضعت لجل الظلم مسجده
وكسّرو عين الذي امضيف الأهل مسجده
بچفوف عزنه الوطن يكبر صرح مسجده
و نصيح لهل الشرف حيَّ اعله خيرالعمل

هوسه

اشلون انريد ناخذ ثار وحنة ابأمل و نتاني
و بعد نه ابحقد هاذو ذاك واحد ينهش الثاني
اذا ما نتّحد بالدم و نمشي ابأمر رباني
...تاكلنه اذياب الملهوگه...

□ **نزار عمران العبادی**

دنيانه ابسيف الاسىٰ گصبتنه
والشهرداری ابنقشته گض بتنه
لاچنها حلوه كل و كت گصبتنه
آنه احبها اولو نخلها الدمّر
صرنه ابوكت ما تنصلب ديرتنه
اشگد حلوه چانت والاهل ديرتنه
گصبتنه اغلىٰ امن الذهب ديرتنه
ريحة اهلنه او اطيبها امن العنبر

Ahwaz Archive

حتّى لاتلومنا الاجيال

رستم خنيفر ـ شوش دانيال

إن الاجيال الماضية كانوا ينظرون الى الحياة بمنظار ماتعلموه و كانوا ضحايا الظروف الاجتماعية التى احاطت بهم و اذا ادرسنا أحوالهم المعاشية و ظروفهم الثقافية و الاجتماعية و النفسية يثبت لنا أنهم عاشوا تحت أشدّ انواع الاضطهاد والبؤس. ولكن مع هذهِ الظروف القاسية حافظوا على تراثهم و هو يتهم العربية فهذا اكبرُ انجازٍ حقّقتهُ لنا الاجيال الماضية. إنّ بعض الاجيال قد تحصل لهم فرصة لم تكن لتحصل للأجيال الأُخرى فإذا أغتنموها ستكون ثمراتها نافعه على توالى الاجيال و إذا أهملوها ستكون النتيجة بالعكس. اما جيلنا الحاضر فهو يختلف اليوم كثيراً عن الاجيال الماضية لِأنه يتمتع بالوعى السياسى والثقافي و هذا الجيل مشبع بالثقافة العربية والاسلامية تقريباً والكثير مهتم يحملون الشهادات العليا من مختلف التخصصات، مع هذهِ المواصفات للجيل الحاضر لابد أن يصنع عملاً كبيراً تجاه أهله و بلاده و من الطبيعى إن الاجيال القادمة سيتوقعون كثيراً من هذا الجبل، لِأنه يعيش فى مرحلةٍ حساسة من تاريخ بلاده و يشاهد الدولة اليوم تتحدث عن حوار الحضارات و سيادت الشعب الدينية و الاصلاحات و الحرية والعدالة و الالتزام بلقانون. فنحن كجزء من هذا الشعب لابد أن تهتم اهتماماً خاصاً لإشاعة ثقافة الحوار بين افراد المجتمع والحكومة و لو هذهِ الثقافة ما تعودنا عليها من قبل، لامن جانب الحكّام و لا المحكوميين، لِأنّ قبل الثورة الاسلاميه و منذ تأسيس الدولة البهلوية كان الحكام يذيقون العرب ابشع انواع المظالم. و شنّت الحكومة مع العشائر العربية حروب دامية لاتعرف الرحمة فمن الطبيعى كان العرب يردون عليهم بعنف، فلهذا كُنّا دائماً نسمع من آبائنا و اجدادنا مثلهم الشعبى المعروف:

«الحگ بالسيف والمفلس يدّور الشهود» لكن اليوم العنف مطروداً فى جميع انحاء العالم لِأن لايصل الى نتيجةٍ مطلوبة. إلا تخريب البلاد و قتل الابرياء و سفک الدماء. فكل العالم اليوم ينادى بالسلام والالتزام بلقانون، و هناک طرق قانونية فى اكثر البلاد للوصول الى الحقوق المشروعة. ولكن الالتزام بلقانون لابد أن يكون من جانب الشعب و الحكومة ففى ذلک وفاء للوطن والشعب.

إنّ الحقيقة التى لابد أن نقف عندها صريحين و بدون مجامله هى قضية سيادة الشعب الدينيه لِأنها تجربة جديدة فى مجتمعنا و إنّ هذهِ التجربة لم تنجح برفع الشعارات فقط بل ينبغى على الجميع العمل من أجل تحقيق هذا الهدف و ذلک من خلال الوفاق والوحدة بين الجميع و تنفيذ الدستور الايرانى بأكملِهِ و لاسيما الحقوق المشروعة للقوميات الايرانيه. لِأن سيادة الشعب الدينية والاصلاحات بصورة عامه ليست مشروعاً حكومياً بل هى حركة شعبية و وطنية و مسيرة اجتماعية و هذهِ الحركة تحتاج الى دعم و اسناد جميع الذين يرون آمالهم فى هذهِ الحركه، و نتمنالها النجاح.

أما الجيل الحاضر ماذا يفعل بالدرجة الاولى فى هذهِ الفترة الحساسة من الزمن؟ هذا السؤال ليس من السهل جوابه، ولكن يشعر الانسان عندما يلتقى بالشباب المثقفين إنّ فكرة انشاء مجتمع عربى حديث بدلاً عن النظام القبلي تدور فى ذهن الاغلبية الساحقه من الشباب لِأن اليوم الظروف متاحة تقريباً لهذهِ الفكرة و اغلبية العرب فى خوزستان سكنوا المدن مُنذُ زمنٍ بعيد و درسوا و تثقفوا نالوا الشهادات العليا و عملوا فى جميع التخصصات والمهن مثل: الطب و الهندسه والتربية والتعليم و دوائر الحكومية، فلابد أن يصفوا مجتمعاً عربياً حديث يتمتع بالمؤسسات الثقافية والاجتماعية فى اطار القانون. فهنا نطالب رواد الحركة الثقافة العربيه الذين بذلوا كل جهدهم من بعد الثورة الاسلامية الى يومنا هذا بتأليف الكتب و نشر الصحف و تثقيف المجتمع بصورة عامة الى الاهتمام بتأسيس هذهِ المؤسسات و أخذ الموافقة الرسمية من السلطات المختصة. و لابد إنّ هذهِ المؤسسات القانونيه ستكون لها كوادر مثقفة لنشر الثقافه والمعرفة بين الناس و لخدمة المجتمع حتى يكونوا موضع الثقة من قبل الناس. فلو نجحنا فى هذا الامر لتقدمنا خطوات الى الامام. و من الطبيعى هذهِ المؤسسات سيكون لها دوراً هاماً و حساس فى مستقبل مجتمعنا. لِأن البلاد بدأت تمارس الديمقراطيه و مجتمعنا اليوم بأمس الحاجة للتنظيمات القانونيه و وسائل الاعلام. مثلاً عندما تقوم الانتخابات فى المجتمع تظهر بوضوح اهمية هذهِ المؤسسات لِأيصال الكلمة الشفافة للشعب و تنوير الرأى العام و من المؤسف بعضنا حتى الآن ينظرُ الى المرشحين فى الانتخابات بمنظار الانتماء القبلى و هذهِ الحالة تجعل المجتمع فى دائرة التخلف الانسانى.

إنّ اول خطوة للوصول الى مجتمع عربى حديث، أن تتخلص من المصيبات العائلية و القبلية و أن تتحرر من الأنانيات، حتى ننتقل رويداً رويداً من القبلية الى مجتمع عربى حديث. و يبدو هذا الامر لايتحقق بسهوله لِأن الناس إذا تمّودوا على قيم معينّه صعب عليهم بعد ذلک أن يتركوها دفعة واحدة و قد تظهر من جراء ذلک مشكلات اجتماعية. و لكن هذا الامر يتطلب ارادة وطنية، لِأنّ ارادة الشعب تلعب دوراً هاماً فى خلق الأنجازات والتطورات و رقى البلاد. و فى هذا الجمال يقول سعد زغلول:

الارادة متى تمكنت من النفوس و أصبحت ميراثاً يتوارثه الأبناء عن الآباء ذللت كل صعب و محت كل عبه و قهرت كل مانع مهما كان قويا، و وصلت عاجلاً أو آجلا الى الغاية المطلوبه، و إنّ قوتنا ليست مستمره من الخارج، بل هى فى نفوسنا فلتكن نفوسنا قويه نصل الى غايتنا.

> **أمّا المجتمع العربى الحديث لابد أن يرتكز على ركائز و مكونات قويه من اجل النهوض بالثقافة العربيه و نقلها الى روح العصر**

أمّا المجتمع العربى الحديث لابد أن يرتكز على ركائز و مكونات قويه من اجل النهوض بالثقافة العربيه و نقلها الى روح العصر. أنّ العبء ثقيل و أن المسئولية لايتحملها عضواً أوْ مجموعة من الاعضاء. إنما هى مسئولية كل المثقفين العرب، و نأمل أن تتوفر الأدوات الثقافية والمادية والتقنية لِأجل الوصول الى هذا المجتمع. و اما مكونات المجتمع العربى الحديث الذى تقبلهُ جميع الناس بمايلى:

١ ـ الاسلام

٢ ـ العُروبه

من البديهى هذهِ المكونات تبعدنا كل البعد من التعصبات العائلية والقبلية فى المجتمع. فلاسلام ديننا جميعاً و نرى سعادة الدنيا و الاخرة فى هذا الدين فلابد أن نسعى لنشر هذا الدين فى كل انحاء المعمورة و نحافظ على الوحدة بين المسلمين و علينا أن نطبق الاسلام فى حياتنا اليومية و الجيل الحاضر لابد أن يدرس كثيراً فى تاريخ الاسلام والعلوم الدينية و يتربّى طبقاً للمعابير الاسلامية. فبحمدالله بعد الثورة الاسلاميه سعت الحكومة بكل جهدها أن تعرّف الاسلام لجميع طبقات الشعب فجرت بحوث كثيرة فى الصحف والكتب والمواد الدراسية و راديو و تلفزة و.... حول الاسلام والثقافة الاسلامية فلهذا لانأخذ اكثر من هذا وقت القارئ الكريم.

أما العُرْوبة، فالعالم كله لابد أن يعلم، إنّ العرب فى خوزستان عربٌ أُصَلاء، لُغةً و أدباً و بلاد اوساهموا كثيراً فى بناء الحضاره العربية الاسلامية و كانوا يتذوقون الشعر والأدب و يعملون على نشره و رفع مستواه و خير شاهدٍ على هذا، النشاطات الثقافيه و العلمية فى زمن المشعشعين، إنّ دولة المشعشعين أسست فى اواسط القرن التاسع الهجرى فكانت الحويزة عاصمتها و أمتدّ حكمها من جنوب العراق الى بعض البلاد من لرستان و استمتعت بالأجهزه المدينة التى تحتاجها الدول و بنيت المدارس العربية والمكاتب العامرة بالكتب فى انواع العلوم المتداولة آنذاک و ساهمت فى نشر الادب العربى، فإذا قرأنا تاريخ هذهِ الدولة نجد كثيراً من كبار الشعراء و الأدباء و علماء العرب فى ذلک الوقت. لكن العرب فى خوزستان منذ أن وضع رضاشاه أقدامه على تربة بلادهم واجهوا سفک الدماء و مصادرة الحريات و افتقار البلاد. فحاول رضاشاه بكل امكانياته أن يمحوا عروبة اهلها و يلحقهم بركب القومية الفارسية و حتى منع الزّى العربى فى البلاد فكانت هذهِ المشكلة ليست فقط للعرب بل لكل القوميات الايرانيه و كان يروّجُ زيّاً خاص طبقاً للحضارة الاروبيه. لكن العرب فى خوزستان كانوا متجذّرين فى تاريخهم العربى و لايمكن تحويله الى تواريخ أخرى. لاشک إنّ هذهِ الفترة المظلمة يعنى من بداية حكومة رضاشاه الى سقوط الدولة البهلويه كانت فترة الانحطاط حقّاً، فكان العرب طيلة تلک الفترة المظلمة بعيدون عن أسباب التقدم العلمى والأدبى، فكان الأدب متأخراً تبعاً لتأخر الحياة العامة والانحطاط. و قد عانت البلاد من فساد حكامها ماجعلها متأخره فى نواحى الحياة المختلفة، السياسية و الاقتصادية والاجتماعية والثقافية. فحاول المسئولون أن يحرموا البلاد من أسباب الرقى كالمدارس والمؤسسات الصحية والاجتماعية. و عند مافتحوا المدارس فى بعض المناطق حاولوا أن يبعدوا العرب كل البّعد من لُغة أمهم و ثقافتهم العربية. كان تلاميذ العرب آنذاک لايفهمون ما يقوله المعلمون فى المدارس، فربّما التلميذ يدرس سنواتاً فى المدارس و لايعرف الاّ كلمات محدوده من اللغة الفارسية. و حاولت كثيرٌ من العوائل أن تدرّس أبنائها فى تلک المدارس ففشلت فى هذهِ المهمة.

لِأن اكثر المعلمين آنذاک كانوا يضربون الاطفال بلارحمة لعدم تقدمهم فى الدراسة و لايدركوا أن عدم فهم الدرس باللغة الفارسية، هو سبب الرئيسى لفشلهم فى الدراسة و هذهِ المشكله كانت تظهر فى الريف اكثر من المدن. هذهِ الحالة جعلت الطفل يُفضّل أن يرعى الغنم و يعمل فى البساتين فى عزّ الصيف و لايجلس ساعة واحده فى صفوف المدارس و لهذا اكثر تلاميذ العرب كانوا يتركون المدارس فى المرحلة

Ahwaz Archive

الابتدائيه. فإذا قارنّا عدد الذين دخلوا الصف الاول الابتدائي و عدد الذين تخرّجوا من المدارس الاعدادية لنرى الفارق كبيراً جدّاً لأنّ القليل منهم يصلون الى هذه المرحلة.

اما الوضع الاقتصادي كان في حالة يرثى لَهُ. فبدأت الحكومة محاربة قاسية مع الزراعة المحلية فكانت تستورد المحاصيل الزراعية من الخارج و اهملت الزراعة المحلية و من جانب آخر، الاراضي الزراعية الخصبة التي عمّروها العرب منذ القدم، و حضور الانهار لزراعة تلك الاراضي و زرعوها مئات السنين جاؤوا بمشاريع صناعية-زراعيه و غصبوا من أهلها و زرعوا قصب السكر في تلك الاراضي و في ذلك الزمان كان في استطاعة الدوله أن تعمّر الاراضي البائره و تزرع قصب السكر في تلك المناطق ولكن الدولة بأهدافها السياسية أخذت الاراضي الخصبة و حتى بيوت الفلاحين في القرى بأبخس ثمن فطردتهم من مساكنهم و قراهم. و من الطبيعي انّ الفلاح اذا غصبت أرضه أصبح ذليلاً ضعيفاً. فلهذا هؤلاء الفلاحون الذين غصبت أرضهم الزراعيه توجهوا للعمل في مصانع السكر كي يقوموا بأعمال شاقة جداً في اراضي آبائهم و اجدادهم بأقلّ الأجور. و لما كانت الامية منتشرة بين القرويين استخدم الاكثريه الساحقة منهم لزراعة قصب السكر و ريّ المزارع فكان هذا عملاً شاقاً جداً و أنّ الانسان لايدرك صعوبة هذا العمل إلا عندما يَمُرّ ساعة واحده بمزارع قصب السكر في ايام الصيف. و اما العمال الذين جاؤوا من بلادٍ أخرى فكانوا يعملون في داخل المعمل و في أمكنه أقلّ صعوبةً بالعمل. و بنت لهم الشركات بيوتٍ فارهه تحتوي على احدث الأجهزة المنزلية المعاصره.

أما بقية الناس الذين لم تحصل لهم فرصة العمل في بلادهم الغنية بالبترول و المياه الحلوة كانوا يذهبون الى الدول المجاورة كالكويت بحثاً عن العمل و كان اكثر هؤلاء الشباب يتوجهون الى الكويت عبرالاراضي العراقية، فكان الخطر يواجههم دائماً لأنّهم يدخلون بصورة غيرقانونيه الاراضي العراقية والكويتيه و كانوا يقطعون تلك الصحاري و القفار والوكره مشياً على الاقدام و قد هلك الكثير منهم بعد أن ضلوا الطريق عطشاً و جوعاً أو ابتلعتهم مياه البحر غرقاً و جلّهم من فصيلة الشباب أو سجنوا في السجون العراقيه. أوذهبوا و لانعرف عن مصيرهم شيئاً الى يومنا هذا. و أمّا الذين يصلون الكويت بشق الانفس، فالأغلبية منهم كانوا يعملون في اعمال لاتليق بمكانتهم و الحر تكفيه الأشاره. هذه كانت صورة مريره من النظام الشاهنشاهي في ايران الذي كان يدعي إنه أوصل الشعب الايراني الى ابواب الحضارة الكبرى المعاصره. هذه المشاكل كلها جعلت العرب في خوزستان متأخرين في ثقافتهم بالنسبة الى الشعوب العربية الأخرى. و لكن عندما بدأت الثورة الاسلاميه في البلاد بقيادة الامام الخميني (ره) ساهم العرب في هذه الثورة و بذل الغالي والرخيص لنصرة هذه الثوره فانكشفت أمامهم آفاق مشرقة أزاحت عنهم ظلمات فترة الانحطاط، فاستغلوها لبناء حياة جديدة. فبدأت حركة الثقافة العربية تظهر رويدا رويدا و في كل عام وكان عددالطلاب الجامعيين العرب يتزايدون. فنرى اليوم بحمدالله كتلة من المثقفين والخرجيين من الجامعات الايرانية و الأجنبية في كل التخصصات والمهن. و ايضاً ظهروا شعراء و أدباء بارزين قال في حقهم القائد المعظم سماحة آية الله السيد علي الخامنئي: إنّ شعراء خوزستان و لله الحمد يُعدّون من الشعراء البارزين في العالم العربي و من الممتازين أيضاً سواء كان من الناحية الكيفية أو الناحية الكمية.

أما اليوم عند ماوصل مجتمعنا العربي الى هذا المستوى، لابد أن نطرح أنفسنا بالعالم العربي. و نحن اليوم بأمس الحاجة الى الروابط الثقافية مع الشعوب العربية الأخرى. و من المؤسف كانت سياسة حكام الفترة المظلمة أن يضعوا ستاراً حديدياً بين العرب في خوزستان والشعوب العربية. و يزرعون الخلاف بين الأمة الاسلامية كي يحصدون منها شيئاً ما لصالح الغرب والامبراطورية العالمية التي كانت تخدمها الحكومة البهلوية في بون واسع من الزمن.

و لماكانت الامية منتشرة بين القرويين استخدم الاكثريه الساحقة منهم لزراعة قصب السكر و ريّ المزارع فكان هذا عملاً شاقاً جدّاً و أنّ الانسان لايدرك صعوبة هذا العمل إلا عندما يَمُرُّ ساعة واحده بمزارع قصب السكر في ايام الصيف

و ايضاً ظهروا شعراء و أدباء بارزين قال في حقهم القائد المعظم سماحة آية الله السيد علي الخامنئي: إنّ شعراء خوزستان و لله الحمد يُعدّون من الشعراء البارزين في العالم العربي و من الممتازين أيضاً سواء كان من الناحية الكيفية أو الناحية الكمية

فردوس العرب الضائع و ادب المقاومة

حيدر جلالي -الخفاجية

(سوسنگرد)

يا صلاح الدين قم و انظر الى حالة في القدس تستبكي العيون
ابدل العز الذي تعرفه ذلة و استأسد المستضعفون

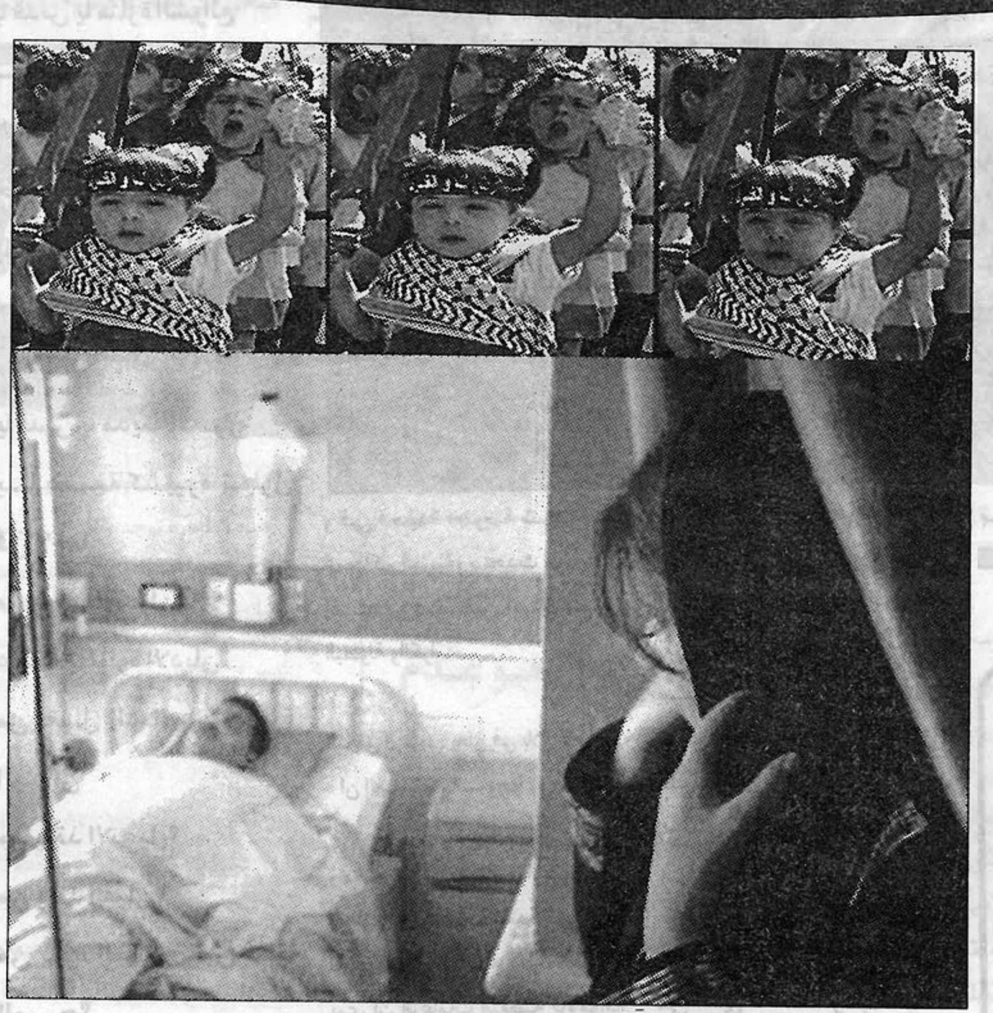
«لم تحمل لنا اوراق التاريخ سطراً واحداً عن شعب رضي بالاحتلال و بارك مغتصبي ارضه و حقه الشرعي و شدّ على ايدي قاتليه مهنئاً بقتله بل على العكس من ذلك فاوراق التاريخ جميعها مليئة بصور المقاومة للاحتلال و رفض الغاصبين.»[1]

و اما صور هذه المقاومة تختلف و تتشعب حسب الظروف و ادب المقاومة احد هذه الصور. «ادب المقاومة هو الوجه الحقيقي لحرية الانسان و العالم و الحرية هنا هي تحقيق النصر ضد المحتل او المعتدي او الاستعمار بوجوهه المختلفة و المقنعة في بعض الاحيان»[2].

اما ادب المقاوم العربي ولا سيما الشعر فانه يؤلف اكبر ديوان شعر متميز بين دواوين اشعار الشعوب و الامم الاخرى، فهناك ثمة شعراء كثيرون حملوا سلاح الكلمة و ساهموا في رصد المقاومة العربية للاحتلال الصهيوني لارض فلسطين.

كتبت جريدة اسرائيلية ان الشعر هو اداة المثقفين العرب التعبيرية و هولاء المثقفون لم يتسلموا للاحتلال. اسرائيل تعرف جيداً ان الشعر يوقظ في امة منهارة روح المقاومة بالبيان والمنطق و تعلم جيداً بأن الشعراء يعزفون على قيثارة الشعر لون الايقاظ والحث والتحريض والثورة. فللشعر دورمهم في توعية الشعوب و لهذه السبب يقول محمود درويش: «ان الشاعر يستطيع بقصيدة واحدة ان يقود ثورة.»

ادب المقاومة في فلسطين ولد قبل الاحتلال، مقارناً هجرة اليهود الى ارض فلسطين، فهناك عدة شعراء في ديوان الشعر المقاوم الفلسطيني، منهم من نبّه الى خطر الهجرة اليهودية و بيع الاراضي لليهود مثل ابراهيم طوقان الذي يعد بيع الاراضي لليهود اكبر خطراً على فلسطين والامة العربية و يحسبها جريمة يرتكبها المواطن في حق وطنه.



باعوا البلاد الى اعدائهم طمعاً بالمال لاكنما اوطانهم باعوا
يا بائع الارض لم تحفل بعاقبة و لا تعلمت ان الخصم خداعُ
فكر بموتك في ارض نشأت بها واترك لقبرك ارض طولها باعُ[3]

هذه صورة من صور تجليات المقاومة في الشعر الفلسطيني-العربي قبل قيام دولة اسرائيل اما بعد النكبة قد تغيرت صور تجليات المقاومه لأن النكبة اصابت جميع شعرائنا بالصميم و ألمتنا و ايقضتنا من غفلتنا و حلمنا الجميل بالوحدة العربية. «فمن شعوب حزيران ولد شيء يدعونه الادب الحزيراني.»[4] «لم يبق بعد حزيران للشاعر سوى حصان واحد يمتطيه و هوالغضب و لكن أين يبدا حدود هذاالغضب و أين ينتهي؟ صعب علي كثير ان ارسم حدود غضبي، فطالما ان هناك سنتمتراً واحداً من ارضي تحتله اسرائيل و تذله و تقيم عليه مستعمراتها، فان غضبي بحر لاساحل له.»[5]، فبعد حزيران تحولت كلمات شعرانا الى شكل بندقية و اصبحت صرخاتهم جارحة و حادة، «لان الانسان لا يصرخ عادة الا حين يكون مساحة الجرح اكبر من مساحة الطعنة و كمية دموعه اكبر من مساحة عينيه.»[6]

من هذه الاصوات الجارحة والحادة صوت الشاعر مظفرالنواب. هذا الشاعر المناضل الذي كلما يرعد، يزلزل وجدان الامة العربية و عروش الحكام المتخاذلة. نفي صرخة غاضبة ثائرة يقول:

القدس عروس عروبتكم
فلماذا ادخلتم كل زناة الليل
الى حجرتها
و وقفتم تسترقون السمع
وراء الابواب
لصرخات بكارتها
و سحبتم كل خناجركم
و تنافختم شرفا
و صرختم فيها ان تسكت
صونا للعرض
فما اشرفكم.

اولاد القبحة هل تسكت مغتصبة
اولاد القحبة لست خجولا
حين اصارحكم بحقيقتكم ان
حظيرة خنزير اطهر من
اطهركم
تتحرك دكة غسل الموتى اما
انتم لاتهتز لكم قصبة.[٧]

و ترتفع حدة غضب الشاعر كلما رأى تناقض شعارات العرب و ممارستهم و انسلاخهم عن عروبتهم، فيتحدث بحزن واسى و يصرخ معبراً من خلال صراخه عن ألمه:

اصرخ فيكم
اصرخ اين شهامتكم
ان كنتم عربا بشراً
حيوانات
فالذئبة حتى الذئبة تحرس
نطفتها
والكلبة تحرس نطفتها
والنملة تعتز بثقب الارض
و اما انتم فالقدس عروس
عروبتكم[٨].

اما الشاعر احمد مطر يحمل فى وجدانه قضية القدس و قضية فلسطين الدامية، الباقية بجرحها النازف و يحمّل الحكام مسؤلية ضياع الوطن و يعتذر للقدس قائلا:

يا قدس معذرة و ليس مثلى
يعتذر
مالى يد فى ماجرى فالامر ما
امروا و انا ضعيف ليس لى اثر
عارعلى السمع و البصر
و انا بسيف الحرف انتحر و
انااللهيب وقادتى المطر
فمتى سأستعر[٩].

يرى الشاعران القادة والزعماء العرب و حتى الجيوش و الشعوب العربية ليس اهلاً لخوض معركة تحرير فلسطين، فيحث اهل الضفة على استمرار المقاومة و النضال مع الكيان الصهيونى:

يا اهل الضفة انتم حق و
جميع الناس اباطيل
انتم خاتمة الاحزان و انتم
فاتحة القرآن و انتم انجيل
الانجيل
يا من تعتصمون بحبل الله
جميعاً و بايديكم حجر من
سجيل
سيروا والله يوفقكم
هزواالدنيا
نحن شعوب ديكورات و
جيوش فاسدة اللحم و ليست
تصلح للتصدير...
و حكومات محكومات مهنتها
تحريرالارض من التحريرا
لاتنتظروا منا احداً لن نأتى
ابداً
ماعدنا غيرنفايات تكره رائحة
التطهير[١٠].

اما كتابات نزار قبانى عن القدس زهرة المدائن و عن فلسطين ارض الانبياء و حبيبة العرب فهى اروع مماقيل او كتب. يقول فى قصيدة القدس:

بكيت حتى انتهت الدموع
صليت حتى ذابت الشموع
ركعت حتى ملنى الركوع
سألت عن محمد و عن يسوع
يا قدس يا مدينة تفوح
الانبياء
يا اقصرالدروب بين الارض و
السماء
يا قدس يا منارة الشرائع
يا طفله جميلة محروقة
الاصابع
حزين عيناك يا مدينة البتول
يا واحة ظليلة مربها الرسول
حزينة حجارة الشوارع
حزينة مآذن الجوامع
يا قدس يا مدينة الاحزان
يا دمعة كبيرة تجول
فى الاجفان
من يوقف العدوان
عليك يا لؤلؤة الاديان
من يغسل الدماء عن حجارة
الجدران
من ينقذ الانجيل؟
من ينقذ القرآن؟
من ينقذ المسيح ممن قتلوا
المسيح؟
من ينقذ الانسان؟[١١]

و يترسم الشاعر صورة الحكام المتخاذلة الذين يعجزون عن صد الطغاة، فيذكرهم بأن فلسطين كانت لهم بمثابة فردوس خرجوا منه عاقرين:

كانت فلسطين لكم دجاجة
من بيضها الثمين تاكلون
كانت فلسطين لكم قميص
عثمان الذى به تتجارون
طوبى لكم على يديكم
اصبحت حدودنا من ورق
فالف تشكرون
على يديكم اصبحت بلادنا
امراة مباحة فالف
تشكرون.[١٢]

و يستمر الشاعر ان هولاء الحكام:

سقوا فلسطين احلاماً ملونة
و اطعموها سخيف القول و الخطبا
عاشوا على هامش الاحداث ما انتفضوا
للارض منهوبة والعرض مغتصبا
و خلفوا القدس فوق الوحل عارية
تبيع عزة نهديها لمن رغبا[١٣]

و فى قصيدة «جريمة شرف امام المحاكم العربية» يتحدث نزار عن اغتصاب فلسطين امام ادعياء البطولة والكرامة:

الناطق الرسمى يعلن فى بلاغٍ لاحق:
ان اليهود تزوجوا زوجاتنا...

و مضوا بهنَّ... فبالرفاه و بالبنين...[١٤]

و هكذا يستمر بقصائده الثورية و نقده لمواقف السلبية لأمراء العرب و يرى ان الزعامات النفطية كالاموات فيخاطب فلسطين قائلاً:

يا فلسطين لاتنادى عليهم
قد تساوى الاموات والاحياء[١٥]

اما من جهة اخرى يرى نزار ان على الشعب الفلسطينى، صاحب جذور العميقة فى هذه الارض ان يجاهد و يناضل بكل مايملك من مال و بنين زينة الحياة الدنيا لكى يحرر حبيبته فلسطين و لايعتمد على قضية السلام لانها مجرد مسرحية:

يا ايها الثوار فى القدس
فى الخليل
فى بيسان
فى الاغوار
فى بيت لحم
حيث كنتم
ايها الاحرار
تقدموا
تقدموا
فقصة السلام مسرحية
والعدل مسرحية
الى فلسطين طريق واحد يمر
من فوهة بندقيه.[١٦]

نعم، هذا هوالطريق الوحيد والمؤدى الى تحرير فردوس العرب، فيبشر نزار مثل كل شاعر عربى آخر بالغد الذى تتحرر فيه ارض فلسطين، يبشر بالغد الذى تبرعم فيه البذور و تنفتح فيه الزهور و نسمع صوت (ا... اكبر) من مآذن القدس، قدس العروبة والاسلام فيقول:

من وجع الحسين نأتى
من أسى فاطمة الزهراء
من احد نأتى
و من بدر
و من احزان كربلاء
نأتى لكى نصحح التاريخ
والاشياء
و نطمس الحروف فى الشوارع
العبرية الاسماء[١٧].

غداً غداً سيزهر الليمون
و تفرح السنابل الخضراء
والغصون
و تضحك العيون
و نزجع الحمائم المهاجرة الى
السقوف الطاهرة
و يرجع الاطفال يلعبون و
يلتقى الآباء والبنون
على رباك الزاهرة
يا بلدى يا بلدالسلام
والزيتون[١٨]

اما ضمير فلسطين و مجنون التراب الذى كتب قصيدة «سجل انا عربى» التى ظلت طيلة عقد كامل اشبه بالتعويذة السحرية التى تشع الحماسة والفخار الوطنى، يعد ايضاً ماوعده نزار قبانى فيقول:

هذه الارض التى تمتص جلد الشهداء تعد الصيف بقمح و كواكب.[١٩]

هذا ماوعد الرحمن و صدق المرسلون.

هوامش:
١) المقاومة العربية ضد الاحتلال و تجلياتها فى الشعر - حسن ناجى ص (١) - ندوة المقاومه
٢) ادب المقاومة و حربة الانسان - ا. د. عناد غزوان - ندوة المقاومة فى الادب ٢٤ يوليو ٢٠٠٠ ص ١
٣) ديوان ابراهيم طوقان. ص ٥٩
٤) نزار قبانى - قصتى مع الشعر منشورات نزا قبانى - بيروت - ١٩٨٦ - ص ٢٢٨
٥) نفس المصدر - ص ٢٢٠
٦) نفس المصدر ص ٢٣٦
٧) مظفر النواب - الاعمال الشعرية الكاملة - دار قنبر - لندن - ١٩٩٦ - ص ٤٧٩
٨) نفس المصدر - ص ٤٨٣
٩) احمد مطر - لافتات - المجلد الاول - ص ٦٨
١٠) نفس المصدر. المجلد الثالث - ص ١٤٩
١١) نزار قبانى - الاعمال السياسية الكاملة - منشورات نزار قبانى - بيروت - ١٩٩٣ - ص ٣ - ١٦١
١٢) نفس المصدر - ص ١ - ١١٠
١٣) نفس المصدر - ص ٢ - ٤٢١
١٤) نفس المصدر - ص ٢٢٧
١٥) نفس المصدر - ص ٤٠٥
١٦) نفس المصدر - ص ٣٣٠
١٧) نفس المصدر - ص ٨ - ١٩٧
١٨) نفس المصدر - ص ١٦٤
١٩) ديوان الشاعر محمود درويش - دارالعودة - بيروت، ١٩٩٤ - ص ٣٤٦.

إنا لله و إنا اليه راجعون

كلمه شكر

«كلُّ شئٍ يَبدأُ صغيراً ثُمَّ يكبُرُ، اِلاَّ المُصيبةُ، فإنَّها تبدأُ كبيرةً ثُمَّ تَصْغُر» نعم إنَّ المصيبة التي حلّت بنا و أودت بحياة فلذةِ كبدي ولدي الفقيد «عليرضا هاشميان» و هُوَ في ريعان شبابِه و أذوت زهرة حياتِه، حقّاً إنها لرزيّةٌ عظيمةٌ علينا فهي و إنْ تركت في القلب جرحاً نازفاً قد لايلتئمُ مدى حياتي لكن هذه المصيبة هُوَّ نها علينا حضور المشاركين من طبقات الاجلاء من مسؤولي المنطقه و ممثلى مجلس الشورىٰ الاسلامى و سائر الاخوة والاخوات الاكارم الذين ساهموا في التأبين من لحظة وقوع هذا الحادث الأليم حتى نهاية العزاء و شاطرونا أحزاننا و آلآمنا و لا يسعنا إلا أن نتقدم لهم بجزيل الشكر و الإمتنانِ و نرجوالله أن يجزيهم خيرالجزاء إنّه سميعٌ مجيب.

حميد ارزيج هاشميان

Ahwaz Archive

القومية حقيقة حية لايمكن تجاهلها

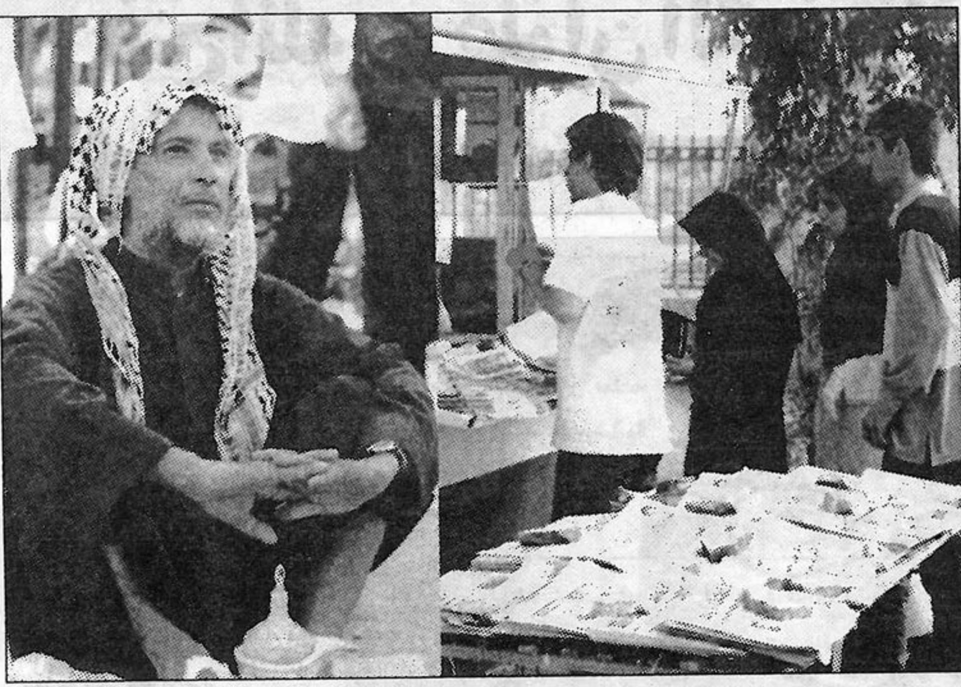
فالح عبدالله المنصوري

ان القومية حقيقة حية ذات مضمون ايجابي لايمكن افنائها وليس من الخير ان تتجاهل أو تفنى، اذا مافهمت فهما سليما، واذا ما بنيت على اسس انسانية متينة ايجابية، لادخل للتعصب والانكماش ولعوامل التفرقة فيها.

لم يظهر لنا التاريخ الانساني بعد ان القومية شيء طاريء عابر سطحي يمكن ان يتلاشى تبعا لتبدل الظروف السياسية او الاجتماعية او القتصادية بل ان مايرينا اياه التاريخ هو ان القومية تتغلب على شتى التبدلات السياسية والاجتماعية و غيرها، وتظل حية في حالة ضعفها و تراخي روابطها و غموض وعيها لذاتها. والنظرة المعمقة ترينا ان القومية وان كانت تتأثر و تتغذى بكثير من العوامل الاقتصادية والاجتماعية الا أنهاتظل اعمق من هذه العوامل و ارسخ قدما وابعد غورا في التاريخ. فهى من صنع اجيال و قرون و هي نتيجة تراكم طويل و تفاعل عميق اوصل الى خلق صفات مشتركة و روابط روحية مادية بين مجموعة من البشر اصبحت هي الشخصية المعبرة عن هذه المجموعة و هي المجال الطبيعي و الحياتي الذي تنطلق فيه هذه المجموعة في تحقيق انسانيتها.

والقومية ليست كما يمكن ان يوهم التفكير المنطقى السطحي درجة في سلم التطور والارتقاء و ان بينها وبين الانسانية فاصلا اساسيا و تفاوتا في الدرجة والقيمة، بل أنها هي تربة الانسانية و هي المجال الحي لاخصابها، واذا فهمنا القومية فهما ايجابيا سليما فاننا لن نراهاولن نقيمها على صورة تعزل الامم بعضها عن بعض و توجد بينها الحواجز والاحقاد، بل نراها في سبيل التفاهم والتعاون الواقعى المجدي بين الامم. و سبيل التكامل و التنافس الايجابي لكي يكتمل المعنى الانساني بهذا التنوع. ولكي تكتمل الحضارة الانسانية بهذا التخصص فبقاء القوميات لايعني تعذر قيام روابط انسانية اعلى و واسع من الرابطة القومية.

اذن فالشي الذي نقوله و نؤمن به هو ان وجود شخصية لايء امة، واضحة متميزة نامية و ناضحة، هو الشي الايجابي المثمر الخيّر الذي يساعد على التعاون بدلا من ان يعرقله و يفتح الامم بعضها على بعض و يوجد بينها التجاوب، و ان فقدان هذه الشخصية لأيء شعب او انطماسها وغموضها هو المعرقل للتعاون وهو المغلق لنفوس الشعوب، اذ، (أن الذي لا يعرف نفسه لايستطيع ان يعرف غيره)، والشعب الذي لا يحس بشخصيته و بالروابط التي تربط افراده بعضا الى بعض، من العبث ان يشعر بروابط تتطلب جهدا اكبر و تعمقا اكثر. كما ان القومية للشعب كالاسم للشخص والملامح للوجه و لذلك فمن العبث ان يحاول الانسان التحلل من روابط قوميته التي احكمت شدها به سنوات حياته و تراثه و علاقاته التفصيلية باهله والخاصة بيئته الاجتماعية وكذلك مستقبله و مسؤوليته في الحاضر و هو اجسه في الزمن الآتي. وان القومية هي محررة من خطر الانغماس والاستسلام لعوامل البيئة والظروف الاجتماعية ومحررة ايضا من خطر الانفلات من جو الحياة بكاملها. كما ان قوميتنا هذه لايمكن ان تؤمن بالعدوان ولا بالعنصرية لانها بطبيعتها ثورة ضد العدوان والنعصرية واننا لم نر ان من واجبنا البدء في تقديم البراهين على قوميتنا و مبررات وجودها، لاننا لم نتصور هذه القومية تصورا سلبيا، لم نتصور أنهاوجدت لتخاصم غيرها، ولكي تثبت وجودها و حقها ازاء قوميات اخرى، أولكي تدعي التفوق او حق السيطرة على غيرها او لتدفع التهمة عن نفسها. لم ننظر الى قوميتنا هذه النظرة المنفعلة السلبية، بل اعتبرنا هذا الوجود القومي يعلن عن نفسه بنفسه، وبمجرد استمراره وتغلبه على نواحي الضعف التي طرأت عليه طوال السنين الماضية والتغلب على المحن التي خلقتها الظروف الخبيثة الذي عملت جاهدة لتفكيك قوميتنا، فمجرد استمرار هذا الشعب و استمرار شعوره برابطته وبتراحمه هو دليل على أن هذه القومية قائمة وباقية، وانما التفتنا الى ماهو اجدى التفتنا الى الناحية الايجابية لا لنخاصم امما وشعوبا اخرى ولا لندفع عن انفسنا التهم، بل لنصلح من شؤوننا و نزيل عوامل الضعف، التفتنا الى محتوى القومية لنبني وعيها على اسس سليمة فعالة، وقلنا ان الشيء الذى يهمنا في هذا الوقت هو ان يتحرر الشعب من الظلم الاجتماعي الذي يخنق قواهم و يعطل طاقاتهم و يهدر امكاناتهم و من كل العراقيل الرجعية التي تقيد العقل و تمنعة من التجدد والابداع و تغل المجتمع بقيود العادات والتقاليد السقيمة التي لم تعد تتجاوب مع الحياة، هذا هو ما فهمناه من القومية و هذا هو فهمنا الايجابي للقومية بانها هي هذا المستوى الناضج الذي بلغته المجموعات البشرية نتيجة تفاعل قرون طويلة بين افرادها و بين الظروف الطبيعية و التاريخية التي مرت بها و التي نسجت فيما بينها روابط مادية و روحية مشتركة، اهمها واعلاها هي رابطة الثقافة.



نواقص التطور الحضاري في الأهواز

عبدالسلام الناصري ـ الأهوّاز

انّ اساس مجتمعنا هو متعلق بأمة عريقة ذات حضارة عظيمة و بناءَ اجتماعي خاص بنتهُ يد السماءَ و هيئّت لهُ كافة اسباب الوجود و رسمت له طريق التطور عبر رسالة الاسلام المحمديّة.

فنحنُ ابناء الامة يجب علينا ان نعلم بأنّ هذه الاَمة لها حضارة تختلف عن باقى الامم و تركيبها القبلي و بنائها الأجتماعي جاءت من تلك الحضارة.

و العُرف الاجتماعي الذي توارثناه من ابنائنا و اجدادنا لهُ علاقة بتطورنا الحضاري، فلوسحقنا عرفنا الاجتماعي، لاسامح الله يعنى سحقنا هويتنا و قضيتنا و قضينا على روحنا و الشعب الهجين الذى لايوجد له قيم و لاتوجد عنده اخلاق و عرف اجتماعي يميزه عن باقي الشعوب. ينصهر بسرعة و يضيع عند اي احتلال و لايمكنه ان يقاوم أي شكل من اشكال الاستعمار.

امـا الجانب الذي احاط بلشعب و سبّب بعض الانصهار هو عدم توفير الدراسة بلغة الام يُعَدْ السبب الرئيسى الذي يعاني منهُ الشعب.

نرىٰ انّ في مجتمعنا انفكاك و تشرذم خاص وكما نعلم ان مجتمعنا يتكون من مختلف القبائل فلكل قبيله زعيم و ذلك الزعيم يمثل تلك القبيله امّا في الوقت الحاضر نرىٰ ان كل قبيله تمتلك بدلاً عن زعيم واحد، تمتلك عدّة زعماءَ و كل زعيم يمتلك عَلَمْ (بيرق) فهذا العمل والاسلوب الغير مدروس يعرقل مسيرة التقدم و يسبب التشت و عدم وحدة الكلمة بين الناس.

اما الجانب الذي احاط بلشعب و سبّب بعض الانصهار هو عدم توفير الدراسة بلغة الام يُعَدْ السبب الرئيسى الذي يعاني منهُ الشعب

من اهم العوامل السلبية:

١ـ الفقر: و آثاره الناجمه الذي يؤدّى بدورهِ الىٰ التخلف الاجتماعي و الفساد الاخلاقي.

٢ـ ظاهرة الادمان: التى تعرقل مسيرة الحياة و تقضى على روح المجتمع، هذه الحالة (الادمان) تستأصل جميع ما يحملهُ الانسان من قيم و اخلاق و عادات نبيله تربطه بمجتمعه و تجعل له هوية خاصه: فهذا المرض يقضى قضاءاً تاماً على هوية هذا الانسان و يجعلة سحيق واطئ منحط الاخلاق و القيم.

هذه الظاهرة توجد بكثير في صفوف الشباب إذ كانوا في محنة البطاله فأكثر.

٣ـ ان معظم المجتمع لم يحصلوا على دراسه كافيه لأدراك و فهم سلوك الحياة فالنسبه الاكثريه من الشعب امين و هذه المشكله هى اساس كل المشاكل التى نعانيها في حياتنا.

يا ترىٰ ما هو الحل القويم لمعالجة السلبيات وكما ذكرنا ان مجتمعنا هو مرتبط و متعلق بحضارة عريقة لها مبادئها و اهدافها الانسانيه، و أما نحنُ نرىٰ مجتمعنا غارق بأخلاق غير لأئقة بنفسه و هذا ما نأسف لديه و ما يجرى في الساحة لسنواتٍ عديدة.

و كما الكل يعلمون ان اهم مشكله لدينا في الوقت الحاضر هَى ظاهرة الادمان او المخدرات و التى توجد بكثير في صفوف الشباب، لايمكن ان نقضى على هذه الظاهرة الا و ان نقضى على هذه الظاهرة الا و ان يكون طريق الحل من نفس المجتمع. أخى القارئ كما تعلم ان اوّل من تقع هذه المسئوليه هى تكون على عاتق مثقفين الشعب و بأمكاننا ان نقيم مؤتمرات خاصة لمكافحة المحذرات. في النهاية نطلب من جميع المهتمين بتثقيف المجتمع بالأخص من اساتذة الجامعات و الطلاب و الطالبات و صحفنا و مؤسساتنا المحلية لمكافحة لمخدرات. امّا نطلب بشكل خاص من الجامعيين ان يؤسسوا لجنات محليّه بمكافحه هذه الظاهرة.

Ahwaz Archive

دروس و عبر من أمجاد قُطرنا في القرن الثاني عشر مُستلٌ من كتاب «الياقوت الازرق في اعلام الحُويزة والدورق» الشيخ فتح اللّه بن علوان الكعبي الدورقي

سيدهادي باليل الشبري

هوالشيخ فتح اللّه بن علوان الكعبي القباني[1] الدورقي.

عَلّامة كعب و مفخرتها و قاضي المسلمين في البصرة في مطلع القرن الثاني عشر الهجري، ولد سنة ١٠٥٣ في القبان، و توفّي في سنة ١١٣٠ هـ كان من كبار علماء الدورق بل من كبار علماء المنطقة بل والطائفة في عصره جاء ذكره في كثير من كتب التراجم والمعاجم الرجاليّة.

نسبه و اُسَرته:

ينتسب الشيخ فتح اللّه بن علوان الكعبي الى قبيلة كعب العربيّة الّتى تسلّمت حماية سواد العراق من بني حزن في القرن السادس الهجري فكان للقبيلتين وقائع جاء ذكرها في الكامل لابن الأثير في حوادث سنة ٥٦٨ و قد نزحت هذه القبيلة من العراق و استقرت في ارض القبان (جنوب منطقة الدورق[2]) في مطلع القرن الحادي عشرالهجري على عهد حاكم البصرة علي باشا بن افراسياب الديري و حاكم اقليم الأهواز المولى مُبارك بن عبدالمطلب المشعشعي. و بالرّغم من انتشار مذهب التشيّع بين أبناء هذه القبيلة قبل حلولهم ارض القبان، فقد كان لسكناهم هذه المنطقة اثر مهمّ في تطوّر سلوكهم و تبلور مذهبهم، لمجاورتهم الإماميّن في الإمارة المشعشعيّة و لخروجهم عن سيطرة العثمانيين، و قد ظهر بينهم جمع من رجال العلم والفضيلة في هذه المرحلة من تاريخهم، منهم الشاعر الحسيني الكبير الحاج هاشم بن حردان الكعبي الدورقي الذي ابدع في رثاء الامام أبي عبداللّه الحسين عليه السلام. أمّا المترجم له فقد كان من أسرة علميّة شهيرة في القبان اتيت على ذكر جماعة من رجالها في كتابي [الياقوت الأزرق في اعلام الحويزة والدورق] منهم والده الشيخ علوان ابن بشارة القباني المتوفى سنة ١٠٨٠، و منهم اخوه الشيخ احمد ابن علوان، و ابن اخيه، الشيخ ابراهيم بن احمد بن علوان نزيل خلف‌آباد (كان حيّاً سنة ١١٤٥)، و يظهر من ذكر المترجم لجماعة من ابائه و اجداده في بعض تأليفاته انّهم كانوا من اهل الفضيلة والولاء الشديد لاهل البيت عليهم السّلام.

نشأته و حياته العلميّة:

قبل أن نذكر كلام العلماء في مدحه و الثناء عليه لابدّ ان نستعرض بداية حياته و نشأته و هجرته في طلب العلم و جملةً من مشاهير اساتذته، و ليكن ذلك كلّه نقلاً عمّا كتبه هو عن نفسه في كتابه [زاد المسافر و لهنة المقيم والحاضر]، فقد جاء في مقدّمة كتابه هذا مايلي:

(ترجمة المؤلّف عفى اللّه عنه)، هو فتح اللّه و كُنيته ابوعلي و لقبه جمال الدين بن الشيخ علوان بن الشيخ بشارة بن الشيخ محمّد بن الشيخ عبدالحسين الكعبي نسباً القباني مولداً و منشأ، ولد سنة (١٠٥٣) ثلاث و خمسين بعد الألف، هاجر الى شيراز شاباً سنة (١٠٧٩) تسع و سبعين بعد الألف، و اشتغل بها في طلب العلم، اخذ الصّرف عن السيّد نعمة اللّه الجزائري والنّحو عنه ايضاً، ثم عن الشيخ حسن بن الشيخ محمّد الجزائرى، و كان ذلك في المدرسة المنصورية[3] والعروض عن الشيخ احمد المدني رحمة اللّه تعالى ثم انتقل الى المدرسة اللطيفيّة[4]، و اخذ العربيّة عن السيّد عزيز الجزائري ابن عمّ السيّد نعمة اللّه الجزائري والمنطق عن ميرزا علي رضا بعض مدرّسي المدرسة المذكورة و عن الشاه ابي الولي[5] رحمه اللّه تعالى، و اصول الفقه عن السيد نسيمي[6] رحمه اللّه تعالى، وكذلك علم دراية الحديث و معرفة الرجال عنه ايضاً قدّس سرّه و رفع في الدارين قدره. ثم رجع الى القبان و اشتغل على ابيه المرحوم. الشيخ علوان في علم الكلام والفقه و بعض الحديث ثمّ تولّى القضاء في البصرة[7] مدّةً فرأى القضاء مخلاً في دينه فعافه و رجع الى القبان بعد ان توفي ابوه رحمة اللّه عليه. و ذلك في سنة الثمانين بعد الألف، ثمّ اضطربت احوال القبان بسبب ما وضع لاجله هذه المقامه[8] و استمرّ التعطيل (عسى اللّه أن يأتي بالفتح او بأمر من عنده) و له شيء من التأليف و شيءٌ من الشعر، فمن تأليفه: الدرر البهيّة في شرح الاجروميّة و هو شرح لطيف صغير الحجم كثير الفوائد، و شرح الفتوحات في المنطق، و رسالة في علم العروض. و رسالة في سبب الخلف والخلافة، و رسالة في علم القرائة، و شرح شواهد قطر النّدى و غير ذلك (انتهى).



اقوال العلماء في حقّه:

جاء ذكر المترجم له في كثير من كُتب التراجم والتاّريخ و قد أثنى عليه و أشاد بفضيلته و مكانته العمليّة والاجتماعية و ورعه و تقواه كلّ من ذكره، و فيما يلى عرض و جيز لأقوال العلماء في حقه:

قال السيد عبداللّه الجزائرى في [الإجازة الكبيرة] كان عالماً، اديباً، وقوراً، حسن التصنيف، ذكرته في (تذييل السلافة) بفقرات منها: ذو باع في الأدب مديد، و نظر في ادراک اللطائف حديد، و فهم في موارد النكات سديد، و كدّ في اقتناص المعارف شديد و يد تلعب بالمعاني لعب الراح بالعقول، و ذهن انطبع فيه فنون المعقول و المنقول. رأيته في اواخر عمره، و قد غيّره الزمان.

و انّ الثمانين و بلّغتها قد احوجت سمعى الى ترجمان[9] له كُتب منها: (كتاب زاد المسافر) في تحرير واقعة البصرة ذكر في اوله احوال و أنه ولد في قُبان، و لما ترعرع اشتغل على أبيه الشيخ علوان، ثمّ ارتحل الى شيراز و اشتغل على السيد نعمة اللّه الجزائري والسيد عزيز الجزائري والشاه ابو الولي و غيرهم ثمّ رجع الى مولده و ولي قضاء البصرة اذ كانت في تصرف العجم و أدرج في كتابه هذا كثيراً من الأدبيات و حررّ فيه البديعيات أكمل تحرير، و منها: كتاب (الإجادة) في شرح قصيدة السيّد علي بن باليل[10] الموسومة بالقلادة و مطلعها:

رُدّي عليّ رُقادِي ايُّها الرود
علّي أراکِ به والبين مفقود

سلک فيه مسلک الصفدي في شرح لاميّة العجم للطغرائي، و له كتب اُخرى لم اقف عليها و شعر قليل، توفّى سنة الثلاثين رحمة اللّه عليه.

و قال المولى السيّد شبّر بن محمد المشعشعي الحويزي في كتابه (ذخيرة العقبى في مودّة ذوي القربى): العلامة الفهامة الثقة الشيخ فتح اللّه ابوعلي جمال الدين الكعبي نسباً القباني مولداً و منشئاً...

و قال الأستاذ المعاصر عمر رضا كحالة في كتابه (معجم المولفين: ٥٢/٨):

مؤرخ، اديب، مشارک في بعض العلوم، و ذكر جملةً من مصنّفاته.

و ترجم له الأستاذ علي الخاقاني في كتابه [شعراء البصرة مخلوط] و اورد له نماذج من شعره و ادبه.

و ذكره المحامي عباس العزّاوي في [تاريخ الأدب العربي] في عدة مواضع من الجزء الثاني و في كتابه (التعريف بالمؤرخين)، اشار الى اهميّة كتابه [زاد المسافر والمقيم] من الناحية التاريخية في العصر العثماني.

و ذكره المستشرق الألماني بروكلمن[11] في كتابه [تاريخ الأدب العربي ٥٠٢/٢] و ترجمه في جملة المؤرخين والأدباء و ذكر له كتابين في المكتبات الغربيّة هما: (زاد المسافر والمقيم) و (شرح شواهد قطرالندى).

و ذكره العلامة الطهراني في القرن الثاني عشر من الطبقات (الكواكب المنتشرة في القرن الثانى بعدالعشرة: ٥٧٨) نقلاً عن [الاجازة الكبيرة] للسيد الجزائري و أضاف قائلاً: رأيت النصف الثاني من كتاب [تنقيح المقداد] من النكاح الى آخره بخط الشيخ فتح اللّه بن علوان الكعبي فرغ من استنساخه سنة ١٠٨٢ هـ اشتراه السيد محمد باقر النوري. و ترجمه السيّد الامين العاملي في [أعيان الشيعة: ٢٦٠/٤٢]، نقلاً عن الاجازة الكبيرة ايضاً.

أساتذته، مشائخه، تلاميذه، والرّاوون عنه:

مرّ ذكر جماعةٍ من اساتذته الذّين تلمذّ عليهم في المدرستين المنصورية واللطيفيّة في شيراز و اصفهان نقلاً عن كتابه [زادالمسافر والمقيم] و كان أوّل استاذ تلمذّ عليه و استسقى منه مقدماته العلميّة في مسقط رأسه هو والده الشيخ علوان ابن بشارة. و من مشايخه في الرواية المولى ابوالحسن الشريف العاملي المجاور للغري، فانّه يروي عنه، عن العلامة المجلسي عن والده المجلسي الاوّل عن الشيخ البهائي. و يروى عنه جماعة من علماء عصره، كما انّه اجاز لوالي الدورق- مهدي قُلي‌خان بن محمد باقرسلطان رواية احاديث كتابه [تحفة الاخوان]، والعمل به. و من ابرز تلاميذه العالم الاديب السيد ابراهيم بن السيّد علي باليل

←

ينتسب الشيخ فتح اللّه بن علوان الكعبي الى قبيلة كعب العربيّة الّتى تسلّمت حماية سواد العراق من بني حزن في القرن السادس الهجري فكان للقبيلتين وقائع جاء ذكرها في الكامل لابن الأثير في حوادث سنة ٥٦٨ و قد نزحت هذه القبيلة من العراق و استقرت في ارض القبان

Ahwaz Archive

الموسوي الدورقي المتوفى حدود سنة ١١٥٠، و ابن اخيه الشيخ ابراهيم بن احمد الكعبي القباني، الدورقي، و غيرهما.

هو الشيخ فتح‌الله بن علوان الكعبي الدورقي المتوفي سنة ١١٣٠ هـ كان من تلامذه السيّد المحدث الجزائري، ترجمه حفيد أستاذه السيّد عبدالله الجزائري في إجازته الكبيرة و له تصانيف منها: (الاجادة في شرح القلادة)

آثاره العلميّة والأدبيّة

للمترجم له آثار علمية و أدبية نختصر على ما ذكره شيخنا الطهراني في موسوعته الذريعة مرتبة على حروف الهجاء:

١- (الإجادة في شرح القلادة): ذكره الشيخ آغا بزرك الطهراني في [الذريعة] ج ١ ص ١٢١ فقال: [الإجادة في شرح القلادة]، للشيخ فتح‌الله بن علوان الكعبي الدورقي المتوفى سنة ١١٣٠ قال السيّد عبدالله الجزائري في إجازته الكبيرة، إنّه سلك فيها مسلك الصفّدي في شرح لامية العجم للطغرائي (والقلادة) هي قصيدة للسيد علي بن باليل الجزائري الدورقي معاصر الشارح مطلعها:

رُدّي عليّ رُقادي ايّها الرود
عليّ أراكِ به والبين مفقود

اقول: و يظهر أنّه الفه بعد سنة ١٠٩٥ هـ لانّ الشارح لم يذكره في عداد مؤلفاته التي ذكرها في مقدّمة كتابه (زادالمسافر والمقيم) الذي فرغ منه سنة ١٠٩٥ هـ

٢- (تجويد القرآن): قال في الذريعة ج ٣ ص ٣٧٣، هو للشيخ فتح‌الله بن علوان الكعبى الدورقي المتوفي سنة ١١٣٠ هـ كان من تلامذه السيّد المحدّث الجزائري، ترجمه حفيد أستاذه السيّد عبدالله الجزائري فى إجازته الكبيرة و له تصانيف منها: (الاجادة فيّ شرح القلادة).

٣- (تحفة الاخوان): في الفقه، ذكره في [الذريعة ج ٣ ص ٤١٦] فقال: (تحفة الاخوان) في فقه الصلاة شرحاً لحديث رواه [رجاء بن الضحاك(١٢)] (قال، أقول)، مفصّل مبسوط، من أول الوضوء و سائرالمقدّمات والنوافل والفرائض و بعض الصلوات و تفسير بعض السّور والآيات و فضائلها و غير ذلك للشيخ فتح‌الله بن علوان الكعبي الدورقي المتوفي سنة ١١٣٠ هـ ألفه و أهداه إلى مهدي قليخان بن محمّد باقر سلطان ليعمل به و أجاز له روايته عنه و ذكر أنّه يروي الاحاديث عن شيخه المولى أبي الحسن الشريف العاملي المُجاور للغريّ عن العلاّمة المجلسي عن والده التقي عن الشيخ البهائي، قال في أوّله بعدالخطبة: ويقول أقل العباد الجاني فتح‌الله الكعبي القباني هذه تحفة لاخوان الدين و خلاّن اليقين في فقه الصلاة، رايت منه نسخة تاريخ كتابها سنة ١١٣١ هـ اشتراها السيّد أبوالقاسم الموسوي الرياضي من كتب المرحوم الشيخ منصوربن الشيخ زائر الساعدي النجفي (انتهى).

أقول جاء ذكر مهدي قليخان في كتاب [الرحلة المكيّة للسيّد عليخان بن عبدالله الحويزي] في حوادث سنة ١١١٤ و قال انّه حاكم الدورق، و يحتمل ان يكون هو الذي ألف له الشيخ الكعبي كتابه [تحفة الأخوان].

٤- (الدرر البهيّة في شرح الأجروميّة)، ذكره المحقق الطهراني في [الذريعة ج ٨ ص ١٢٠] فقال: الدرر البهيّة في شرح الأجرومية للشيخ أبي علي فتح‌الله بن علوان بن الشيخ بشارة الكعبي نسباً الدورقي القباني مولداً و منشأً... إلخ.

٥- (رسالة في سبب الخلف والخلافة)، قال في [الذريعة ج ١٢ ص ١٢٦]: سبب الخلف والخلافة للشيخ فتح‌الله بن علوان الكعبي و ذكره في أحواله في أوّل (زاد المسافر).

٦- (رسالة في العروض)، ذكرها في [الذريعة ج ١٥ ص ٣٥٦] فقال: هي للشيخ فتح‌الله بن علوان الكعبي الدورقي صاحب (الاجادة) و (زادالمسافر) المتوفي سنة ١١٣٠ هـ

٧- (رسالة في العروض)، ذكرها فى [الذريعة ج ١٥ ص ٣٥٦] فقال: هي للشيخ فتح‌الله بن علوان الكعبي الدورقي صاحب (الاجادة) و (زادالمسافر) المتوفي سنة ١١٣٠ هـ

٨- (زادالمسافر و لهنة المقيم والحاضر)، قال في [الذريعة ج ١٢ ص ٨] ما يلي: زادالمسافر في تحرير واقعة البصرة و ما جرى على الحسين باشا حاكم البصرة و واليها ابن علي باشا بن افراسيات الديري(١٣) من فراره بنفسه و عياله إلى الهند في سنة ١٠٧٨ و فتح بني عثمان و انتزاعها من ايدي آل افراسياب و هذا الكتاب للشيخ فتح‌الله بن علوان الكعبي الدورقي القباني تلميذ السيد المحدث الجزائري السيّد نعمةالله و غيره و من تصانيفه (الاجادة في شرح القلادة)، و أوّل زادالمسافر: [إنّ أجمل ما جاء في ميادين الخواطر...] و ذكر في أوّله شرح أحواله و هو مطبوع في البصرة في ٥٦ صفحة كما جاء في (جامع التصانيف الحديثة المطبوع سنة ١٣٤٥ ج ١ ص ٤٦) و رايت قطعة من أوّله كتبت سنة ١١٤٥ هـ و ذكره في اعيان الشيعة ضمن ترجمة مؤلّفه فقال: و أدرج في كتابة هذا كثيراً من الأدبيات و حرر فيه البديعيات، أكمل تحرير و هو مطبوع (أقول) و هذاالمطبوع هو متنه طبع في البصرة في ٥٦ صفحة و أعيد طبعه في بغداد سنة ١٣٧٧ هـ بتصحيح علاءالدين فؤاد و طبع على نفقة «الشيخ عبدالقادر باش اعيان العباسي. و قد رأينا أن يعاد طبعها ليعم نفعه. والنسخة المطبوعة هى الاصل فى هذاالطبع مع تصحيات املائية طفيفة و سبطات مطبعية استدركها على النسخة المشروحة المخطوطة».

أما شرحه فهو لم يطبع حتى الآن و هو ٤٩٤ صفحة من القطع الكبير.

٩- (شرح زادالمسار والمقيم)، قال في (الذريعة ج ١٣ ص ٢٩٧): شرح زاد المسافر في تحرير واقعة فتح البصرة لبني عثمان سنة ١٠٧٨ هـ للشيخ فتح‌الله بن علوان الكعبي الدورقي المتوفي سنة ١١٣٠ هـ شرح مبسوط لطيف فيه كثير من الفنون الأدبية و لا سيما المُحسنات البديعيّة فرغ منه سنة ١٠٩٥ هـ (أقول) رأيت منه نسختين في مكتبة سپهسالار بطهران أحداهُما مرقمّة بـ[٣٣٤٠] بخطّ علي بن محمّد بن شمس‌الدين بن عبدالرؤف الموسوي البحراني الجدّحفصي أصلاً والشاخوري منشأ و مسكناً فرغ من استنساخها في ١٣ صفر من السنة المذكورة، و لعل القصد في قوله السنة المذكورة سنة تأليف الكتاب التي ذكرها المؤلف في النهاية، و منه نسخة في الفلاحيّة بخطّ عبد علي بن أحمد الشويكي كتبها للشيخ محمد علي المحسني الفلاحي، و منه نسخة في المتحف البريطاني في لندن، بخط جيّد خشن في ٣٧١ ورقة كتبت في ذي الحجة سنة ١٢٢٠ لريزيدنت البصرة مستر تيلرسيك، و تيلرسياك كان يشغل منصب قنصل بريطانيا في العراق عزل عن منصبه سنة ١٨٤٣ و خلفه رونلسن. و منه نسخة في المكتبة العباسية في البصرة في ٦٤٤ صفحة، ذكرها الخاقاني في فهرس مخطوطات المكتبة.

و منه نسخة في الفلاحيّة بخطّ عبد علي بن أحمد الشويكي كتبها للشيخ محمد علي المحسني الفلاحي، و منه نسخة في المتحف البريطاني في لندن، بخط جيّد خشن في ٣٧١ ورقة كتبت في ذي الحجة سنة ١٢٢٠ لريزيدنت البصرة مستر تيلرسيك، و تيلرسياك كان يشغل منصب قنصل بريطانيا في العراق عزل عن منصبه سنة ١٨٤٣ و خلفه رونلسن

١٠- (شرح شواهد قطر الندى) لابن هشام، ذكره في [الذريعة ج ١٣ ص ٣٣٩] فقال: هو للشيخ فتح‌الله بن علوان الكعبي القباني المتوفى سنة ١١٣٠ هـ نقل تساهله و تسامحه في شرحه السيد صادق الأعرجي في شرحه. (أقول) و توجد منه نسخة في إحدى مكتبات الغرب ذكرها بروكلمان.

١١- (شرح الفتوحات المنطقيّة): قال في [الذريعة ج ١٦ ص ١١٨] هو للشيخ فتح‌الله بن علوان أوّله: [تحمدك يا من بيده ملكوت السموات] رأيته عند السيد احمد المعروف بالسيد آغا التستري في التجف.

١٢- (الفتوحات المنطقية): قال في [الذريعة ج ١٦ ص ١١٨] الفتوحات المنطقية متنال و شرحاً للشيخ فتح‌الله بن علوان الكعبي الدورقي المتوفي سنة ١١٣٠ هـ فيه اربعون فتوحاً أوّله: (نحمدك يا من بيده ملكوت كل شيء على ما هديتنا إلى الصراط المستقيم...) يوجد منه نسخة في (إلهيات: ٦٨١) غير مؤرخة يرجع استنساخها الى عصر المؤلّف. (أقول) أراد صاحب الذريعة بقوله في [الهيات: ٦١٨] أي في مكتبة كلية المعارف الإسلامية التابعة لجامعة طهران المعروفة لدينا بـ(دانشكده الهيات) أي [كلية الإلهيات] و رقم ٦١٨ هو رقم الصفحة من كتاب [فهرست مخطوطات المكتبة المذكورة]، و قد جاء في تلك الصفحة ما تعريبه كما يلي: [الفتوحات المنطقية الفتحية] اربعون فتوحاً في علم المنطق أوّله: (بسمله و به ثقتي نحمدك يا من بيده ملكوت كلّ شيء على ما هديتنا إلى الصراط المستقيم... أمّا بعد فهذه فتوحات فتحيّة منطقية تحفة مني للاخوان و الأصحاب). و آخره: [والله الملهم للكليّات والجزئيات والله اعلم بالصواب]. و احتمله المفهرس من مخطوطات القرن العاشر لأنه لم يعثر على اسم المؤلف في النسخة. و رأيت منه نسخة بخط الشيخ سلمان المحسني الفلاحي و كتبها سنة ١٣٠٠ هـ و في المكتبة المسمّاة بـ[كتابخانه ملى بارس] في مدينة شيراز مجموع مرقم بـ(٣١٠) فيه ثلاثة كتب اولها الفتوحات المنطقية للمترجم و في مكتبة اميرالمؤمنين (ع) في النجف الأشرف نسخة من الفتوحات المنطقية ايضا توجد ضمن مجموع فى المنطق تسلسل ٢٤٩-٥٩-٩٨٤ مرقمة بـ(١٨٣٥/٧) بخط زامان بن على الدسبولى فرغ منها سنة ١٠٩٤ و عليها تفاليق بخط الكاتب، ذكر ذلك السيد عبدالعزيز الطباطبائى فى فهرس مخطوطات المكتبه المذكورة و اضاف انّ الفتوحات تغريب الكبرى الفارسيّة فى المنطق للسيّد الشريف الجرجانى غر بها الكعبي و شرحها.

ذكر ذلك السيد عبدالعزيز الطباطبائى فى فهرس مخطوطات المكتبه المذكورة و اضاف انّ الفتوحات تغريب الكبرى الفارسيّة فى المنطق للسيّد الشريف الجرجانى غر بها الكعبي و شرحها

١٣- (نظام الفصول في شرح نهج‌الوصول)، قال في [الذريعة ج ٢٤ ص ٩٣] ما يلي: المتن هو نهج‌المعارف للمحقق الحلّي كما ذكره الميرداماد، أو معارج الأصول كما على المطبوع سنة ١٣١٠، والشرح هذا لفتح‌الله بن علوان الكعبي القباني الدورقي المتوفي سنة ١١٣٠، أوّله: [الحمدلله... والصلاة والسلام على أشرف العالمين...] رأيت نسخة منه عليها (تملك محمد ابن اسماعيل القبيسي الحجازي العاملي، ملكها في المشهد الغروي على مشرفة السلام سنة ١١٧٥ هـ)

الهامش ـــ

١- القُباني نسبة إلى القُبان برفع القاف والباء المُوحدة المُخففة بعدهما الألف والنون مدينة قديمة تقع على الضفّة الشرقيّة من نهر دجيل المعروف في زماننا هذا بنهر بهمنشير، عند مصبه في الخليج على بعد ستّة فراسخ من الدورق تقريباً لأنّها تمتدّ الى ناحية الشرق تجاه بندر معشور و كانت احدى ثلاث مُدن مهمّة في المنطقة (الحويزة والدورق والقبان) و كانت عامرة ذات أسواق مليئة بالبضائع والأموال لموقعيتها الخاصة على ساحل البحر و لكونها من البوانيء القريبة للدورق تحمل منها البضائع و تخزن فيها و ترفأ اليها سفن البحر القادمة من الجزر والهند والبحرين، وقد كثرت فيها المدارس والمساجد والعُلماء و اهل التقوى. قال صاحب كتاب [عنوان المجد] كان في القبان تسعون مسجداً. و يقول بعض الكتاب في جغرافية المنطقة و تاريخها، إنّ القُبان هي مدينة جبي الشهيرة المنسوب إليها ابوعلي و ابوهاشم الجبائيان و قد تغير اسمها بعدالقرن الثامن تقريباً، و كيف كان فقد خضعت القبان لولاة البصرة في مطلع القرن الحادي عشرالهجري بعد ان كانت تابعة لوالى الدورق المنتمى للامارة المشعشعية و قد اتخذها على باشا ابن افراسيات الديرى (حاكم البصرة ١٠١٢-١٠٥٧ هـ) قاعدة عسكرية و بنى فيها ثلاث قلاع، أطلق إسم الكوت على كل قلعة من تلك القلاع و هي الكوت الشمالي والكوت الجنوبي و كوت ميّان (أي كوت الوسط) و اعتنى بتعميرها و تنظيم شؤونها و اسكن فيها قبائل كعب. قال السيد علي المغربي المعروف بالأخضرى. يمدح على باشا بن افراسياب و الي البصرة:

شوقي الى الملك الذي
حاز القبان به النّهاية
ملك عظيم لم تقف
فيه الرئاسة عن غاية
نتلو دواماً مدحه
لما غدى في المجد آية

وقعت في القبان حوادث تاريخيّة جاء ذكر بعضها في كتاب [السيرة المرضيّة في شرح الفرضيّة] و بعضها في [زاد المسافر و لهنة المقيم والحاضر] و كان خراب القبان على يد كريمخان الزندي ملك ايران في سنة ١١٧٨ و ذلك عندما هاجم الكعبين فيها و اجلاهم عنها و

Ahwaz Archive

قطع عنها ماء نهر كارون و بهدمه سدّ السايلة المبني على النهر المذكور فتراجع الماء العذب عنها و علاها الماء المالح للبحر، فلم يبق فيها نبت و لا شجر و تفرّق اهلها في البلاد، فاندرست معالمها و دفنت تحت التراب آثارها.

٢ـ **الدورق:** بفتح الدال المهملة و سكون الواو و فتح الراء، آخرها قاف، بلد يقع في جنوب غربي خوزستان و يُعرف اليوم (بالفلاحيّة) (و شادكان). و تطلق كلمة الدورق على تلك المنطقة كلها فتشمل الفلاحيّة و ضواحيها و تمتد شرقاً إلى ما يحاذي بندر معشور و جنوباً الى القبان و شمالاً لأسفل ذيل الجرّاحي و خلف آباد، و للدورق تاريخ قديم، تبدأ مرحلته الاسلاميّة منذ أن فتحه المسلمون سنة ١٦ للهجرة، و من اقدم من ينسب إلى الدورق من اصحابنا الاماميّين على بن مهزيار الدورقى و ابويوسف يعقوب بن اسحاق المعروف بابن السّكيت (صاحب اصلاح المنطق) و وضعت للجزء الخاص في اعلام الدورق من كتابي [الياقوت الأزرق في اعلام الحويزة والدورق]. مقدمة سمّيتها [جولة خاطفة في الدورق السالفة]، استعرضت فيها ماضي الدورق و حاضرة بأيجاز من الناحيتين التاريخيّة والجغرافيائية.

٣ـ (المدرسة المنصورية في شيراز)، قال مؤلف كتاب [تاريخ المدارس الايرانيّة ص ١٩٩]: أسس الأمير صدرالدين محمدالحسيني من علماء شيراز (في اواخر القرن التاسع الهجري) هذه المدرسة في ضاحية دشتک من ضواحي مدينة شيراز، و كان الامير غياث‌الدين منصورابن مؤسس هذه المدرسة و هو من مشاهير علماء زمانه في الحكمة والرياضيات، يدّرس فيها (فنسبت له) و كان لها خمسون قرية وقفاً عليها في محافظة شيراز تدر عليها ما يقرب من مائتين و اثنين و اربعين الف دينار سنويا.

(اقول) والامير غياث‌الدين منصورالمنسوبة له هذه المدرسة، هوالجدّ السابع للسيّد علي بن احمد المروف بأبن معصوم الحسيني المدني الشيرازي مؤلف ـ (سلالة العصر والدرجات الرفيعة، و انوار الربيع و غيرها من الكتب القيّمة). قال السيد عبدالله الجزايري في اجازته الكبيرة، و كانت شيراز يومئذ دارالعلم و مجمع فضلاء الأمصار و مقصد الطلبة من جميع الاقطار سار اليها السيد نعمة‌الله الجزائري هو و خوه السيد نجم‌الدين و ابن عمّه السيد عزيزالله بن السيد عبدالمطلب و غيرهما من اقاربه و اشتغلوا جميعاً فيها على علمائها.

٤ـ المدرسة اللطيفية في اصفهان منسوبة للشيخ لطف‌الله العاملي و كانت موجودةً منذ سنة ١٠١٥ هجريّة، يسكنها طلبة العلم و كانت تعرف بـ[مدرسة العرب]. ذكرها صاحب كتاب [تاريخ المدارس الايرانيّة، ص ٢٦٨].

٥ـ الشاه ابوالولي: ذكره السيد عبدالله الجزائري فى [الاجازة الكبيرة]. و عدّه من أساتذة جدّة السيد نعمة‌الله الجزائري و قال في وصفه: الاستاذ العالم الفاضل المحقق المدقق المتكلّم الحكيم العابد الصالح، المطاع بين‌الناس، ابوالولي بن شاه تقي‌الدين محمدالشيرازي. و في [امل الأمل ٣٥٨/٢]: السيد الامير ابوالولي بن محمد هادي الحسيني الشيرازي، كان عالماً متكلماً جليلاً فاضلاً، معاصراً.

٦ـ السيّد نسيمى، ذكره العلامة الطهراني في القرن الحادي عشر من طبقاته، فقال: هو نسيمى الشيرازي، قال محمدبن محمود الطبيسي في [نبذ التاريخ] عند ذكره العلماء الذين نشؤوا في عصر الشاه عباس (١٠٥٣-١٠٧٨ ه) و منهم السيّد النبيل السيّد نيسمي الشيرازي و قد فرغ من تأليف النبذ سنة ١٠٨٤ ه

> **الدورق: بفتح الدال المهملة و سكون الواو و فتح الراء، آخرها قاف، بلد يقع في جنوب غربي خوزستان و يُعرف اليوم (بالفلاحيّة) (و شادكان).**

٧ـ ولي المترجم له القضاء في البصرة في الفترة بين سنة ١١٠٩ الى سنة ١١١١ ه حيث كانت البصرة حين ذاک تخضع للحكومة الصفوية في ايران في عهد الشاه سلطان حسين الصفوي و سببه انّ والي الحويزة المولى فرج‌الله بن السيد علي خان المشعشعي اتفق مع امير المنتفک الشيخ مانع بن راشد على اخراج البصرة من قبضة الوالي العثماني خليل باشا و طرده عنها و بعد ان تمّ لهما الأمر فوّض الصفويون حكومتها الى والي الدورق ابراهيم‌خان و بعد مدّة عزل عنها و خلفه عليها داودخان و هكذا بقيت تخضع للصفويين حتّى سنة ١١١١ حيث استعادها العثمانيون.

٨ـ المقامة التي يشير اليها المترجم. هو كتابه (زادالمسافر و لهنة المقيم والحاضر). لأنه ترجم لنفسه في مقدمة هذا الكتاب و عنه نقلنا هذة الترجمة، و قد ذكر ماانجزه من تأليف و تصنيف حتى ذلک التاريخ و هو سنة ١٠٩٥ ه و من هنا فانّ عدداً من تأليفاته التي انجزها بعد هذا التاريخ غير مذكورة في كتابه هذا.

٩ـ ذكر هذا البيت سمع المترجم و هو لأبي محلم عوف بن محلم الشيباني قاله في جملة ابيات حينما قدم على عبدالله بن طاهربن الحسين في قصره بميان (موضع بنيسابور) فأخذ يحادثه، فسأله، كم سنّک؟ فلم يسمع. فلما اراد ان يقوم، قال عبدالله بن طاهر للحاجب، خذ بيَده، فلما توارى عوف، قال له الحاجب، ان الأمير سألک كم سنک؟ فلم نجبه! فقال له ردَني إليه، فرده فوقف بين يديه و قال له:

يابن الّذى دان له المشرقان
طُراً و قد دان له المغربان
إنّ الثمانين و بلّغتها
قد احوجت سمعى الى ترجمان

الى آخر الأبيات و هى ثلاثة عشر بيتاً.

١٠ـ السيد علي بن باليل الحسيني الموسوي الجزائري الدورقي: من اشياخ العلم والأُدب في القرن الحادي عشر الهجري و من ابناء امراء المشعشعيين توفّي حدود سنة الف و مائة و نيف هجريّة له مؤلفات في الحكمة والأُدب ذكره الاستاذ عمر رضا كحاله في [مستدرک معجم المؤلفين: ٤٧٥] فقال:

اديب نحوي لغوي، عالم بالشعر والبلاغة... الخ.

و في تذييل بعض العلماء على (سلافة العصر) قال: العلامة العارف الأديب السيد على ابن باليل الموسوي الدورقي. من اجلة العلماء الأعيان، و افاضل ابناء الزمان، ذو علم و عمل، و نسب بدوحة النبي قد التصل، و بداهة في التقرير والكلام، و منطق على الصواب قد استقام، ان نظم صاغ عقود الدّر و الجواهر، او نثر فاق الثريا و الزواهر. تميّز نظمه بالحكمة والعرفان، مشفوعاً بابداع و حسن بيان، ترفّع عن مدح الولاة والملوک شعره فارتفع في سماء الحقيقة والسلوک قدره، قصّر مدائحة على ممدوح خالق الاكوان، واتمها بمدح آله المطهرين في القرآن، و صدّق الشعر منه المذهب، ليس كالأعذاب فيه الاكذب، و من غرر قصائده قصيدته الحكميّة، الموسومة بالقلادة، المشروحة بالأجادة...

> **السيد علي بن باليل الحسيني الموسوي الجزائري الدورقي: من اشياخ العلم والأدب في القرن الحادي عشر الهجري و من ابناء امراء المشعشعيين توفي حدود سنة الف و مائة و نيف هجريّة له مؤلفات في الحكمة والأدب**

١١ـ بروكلمن مستشرق الماني ولد سنة ١٨٦٨ و توفي سنة ١٩٥٦ م، له كتابان: تاريخ الأدب العربي، و تاريخ الشعوب الاسلاميّة، طبعا في المانيا باللغة الألمانية.

١٢ـ رجاء بن ابي الضحاک الخراساني: من اقارب الفضل بن سهل النوبختى و هو الذي ارسله المأمون الى المدينة و أمره بأشخاص الامام علي الرضا بن موسى الكاظم عليهما السلام الى خراسان و روى حديثاً مفصلاً عن الامام، ذكره في عيون أخبار الرضا، و هو الذي شرحه الشيخ الكعبي في كتابه.

١٣ـ علي باشا بن افراسياب الديري (حكم البصرة من ١٠١٢ ه الى ١٠٥٧) ذكره في كتاب [تذكرة نصرآبادي] الفارسي فقال: كان متصفاً بالصفات الحميدة متحلياً بمكارم الاخلاق عارفاً باللغة العربية والتركية والفارسية، بصيراً في العرفان و فنونه متتبعاً للأحاديث والروايات و أقول الكبراء عارفاً بالسياسة و تدبير الشؤون العسكرية و من خلص الشيعة تقل عن المرحوم خليل خان الذي كان من معاشرية برهة من الزمان، انه كان يقتدى بقاضي البصرة المنصوب من قبل سلطان الروم فيصلي خلفه بدون وضوء، ثم يعيد صلاته في مكان آخر على مذهب الامامية و كان ينظم الشعر و يتخلص بصبري في شعره الفارسي أقول و له بالعربية ايضاً شعر ذكره الشيخ عبدعلي بن رحمة الحويزي في كتابه السيرة المرضية في شرح الفرضية.

جائزة البحر الشعريّة

يسرُّ صحيفة «صوت الشعب» أن تعلن عن تعيين جائزة ادبيّه سنويّه كبرى تحت عنوان «جائزة البحر الشعريّه» تمنحها لستّ قصائد شعرية، ثلاث منها عامّه في الشعر الفصيح و الشعبي و ثلاث منها تختّص بالشعراء الشباب الذين ينظمون قصائدهم الفصحى في البحور الشعريه الستة عشر، و ستمنح هذه الجائزه في حفلٍ يقام لهذه المناسبة سنويّا. على أن يكون محتوى قصائدهم في المواضيع المحلّية التالية. ١ـ قضايا المرأة الاهوازية ٢ـ خطر الإدمان (الاعتياد) ٣ـ النخلة ٤ـ نهر كارون ٥ـ ملحمة الجهاد الاسلامي (المنجور) التي استشهد كثيرٌ من ابناء عشائرنا العربيه الاهوازية فيها في تصديهم للجيش الانجليزي المعتدي على الاهواز عام ١٣٣٣ ه ق (١٩١٥/م) و يشترط في القصائد أن تكون كلّها جديدة و في البحور السته عشر. غيرمنشوره في ديوان او صحيفة، و ستستقبل اللجنة المشرفة على هذه الجائزة قصائد الشعراء الاعزاء بدأً من اول شهر رمضان المبارک حتى نهاية الشهر نفسه من عام ١٤٢٢ ه ق و سيعلن عن زمان و مكان إقامة الحفل و إهداء الجوائز بعد وصول القصائد انْ شاءالله.

صوت الشعب

Ahwaz Archive

«إرحَموا الشِّعرَ... يَرحَمكُم اللّٰه...»

علوان الحويزي (ابو علاء)

يـا تـرىٰ مـاالذي جَعلني أنتفضُ «كعصفورٍ بَلّلَهُ القَطر» و أنا الذي كنتُ قد آليتُ علىٰ نفسي ألاّ أتجرأ على أحدٍ في هذا الزمن الذي أصبحَ عصرَ الإشاعات و التُّهم الزائفة. فكيف بي أن أسمحَ لنفسي أن أكون شاعراً أو أتركَ يراعَتي يُراق دَمُها لتسجّل ما لايحقُّ له تسمية «الشعر» أو «النثر»، و هذا ماجعلني أمتنعُ عن الكاتبة في صحيفَتَيْنا المُوقّرتين «صوت الشعب» و «الشورىٰ» فإنّك لا تجدُ لي قصيدةً فيهما. فالأمر ليس هَيناً، فنحن لدينا الكـثير من الشعراء الفحول ممّن كتبوا بالفصحىٰ والعاميّة.

و نرىٰ صحفنا تُخصّصُ السّهم الأوفىٰ للشعر والأدب من صفحاتها لماذا يا تُرىٰ يمتنع شعراؤنا عن إرسال قصائدهم لنشرها في الجرائد؟ أين هُم شعراؤنا أصحاب القصائد العصماء ألتي تُضاهي قصائد العالم العربي و تُفوقها من حيث المعنىٰ والناحية الفنيّة؟ الجواب واضحٌ جداً و لاحاجة لبيانه هُنا. لكنّني وددتُ الإشارة إلىٰ أمر مهم و هو كيفية نشر القصائد والأشعار و طبعها في الكت و الدواوين و الصحف في مُجتمعنا.

لاشک أن الكتب و الدواوين والصحف ألتي تصدر باسم الشعب معبّرة عن ثقافته و أدبه و تأريخه لها الدّور الريّادي في بناء ذلک المجتمع و تساهم في إعداد أبناءه، إذ تشكُّل هذه الكتب و الدواوين و الصحف الجزء الهام من تأريخ ذلک الشعب. فتسجّل ضمن ذخائرهِ التراثية والأدبية وكنوزه التأريخية في سجّل ذلک الشعب، كما يعتمد عليها الدارسون و الباحثون في شتّىٰ المواضيع، كمصادر رسميّة لها أهميتُّها و مكانتُّها بين المصادر و المناهج ألتي تتعلق بالبحث عن تأريخ الشعوب و ثقافتها.

و لو طالعنا مُعظم الدواوين الشعرية للشعراء الكبار أمثال محمّد مهدي الجواهري و عبدالوهاب البياتي و غيرها نقرأ هذه العبارة في الهامش بعد عنوان القصيدة مباشرة و هي: «نُشرت في جريدة أو مجلة كذا في عام كذا...» إذن، يدلُّ هذا الأمر علىٰ أهمية الصّحف والمجلاّت إذ أنّها تُساهم في تكوين شخصيّة الشاعر و شعره و ذلک من خلال تعريفهِ للمُجتمع.

أما بالنسبة لصُحفنا ألتي مازالت فـتيّةً، تفتقر إلىٰ أبسط الإمكانات اللازمة للعمل الصحافي، لابدّ من القول بأن الأخوة الحررين فيهما يبذلون جُلّ جهدهم في سبيل رُقي ثقافة الشعب و تقدمُّه و ذلک مما يوجب الشكر و التقدير لهم لأصحاب المقالات و الآراء و الأشعار المختلفة فالأخوة يعملون بجهدٍ و إخلاص و لا ننتظر نحن الجالسين في عقر بيوتنا بأن عَملَهم لابدَّ و أن يكون موفّقاً مائة بالمائة لابَل:

علىٰ المرء أن يسعىٰ بمقدار جهده و ليس عليه أن يكون مُوفّقاً

والأمر الذي جعلني أكتب هذه السطور، هو أننا نقرأ في كل عدد من صحيفة صوت الشعب كلمات و ليست أشعار أو قصائد في صفحاتها لبعض الإخوة و الأخوات، ممن يحاولون كتابة الشعر و هم في بداية الطريق إليه و أودأن أذكرّهم بأن «الشعر صعب و طويل مُسلّمهُ.»

و من الجانب الآخر بعض الآراء ألتي و ردت حول هذا الموضوع من قبل المُهتّمين بالشعر و الأدب في جمعيّة شعراء المحمرة أو الكاتب الأديب السيد محمد صالح الموسوي إذ أنهم وجّهوا آرائهم للصحيفة و ذكروا بالملاحظات و منها ماقرأناه في العدد الماضي (٩) في صفحة (الفن و الأدب) قصيدة عمودية للشاعر كبير من الشعر الفصيح و هي عن الانتفاضة في فلسطين إذ أنّها جاءَت علىٰ وزن البحر البسيط: مستفعلُن فاعِلُنْ، مستفعلُن فاعلن.

والقصيدة موزونة و مقفّاة من أروع القصائد؛ لكننا نجد فيها بعض الأخطاء النحوية والفنيّة من حيث الوزن والقافية و لربُّما أنّ الضرورة الشعرية دعت شاعرنا الجليل أن يتصرّف هكذا مع الكلمات، فهو شاعرٌ له مكانته المرموقة بين شعراءنا.

أمّا ما نقراءه من شعر في نفس الصفحة و إلىٰ جانب هذه القصيدة الفصحىٰ العمودية و الكلاسيكيه الرائعة، هو عنوان لقصيدةٍ إمتدّت معها عرضاً بطول «بزغت شمسُ الحقيقة» عبارةٌ موزونة لقصيدة تبدو أنها عمودية أيضاً: لنقرأ المطّلَعَ:

حينِ ما كانت ليالينا تأجُّ بظلامٍ
و خلق اللّٰه تبني عقايدها الأوهامِ

أجل، أوّل كلمة و هي حين ما. خطأ فاحش بالنسبة لمن يكتب الشعر العمودي.

فَحين، ظرفٌ والظّرف وفقاً للقاعدة الإملائية، لابُدَّ أن يتصل بما إذا رُكّبَ معها فتكون حينما. أمّا بالنسبةِ للفعل الذي لم أجده لا في لسان العرب و لا تاج العروس و لا في المُنجد الحديث و هو فعل «تأجُّ» فالأخ الشاعر يقول: كانت ليالينا تأجُّ بظلام! ولو أفترضنا أن الفعل تؤُجُّ بمعنىٰ تشتعلُ و تلتهب إذن كيف تشتعل الليالى بالظلام؟! و لربّما يقصد تَعُجُّ، أيضاً هذا الفعل لا علاقة له مع الليّالي، فالليالي لا تعجُّ و لا تأجُّ!!

و هكذا يستمر الشاعر في قصيدته ألتي أراد أن يلزمَ نفسه بالقافية و كسر الميم حرف الروي حتّىٰ لو كانت في محل الرّفع:

بيده تسمو الحياةُ و تزدهر الأيامِ!!!

فها هو يجرّ و يكسر كل كلمة في كل شطر من قصيدته حتىٰ لو كانت الكلمة صفة مرفوعة أو فاعلاً أو ظرفاً أو مفعولاً منصوباً ثمَّ باللّٰه عليک يا أخي قل لنا ما معنىٰ هذه الكلمات: نحاتهم معاني الساميات، لالجام، الصنام، مُنذ القِدام، هيام، رافىّ القمام، أما من ناحية الوزن و القافية، فالقصيدة لا وزن لها قط، والغريب أنّه جاء بالقافية في كل شطر من القصيدة و هذا ما لانجده في الشعر العربي، إلاّ عند شعراءنا المتأخرين!! أصحاب اللّزوميات!!

و نقرأ في الصفحة نفسها مقطوعة تحت عنوان «أسيرة اليهود» و هي كصاحبتها مليئة بالأخطاء النحوية والصرفية والإملائية حتىٰ، هذا بالإضافة إلىٰ خُلّوها من الوزن والقافية المُستقيمة والصحيحة. و يبدو أن الجريدة ألزمت نفسها بكتابة كل ماكتبه صاحب المقطوعة الذي كتب له مقطوعة أخرىٰ تحت عنوان «سَجّل يا وطني» فاعتبروه أستاذاً في الإملاء و لم يراجعوا الكلمات التي فيها أخطاء إملائية علىٰ الأقل: فصوتكي: صوتِک و أنّ، شَهداءكي: شهداکِ، يومُ الدمي، ليثبناء: لأبناء، فلساكت، فالساكت و نقلب الصفحة الأخرىٰ من الفن والأدب!! فنقرأ قصيدة «أحبک» من الشعر الشعبي أو العامي فهي قصيدة موزونه و مقفاة من النمط المرّبع. أما بالنسبة لقصيدة «هكذا كان يا أخي» فإن تفعيلاتها جاءت «مُستفعلن» على بحر «الرجز» غير أنّنا نجد بعض الوقفات في الموسيقي و الخلَل في الوزن. أمّا مقطوعة «كلمات إلىٰ أطفال القدس» أنظر كيف نُصِبَ المجرور فيها!!

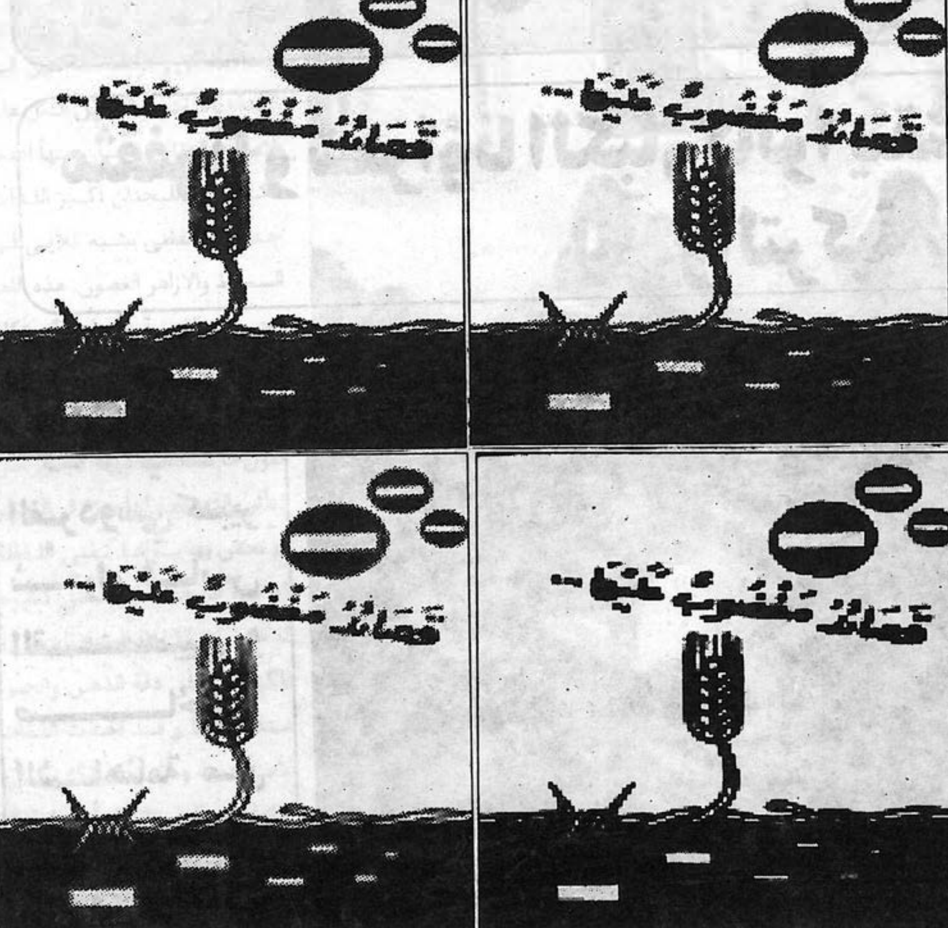
كلماناداتكم الدنيا **بصوتاً** جلساتاً تعقدون
خطابات حاشدات **كلماتاً** بحماس
و **بأمجاداً** مضت تفتخرون

هذا ما نستيطعُ أن نشير إليه بالنسبة للقصائد الفصحىٰ، أما ما كتب من شعر شعبي في صفحات «صوت الشعب» نُلاحظ أن القصائد المعنونة بـ «احبک» و إلىٰ كل الأهل والأحبّة في چوبئدة «الحب الالهي» للشاعر الاديب السيد محمدصالح الموسوي فهي موزونة و مقفّاة جاءت وفق القواعد الأساسية لنظم الشعر الشعبي أما قصيدة «يريت الفات» لاتجد فيها الموسيقى والوزن والمعنىٰ المُناسب بكلماتها و أرجو القارئ أن يُعيد قراءتها ثانية.

و في الختام أودّ أن أذكر الإخوة الأعزاء محرّري الجريدة بأنّ عملكم هذا يستحق الثناء والتقدير منّا جميعاً و لكي يكون هذا العمل مُتقناً و قويّاً لابدّ من إعطاء زاوية الفن و الأدب للإشراف عليها من قبل أستاذ أو شاعر مُلِمٌّ بفنون الشعر و قواعده، لتصحيح القصائد و تنقيحها من أجل النشر في الصحيفة فالشعر لايعرفه إلاّ الشاعر و ليس كل ما يكتب على شكل القصيدة شعر، و أعلموا يا إخوتي و يا أخواتي أنّ الشعر العربي و الأدب بصورة عامّة بحرٌ لا ساحلَ له و صعب علىٰ المرء أن يغوص - و لو - في شطآنه و لا ننسَ قول الحطيئة هذا:

الشعر صعبٌ و طويل مسلمُه
إذا إرتقىٰ فيه الذي لايعلمُهْ
زلّت به إلىٰ الحَضيضِ قدمُهْ
يريدُ أن يُعربَهُ فَيَجمعُه...

صوت الشعب: إن مقال الاخ الاديب الحويزى يتناول فترة ماقبل إشراف الدكتور العباسى الطائي على صفحات الفن و الادب، و نحن قبل ذلک لم نكن غيرمرتثين في هذه الاخطاء في الشعر لكنناكنا نبحث عن مشرف علىٰ صفحات الفن والادب حتىٰ تقبل الدكتور الطائي هذه المهمّة بَدْأً مِن العدد العاشر لهذهِ الصحيفة. و الجدير بالذكر أن مايصلنا من الشعر - لاسيما الفصيح - معظمه من هذا النوع الذي أشار اليه الأخ الحويزيّ و نحن بانتظار قصائد و مقالات تلبّي طلب الجمهور الكريم و ترفعَ المعنّويات اكثر فاكثر.



لاشك أن الكتب و الدواوين والصحف ألتي تصدر باسم الشعب معبّرة عن ثقافته و أدبه و تأريخه لها الدّور الريّادي في بناء ذلك المجتمع و تساهم في إعداد أبناءه، إذ تشكُّل هذه الكتب و الدواوين و الصحف الجزء الهام من تأريخ ذلك الشعب. فتسجّل ضمن ذخائرهِ التراثية والأدبية وكنوزه التأريخية في سجّل ذلك الشعب، كما يعتمد عليها الدارسون و الباحثون في شتّىٰ المواضيع، كمصادر رسميّة لها أهميتُها و مكانتُها بين المصادر و المناهج التي تتعلق بالبحث عن تأريخ الشعوب و ثقافتها

Ahwaz Archive

حوار حول التأثيرات الثقافية العربية ـ الفارسية

د. عيسى العاكوب: هل اللغة لنا والمعاني لهم؟

مثقفونا و شعراؤنا الكبار كانوا يتقنون العربية والفارسية والتركية

يرجع تاريخ التاثيرات الثقافية بين العرب و بين الفرس الى بدايات الفتح العربى الاسلامي لبلاد الفرس. و بفضل هذاالفتح و بهمة شعراء عظماء ازدان بهم بلاط السلطان محمود الغزنوي في المائة العاشرة للميلاد، اتسعت دائرة التاثر والتاثير العربى الفارسي، والدليل على ذلک ـ كما يقول الاديب العلامة روكس بن زائد العزيزي ـ ماكان للاشعار العربية التي نظمها الفردوسي كبير شعراء فارس القصصيين و صاحب، الشاهنامة، من صدى استحسان رائع في بغداد و نظم عمر الخيام الشعر بالعربية وكان لرباعيته اثر عظيم في ادباء العربية، و كذلک حافظ الشيرازي الذي تعلم الفقه والأداب العربية و علمهما في مدينة، شيراز، كما تأثر الأدب العربى بالقسم الاسطوري من ملحمة الفردوسى والشعر الصوفي الذي أبدعه أشعر شعراء هذه الفن (جلال‌الدين الرومي) صاحب (المثنوي) و فريد الدين العطار صاحب (منطق‌الطير).

الدكتور عيسى العاكوب احد الباحثين المهمتين بتاريخ هذه التاثيرات و مظاهرها ادبا و فكرا و نقدا و هو خريج جامعة حلب ـ قسم اللغة العربية العام ١٩٧٦ ـ حصل على دبلوم الدراسات العليا فيها عن أطروحته، تأثير الحكم الفارسية في الادب العربي في العصر العباسى، و نشرت هذه الاطروحة في كتاب صدر عن دار طلاس في دمشق العام ١٩٨٧ و ترجم الكتاب الى اللغة الفارسية في طهران العام ١٩٩٥. و في العَام ١٩٨٤ انهى رسالة الدكتوراة في جامعة دمشق و كان موضوع اطروحته بعنوان العاصفة والإبداع الشعري و دراستهما في التراث النقدي الى نهاية القرن الرابع الهجري، ثم اعير بعد ذلک الى جامعة (الجبل الغربى) في ليبيا سنة ١٩٨٩ و بقي هناک اربع سنوات كما اعير العام ١٩٩٤ الى جامعة الامارات العربية المتحدة في مدينة العين. و يتولى الان رئاسة قسم اللغة العربية في جامعة حلب و يدرس فيها مادةالشعر العباسي و النقد العربي القديم، و من مؤلفاته المطبوعة (التفكير النقدي عندالعرب ـ دارالفكر ـ دمشق) و (موسيقا الشعر العربي ـ العروض و القوافي و فنون النظم المستحدثة) كما ترجم عشرة كتب من الانجليزية الى العربية و منها (الرومانسية الاوروبية باقلام اعلامها) (الخيال الرمزي ـ كولريدج والتقليد الرومانسى) (نظرية الأدب في القرن العشرين) لغة الشعراء) (قضايا النقد) (اللغة والمسؤولية) و آخر ما ترجم كتابا بعنوان (يد الشعر) خمسة شعراء متصوفة من فارس. و له قيد الطبع كتابان الاول بعنوان (الشمس المنتصرة) دراسة آثار الشاعر الإسلامى الكبير جلال‌الدين الرومي لان ماريى شمبل والثاني بعنوان (جلال‌الدين الرومي و التصوف) للمستشرقة الفرنسية (ايف دي فتراي ميروفيتش). و لِيتعرف على مظاهر التأثيرات الثقافية بين العرب و الفرس و واقعها كان هذااللقاء معه، التى تم فى جامعة طهران فى‌الصيف الماضي

> ما كان للاشعار العربية التي نظمها الفردوسي كبير شعراء فارس القصصيين و صاحب، الشاهنامة، من صدى استحسان رائع في بغداد و نظم عمر الخيام الشعر بالعربية و كان لرباعيته اثر عظيم في ادباء العربية

س: يلاحظ اهتمامک الواضح بالتراث الفارسي الصوفي بخاصة فما هو سبب هذا الاهتمام ياترى؟

ج: الحقيقة اننى كنبت أبحث أثناء حياتى الاكاديمية عن سبيل لتطوير ثقافتنا العربية الاسلامية وكنت اظن ان الغرب يفيدنا كثيراً في هذا المجال. و من هنا كانت ترجمتى لثمانية كتب في مجال النقد الادبي عند الغربيين. لكننى وجدت في مابعد ان من خير السبل لتطوير ثقافتنا الاصيلة، الاستمداد من معين ثقافتنا الاسلامية بمعناها الواسع، و وجدت ان ايران قدمت في تاريخ الثقافة الاسلامية نماذج رائعة في مجال الابداع الشعري، و يكفى ان يشير المرء هنا الى شعراء من امثال (السناني والعطار والرومي و سعدي الشيرازي و حافظ الشيرازي)، و قد تبين لي ان الشعر الصوفي الفارسي لايتري ثقافتنا العربية الاسلامية فحسب بل يتري الثقافة الانسانية على الجملة، و دليلى على ذلک ان اشعار جلال‌الدين الرومي تترجم اليوم في امريكا و توزع باكبر نسبة توزيع فيها.

> يبدو ان الانسان الغربي قد أنهك بالمادة فكان يحتاج الى بحبوحة يانس فيها راحة الروح المعنى المتعب.. و قد وجد ضالته في امثال جلال‌الدين الرومي و حافظ الشيرازي

س: ما تفسيرک لهذا الاهتمام؟

ج: يبدو ان الانسان الغربي قد أنهک بالمادة فكان يحتاج الى بحبوحة يانس فيها راحة الروح المعنى المتعب.. و قد وجد ضالته في امثال جلال‌الدين الرومي و حافظ الشيرازي.

س: متى و كيف بدات الصلات بين الثقافتين العربية والفارسية؟

ج: تعود هذه الصلات الى الشطر الثاني من عصر بني امية و بداية العصر العباسي، إذ شهدت هذه الفترة تواصلاً كبيراً بين العرب والفرس استظلوا جميعاً بظل الإسلام، وكان طبيعياً ان يتأثر أدب كل امة منهما بادب الامة الاخرى، و اذكر ان شاعرا عربيا من قنسرين القريبة من حلب و اسمه (العتابي) يذكر هذا الشاعر انه ذهب الى (مرو) لكي يطلع على مؤلفات الفرس في الحكم والوصايا والاداب و له قول ظريف يقول، اللغة لنا والمعانى لهم، ما يشير الى قضية فى غاية الاهمية و هي جمال الاداء في لغتنا العربية، فإذا حمل هذا الاداء معاني عالية، فإننا نصل الى اجمل ماعرفته الانسانية في مجال الادب إذ يتعاضد جمال المبنى و جمال المعنى.

س: هل شهدت هذه الصلات انقطاعا في فترة ما و ما تفسيرک لذلک؟

ج: للاسف شهدت هذه الصلات بين الادباء العرب و الايرانيين انقطاعا في مرحلة متأخرة ربما تكون الشطر الثاني من القرن العشرين. و نحن نعرف ان مثقفينا و شعراءنا الكبار كانوا يتقنون العربية والفارسية والتركية و منهم على سبيل المثال لا الحصر الشاعران محمد الفراتى و عمر يحيى.

و قد لعب الاستعمار دوراكبيرا في هذا المجال، اذ ظننا ان الغرب المتقدم تكنولوجويا متقدم ايضا في ميدان الانسانيات، لكن هذه المعادلة ليست صحيحة تماما، فمثلما عند الغرب اشياء جيدة في مجال الادب، نجد مثل ذلک عند الامم الشرقية والاسلامية، و انا لا ادعو الى قطع علاقاتنا بالدول الغربية، بل ادعو الى ان ننوع المشارب الثقافية، لان تقدم الادب و ارتقاء لا يتم بالمتح من معين واحد، و خير مثال على ذلک حال شعرنا في العصر العباسي، اذا نصبت الثقافات العربية والفارسية والهندية في يم واحد وكان من ذلک نتاج ادبى رائع.

> و خير مثال على ذلک حال شعرنا في العصر العباسي، اذا نصبت الثقافات العربية والفارسية والهندية في يم واحد و كان من ذلک نتاج ادبى رائع

و هناک محاولات جادة الان لتطوير الصلات الثافية بين العرب و الايرانيين، فقد عقدت في جامعة دمشق العام الماضى ندوة حول العلاقات الادبية واللغوية والايرانية شارک فيها مجموعة من المباحثين في البلدان العربية و ايران. كما رعت جائزة البابطين في الكويت مؤتمرا للشاعر الفارسي سعدي الشيرازي في مدينة طهران و قد اجتمع حول مائدة هذه الندوة لضيف من المهتمين بالصلات العربية الايرانية.

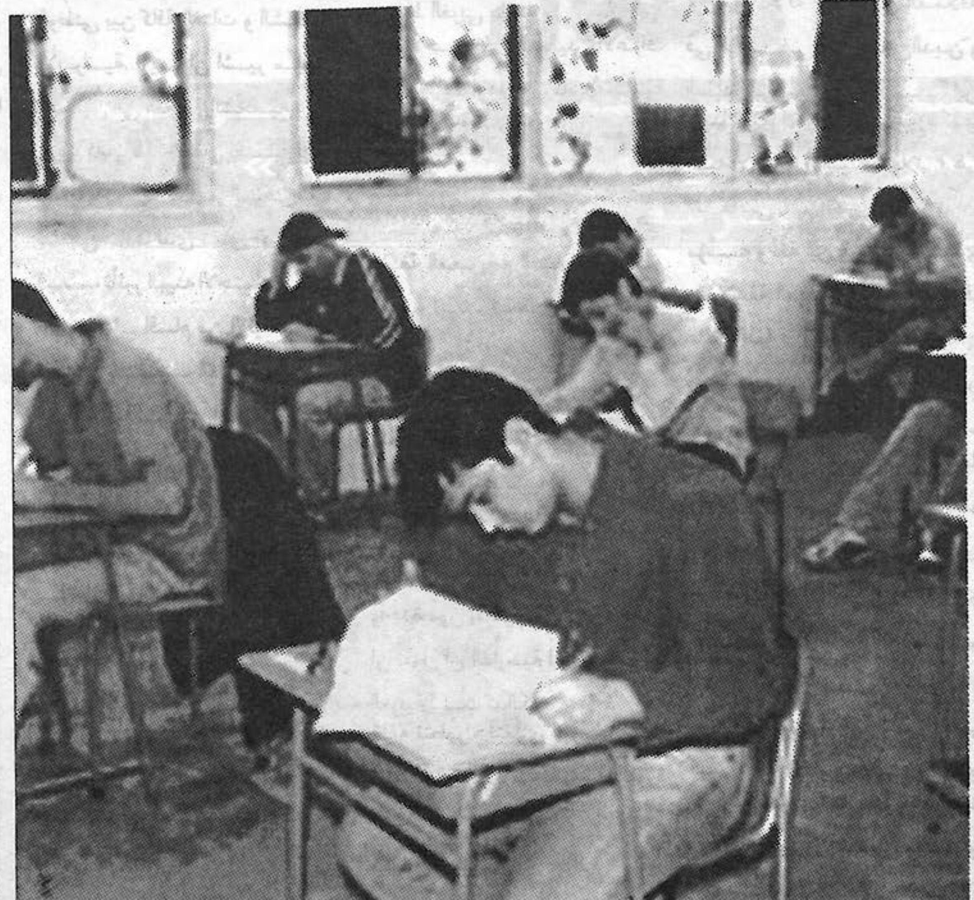
س: الى جانب اهتمامک بالادب الفارسي كيف تنظر الى الادب الاهوازي؟

ج: اعتقد ان لهذا الادب جماليات الخاصة في مجال التفكير والتصوير والتعبير و له المجال ايضا ليتطور، تطوراً باهضاً ولكن للأسف الشديد نرى النشاطات و الأمكانيات الثقافية حول هذا الموضوع قليلة جداً.

Ahwaz Archive

هل من مغيث؟

رائد حميد - ماهشهر



في فترة الامتحانات النهائية للعام الدراسي المنصور و بصفتي كمراقب الجلسة الامتحانيه كنت حاضراً في صالة الامتحانات. عند انتهاء الامتحان خرجت قاصداً مكتب الثانوية بصحبة احد الزملاء. في اثناء الممر احاط بي عدد من التلاميذ المتسائلين عن درجاتهم التي حصلوا عليها في الامتحان السابق. بما انّ اغلب هولاء التلاميذ كان من العرب و لاسيما المتسائل الاول، فضّلت ان يكون ردي عليهم و اعلاني لدراجتهم بالعربيه فقلت: انت درجتك عشرة.

تطلّع اِلى هذا التلميذ بحذر و كأن الكلمات لم تصل الى مسمعه فقال بالفارسية.

- عشرة چقدر می‌شه؟

- ما هذا يا آل... لم تعرف معنى العشرة؟ ألست عربي أم تتظاهر؟

- لم استوعب العربية تماماً الاّ القليل لأن ابي و أمي و كافة عائلتي لا يمارسون العربية!!

- لماذا؟ هل في اللغه العربية... قاطعني و قال:

- لا اعرف!!

إلتفتُّ الى التلميذ الآخر الذي يحمل اسماً عربياً عريقاً قرين بآل من الآلات العربية الأخرى و قلت:

- و انت يا آلبو... ماذا تقول؟ العشرة تساوي كم بالفارسية؟

و لكن نفس الداء و عين المشكلة. نعم آلبو... هذا لم يعرف العربية و... اخذ لحظات بالتفكير والتحليل و كانه يريدان يكتب جواباً لمعادلة رياضية ما!!! و بالنهاية قال و بالفارسية:

- آقا می‌شه شش!!!!

عندها بدأت اضحك. ضحكاً ممزوج بالدهشة والأخرى كان من الواجب ان أبكي. و لتبرير فشله في الاجابة. قال انا عربي من ام و اب عربيين. ولكن ولدت في شيراز و كنا هناك مهاجري حرب. فالذنب ليس ذنبي... جاسم... يان هو الآخر الذي أدخلته في المسرح متسائلاً منه نفس السؤال. كنت على يقين ان جاسم... يان هذا يعرف الجواب. فأسمه و عنوانه العائلي يدل ان جاسم من سلاله عربية اهوازية عريقه فهو سليل الشيوخ رووس العشيره. و لكن ردّ على ايضاً بالفارسية:

- آقا می‌شه بیست! بله عشرة می‌شه بیست!!

فشل جاسم... يان هذا ايضاً في الجواب. طرحت السئوال نفسه على الرابع و الخامس و السادس المحلقين حولي و النتيجة فشل متواصل كانني اسئل معنى العشره باللغة الصينية او السواحلية!!!

اخيراً وثب في الساحة التلميذ الذي نبحث عنه و تصدّى لليأس الذي غطىٰ الآمال فقال: عشرة می‌شه ده! واحد، اثنان، ثلاث... و استمر بالعد حتىٰ بلغ العشره. فقلت رافعاً رأسي:

- الحمدُ لِله

اخذت نفساً عميقاً و بدأت امسح قطرات العرق التي ظهرت تترنح على وجهي و كانني قطعت مسافة طويله في سباق الماراتون!!

دخلت المكتب فجلست مع زملائي المدرسين عندها دخل زميل آخر و بصحبته ابنه الصغير. بعد فتره اكتشفت انّ الاستاذ بنی... مدرس اللغه العربية يتعامل و يتحاول مع طفله بالفارسية!!! و انّ العربية لا وجود لها في مناخهم العائلي! قادني حب الاستطلاع المنبثق من الألم الى السئوال:

- عفوا هذا ابنک؟

- نعم هذا ابني كوروش!!!

- أيعرف العربية؟

- يعرف القليل منها و لكن يستوعبها تمام الاستيعاب و هذا كاف!! بعدها التفت نحو المدير و بدأ يتحاور معه... فانتهزت الفرصة متسائلاً من كورش هذا بالعربية لأجس النبض.

- أهلاً، ما اسمک؟ اين تسكنون؟

و لكن لا ردّ الاّ چی؟ چی؟

نعم ايها القارى العزيز: هذه ليست قصة خيالية بل كارثه حقيقية!!

كميديا تنحدر بنا الى تراجيديا سوداء!

بهذا الحديث و بكل ثقة نستطيع ان نرىٰ مستقبل لغتنا في الغد القريب اللغه التي تشكل العمود الفقري للهوية العربية. اللغة التي تعتمد عليها كافة الاعمال الثقافية. تصور ايها القارى المحترم هولاء التلاميذ الذين لم يستطيعوا تكلم العربية و لا حتىٰ استيعاب مفهومها بل مفرداتها عرب و يعيشون في بلدة... من بلاد الاهواز. هذه البلدة معروفة بعربيتها بدىٰ جميع سكان المحافظة! و لو ان كثير من الجماعات العرقيه الاخرىٰ بدأت تسكنها اخيراً. من الواضح انه اذا استمرت الحالة هكذا فعلى العربية السلام!

الآن العربية تستغيث. فهل من مغيث؟ الآن العربية تطلب غوثاً و تصيح بصوت مبحوح ممزوج باليأس و الأمل: الغوث الغوث... ها هي الآن منهكة القوىٰ معزولة الروح والجسد تجر اذيال الخيبة و تتراجع في فضائات القرىٰ الحدودية او ربما دياجير العدم.

فتعالوا نتسائل هذا السئوال: لماذا بدأت اللغة العربية تتضائل في اوساط الشباب ولا سيما الاطفال؟ سئوال هام جداً حيث يقع كالمطره على رؤوسنا و يفرض نفسه على كل من يهمه الامر و يشعر بعدم الارتياح لمستقبل شعب مهدد الهوية. لابد و لهذا السئوال من جواب.

هل اللغة العربية لغة صعبة لدرجة كبيره حتى تجعل هولاء الشباب او الاطفال يفرون منها؟ هل اللغة العربية لغة غير عصرية حيث ان لم تستطيع التعبير عن مشاعر الانسان المعاصر و طموحاته و ميوله و احساسيه؟

هل اللغة العربية تخلو الىٰ حد كبير من جماليات المعنىٰ واللفظ و هذا الخلو هوالذي جعل الصغار و الشباب تبتعد عنها؟ هل اللغة العربية لغة التأخر و التخلف؟ هل اللغه العربية لغة الكفر و الشرك؟

من الملفت للنظر أنّ تغشي هذه المشكله كان محدوداً بابناء الطبقه المتعلمة (الى حدما) ولكن اليوم و لأسباب عديده بدأت تتسرب هذه المشكلة الىٰ اوساط الطبقه الغير متعلمه او اذا صح التعبير الىٰ الشارع العام الاهوازي يوماً بعد يوم.

ايها السادة اللغة روح الامة تتولد من مزاجها و طبعها و ذكائها و شعورها والعربية من افضل اللغات. فلوقابلناها بأخواتها الساميات نعرف تفوقها عليهن باللفظ والمعنىٰ. فليس لهن مالها من تهذيب الالفاظ و تلطيف المعاني. لقد دفنت اللغات السامية (السريانيه، الآرامية...) و طعم اصحابها بطعم العربية الى الابد. فجماليات هذه اللغة لفظاً و معناً تفوق جماليات لغات كثيره. حتى الشاعر الكبير الفارسي مولوى يشهد بهذا عبر البيت الآتي:

فارسی گو گرچه تازی خوشتر است
عشق را خود صد زبان دیگر است

هذه اللغه التي يفضلها مولوى هي العربية العذبة، و اكبر بنية على ثقافتها و نعومتها أنه لايوجد فيها ابتداء بساكن و لا التقاء ساكنين. فيها الابداع والتفنن و التعليل الدال على الاصالة والدراية. فللسان منها اعذب الكلمات و للجنان اكبر اللذات. جناسها اللفظي يشبه اللآيي في السموط والازاهر الغصون. هذه اللغه الجميله الغنية حواها المتكلم فحكىٰ بحراً لايرى خائضه ساحلاً. هذه اللغة اقوىٰ اللغات كلاماً و اشد القول ما تغذفه البديهة فيبدر من التأثر والتهييج و لها ميزة في التعبير لم تحض بها سواها. تغنى اللفظة الواحدة عن الفاظ بل سطور كثيره. الفاظها اكثر الالفاظ تمثيلاً للمعاني و ذلك يدل على دقة الذهن والحس عند اهلها. و قد اخذت اللغات الاعجمية و لا سيما التركيه و الفارسية و الهندية كثيراً منها، فاذا نُزع المستعار العربي من تلك اللغات استحال الكلام بها. كل هذا و غير هذا الدليل واضح على ان العربية من اجمل و اقوىٰ اللغات و هي لغة الدين و الدنيا و العصر و الانسان و طموحاته و احساسياته! حسناً! اذا كانت كل هذه الميزات تتواجد في العربية و تملك عدة اوراق رابحة بالسنة لسائر اللغات و اذا كانت هي الاجمل و الاقوىٰ... فلماذا نهملها؟ لماذا نرمى انفسنا بعيداً عنها تاركين الالتفات اليها و الاعتناء بدونها؟ و ايماناً بالقاعدة الفلسفيه التي تقول «لكل معلول علة»، أستاذن القارى المحترم لأخوض تحليلاً بسيطاً باحثاً عن العلة.

ايها السادة، للطفل حقوق على والديه كما ان لوالديه عليه حقوق. من اهم تلك الحقوق على الوالدين هو اختيار الاسم المناسب دينيا و تراثيا و قومياً له. فا لاسم هو عنوان المرء و الرمز البريدي لهويته الفردية. تربيته على الطريقه الصحيحة وفق القيم الاخلاقيه والانسانيه هوالحق الاخر. مضيفاً على هذا تعليم لغة الام و التي تمثل هي هويته العربية. فاذا قام الولدان بأختيار اسم غيرمناسب او اتخذا الطريقه الخاطئه لتربية الابناء او اهملا في ذلک او ابديا عدم اهتمامهما لتعليمه لغة الام حيث ادىٰ ذلك الىٰ عدم ادراكه و استيعابه لتلك اللغه (العربية مثلاً) يعتبر ذلك تعرقل متعمد لحياته بل خيانة واضحة من قبلهما!

لهذا و بكل صراحة نريدان نلقي اللوم على عاتق الوالدين. نعم من الموكد ان من يتحمل العب الاكبر من المسئولية هما الولدان. لقد لعب و مع الأسف الشديد بعض الوالدين بعدم اهتمامهم بالعربية دوراً كبيراً في تضائل اللغة العربية و اتاحة الفرصه للغز و اللغوي!

فدعوني أسأل و بالحاح مخاطباً اولئك الآباء والامهات الذين اهملوا في واجبهم تجاه ابنائهم و مساهمتهم بطمس اللغة العربية تمهيلاً لطمس الهوية و ساعدوا الخبثاء والعشوائيين الذين يتمنون ذلك اليوم لخنق اللغة العربية و هدم سورها الشامخ سئوالاً راجياً التدقيق والتحميص فيه. «لماذا لاتنقلوا النطق بالعربية الىٰ ابنائكم؟» كما تنقلون الفارسية؟ اذا اجابني احد على سئوالي هكذا: ان الظروف الاجتماعيه والبيئه اللاعربيه مسيطره تماماً بقوتها المتزايده متمثله بعدة وسائل منها التلفزيون باللغة الفارسيه والمدرسة و الجرايد الكثيره الناطقه بالفارسية. فما عسانا أن نفعل؟ شئنا او أبينا الفارسية هي التي تحكم و تزحف الىٰ الأمام والعربية تتراجع! اقول له و بكل احترام و تقدير هذه مجرد اعذار واهية و إفلات من واقع اليم. كلنا يعلم انّ البيت و فضائه العائلي مملكة الوالدين و سلطتهما حيث ان يستطيعان ممارسة مايحلو لهما من اساليب التربية و نماذج الحياة و منها بالذات تعليم اللغة. الوالدان اكثر ارتباطاً و اتصالاً بأبنائهم. فهما اللذان يدربان الطفل على دروب الحيات و اساليبها. و هما اللذان يلقناه الالفاظ والمعاني والكلمات: صحيح ان للتلفزيون و المدرسة... بلغتهما الفارسية الرسمية او جو خارج البيت (بما فيه من اصدقاء غيرعرب) قد يساعد على نسيان العربية و تفريس اللغة والثقافة و لكن كل هذا لايقلص من دور الوالدين الريادي و بالتالي يبقىٰ القرار النهائي والدور الاساسي في يدهما. كيف؟

اذا كان الطفل خارج البيت او عن طريق الاستماع للتلفزيون يسمع كلمة ما بالفارسية سبع مرات يومياً (على سبيل المثال) قد يستطيع الوالدان أن يسمعا معادل لتلك الكلمة بالعربية اكثر من سبع مرات في اليوم بطريقه التحدث معه و بذلك التكرار والاعادة لتلك الكلمة العربية تكون هي الاخرىٰ التي تفرض وجودها اللغوي والمعنوي في ذهن الطفل و تحتفظ بأثرها في فكره مع الفارسية جنباً الىٰ جنب.

←

Ahwaz Archive

يدعم مانقوله هذا تداول اللغه الفارسية فى اوساط الجاليه الايرانيه التي تسكن دول الخليج. يقال انّ العوائل التي هى من اصل فارسى او تقيم فى دول السابق ذكرها لا تتكلم في بيوتها اِلاّ الفارسية والطريف انّ تكلمهم بالفارسية اعذب و ألطف من الفارسية نفسها فى ايران مع وجود جو عربي و دولة و ثقافة غيرفارسية!!!

أما اذا قال لي احدٌ كردٍ على سؤالي: انّ وجوب التكلم والتعليم باللغة الفارسية فىالمدارس والمؤسسات الحكومية و لأنها اللغة الرسمية و لغة الشارع الايرانى علىٰ العموم يُقتضىٰ ان يتكمل الطفل و منذالبداية اللغة الفارسية و ليست اللغه العربيه حتىٰ لا يواجه فيما بعد مشكلة فىالتعامل مع الواقع او عرقلة في نشاطاته الدراسية و حتى يصعد سُلّم الكمال بلالغةٍ عربية و ابتزازاتها!!!

اقول: ما اعجبَ هذا القول و ماغربه!! الصحيح انّالفارسية لغةٌ بسيطة جداً حيث انّ الطفل يستطيع تعلمها في غضون اسابيع فقط و هذا مجرب لدينا. يا سيدى يوجد الأن الكثير منالعلماء والاطباء والمهندسين والمدرسين و.... من ابناء عرب خوزستان الذين اصبحوا الآن صاحبى مراكز علميه، ادارية، اجتماعية فى البلاد. هولاء لم ينسوا و لم يتركوا العربية فى حياتهم ليومٍ واحد. كان هولاء ابناء قرىٰ عربية فكونوا أنفسهم و درسوا و بذلوا الجهد الواسع و بذلک الجد و الجهد والارادة أصبحوا اصحاب مكانات هامة و ليس بتركهم اللغة العربية. كما انّ هناک الكثير من ابناء عرب والذين تركوا العربية و مع ذلک لم يحضوا بتقدم و تطور فىالحياة. اخي المواطن، اختىالمواطنه اذا لم يفسح المجال للغة العربية حتىٰ تلعب دورها فى مجالات الحياة، لنقم نحن بفسح هذاالمجال و ذلک فى ممارستنا و اهتمامنا بها. تعالوا نسترجع و بحفاوة لغتنا العربية المطروده. تعالوا نتصدىٰ للجمود والفتور والتخلف الناتج عن غيابها و تضائلها. اذا قمنا نحن الآخرين باللامباة نحوها نكون قد عالجنا الخطاء بالخطاء.

دعوا هذه الشحروره الجميلة تغرد عبر افواه اطفالكم. دعوها تستقر فى اوساطكم فان ازعجتموها و طردتموها بعدم اهتمامكم لها قد لا ترجع اليكم ابداً.

أرجوا أن لايتبادر الىٰ ذهن القاري المحترم انّ صاحب هذه المقالة يكره و يحقد على اللغة الفارسية و....

بالعكس نحن لا نبغض اللغة الفارسية و لن نبغضها، لأن اللغة الفارسية هى اللغة الرسمية فىالبلاد و هى احدىٰ اللغات الجميلة و لغة شعب من شعوب الاسلامية و هى عامل اتصال .العشوب الايرانية. فنحن نكن احتراماً خاصاً للغة الفارسية و نقدّرها حقالتقدير و ذلک كله واضح تماماً فى سلوكنا الاجتماعى.

و لكن كل هذا لايعنى أن نترک العربية و نهملها و بذلک الاهمال و اللا اكتراث نضع الثريا تحت الثرىٰ!! لغتنا هويتنا فمن اهمل لغته و تركنها قداهمل هويته و عاش لاهويةٍ عيشةً متجمدةً ضنكا كطائر مكسور الجناح بلاعش و لا مأوىٰ تهاجمه الرياح والعواصف الهوجاء.

ما نقوله هذا ليسَ كلاماً عنصرياً كما قديفسره البعض. لأن العنصرية تعتمد على نوع من الحقد والكراهية و لها ابعاد سلبية متعددة الجوانب و نحن لانكره و لانحقد علىٰ احد و لا نبعض شخصٍ ما او فئةٍ ما. بل بالعكس نحاول وضع السُبل والأليات اللازمة والممكنة للتأخي و الألتحام الوطنى بين كافة الفئات و الشعوب الأيرانية. اريد ان اشير مابين القوسين الىٰ التجربة الشخصية التي مرّبها كاتب هذا المقال بالنسبة لهذا الموضوع. ايها القارى المحترم انا نفسى كانت لدىّ نفس المشكله فبسبب تأثير البيئه الاجتماعية التي تحتوىٰ على اقسام من الأليات التى تتمكن بتضعيف العربية و تعزيز الفارسية اكثر من اللزوم و منها المدرسة و التلفزيون بدأت اطفالى تنسىٰ العربية و تتدرج نحوا لانغماس المطلق فى الفارسية و لكن بفضل الله اولاً والارادة والجهد المتواصل لى و لزوجتى التى قامت بدور هام جداً فى ذلک، استطعت أن اضع حداً لهذه الظاهره فاصبح اطفالى الأن يجيدون اللغتين بشكل جيدٍ تماماً. لقد اجمع العلماء والعقلاء و رجال السياسة و... فى تعريف العربى على انّ العربى هو من تكلم العربية فمن لم يتكلم العربية فهو ليس عربى حتى ان كان من اعرق السلالات العربية!! ففى هذا التعريف نرىٰ ان اللغة تلعب دوراً رئيسياً فى تعريف من هو عربى. فالعروبة هى اللغة العربية اولاً. و من الملفت للنظر ان بعض الاخوة الذين توجد نفس المشكلة فى بيوتهم و قد اخذت الفارسيه السيطرة التامه على مناخهم العائلى يدّعون ان العروبة ليست باللغة بل بالتقاليد القبلية كالخضوع لسلطة الشيخ و الفصل والنهوة والعصبيه و... معنى هذا ان هولاء لايعطون للغه بمفهومها الحضارى الدور الحقيقى، فباعتقادهم ليس من الضرورى ان يحتفظ العربى بلغته بل الضرورى هوالاحتفاظ بالتقاليد والاعراف القبليه باعتبارها المقومات الاساسية للعروبة!! ما اكثر الخافة و ما اقل اللباقة!!

و اذا قال احدٌ مجيباً ان الفارسية هى اللغة العصرية و الحضارية و لكن العربية ليست كذلک والحقيقه هى مجرد لغة للعبادات و الطقوس الدينيه، يكون الرد هكذا: صحيح ان اللغة الفارسية كانت و مازالت لغة حضارة و لغة عصرية و لا شک فى هذا و لكن يجب ان نتذكر انّ الحضاره والتقدم لاتختص بلغة واحدة دون الاخرىٰ و لذاک لا يجوز ان نقول ان الفارسية لغة حضاره و العربية ليست كذالک.

اللغة تتطور و تتغذىٰ عبرالزمان كما تطورت اللغة الانجليزيه بفضل الثورة الصناعية فى اوربا بعدان كانت لغة متأخرة و غير حضارية. فاللغة العربية ايضاً لغة حضارة و لغة عصرية. آنهااللغة الرسمية للحضاره الاسلامية التى امتدت جغرافياً من جبال الأطلس غرباً الى السند والصين شرقاً و جبال بيرنه الفرنسيه شمالاً. كان يتكلم بها معظم نفوس العالم من عربى و كرد و ترک و اسبان و افارقه و احباش و فرس... و يتكلم بها الآن اكثر من اثنين و عشرين بلد من بلدان آسيا و افريقيا. كما آنهاكانت لغة لحضارات عربيه كحضارة النبط (پترا) و سبأ و حضر موت و حمير و حيره و غسان.... هى لغة النبى محمد (ص) و ائمة الشيعه الكرام و العلماء والفلاسفة والفقهاء و الصوفية والحكماء. هى لغة نجيب محفوظ الذى قام وقعد العالم اجلالاً لأدبه و قدم له جائزة نوبل العملاقه فى الادب. هى لغة صلاحالدين و العقّاد و ابنالنفيس و ابنالهيثم و ابن سينا الذى لم يستخدم غيرها فى كتبه الاكتاب «دانشنامه علائى». هى لغة محيىالدين العربى ابوالعرفان و مؤسسه و لغة ابن الرشد و الكندي والفلاسفة العظام. هى لغة اعترف علماء اللغة فى العالم بقوتها و جمالها و عظمتها. هى لغةٌ حملها القرآن على متنه و طاربها فى فضاء العالم اللامتناهي و دکّ بها او كارالجهل والخرافة والكفر والزندقة فىالعالم. هى لغة ابن العميد الكاتب الكبير الفارسى الاصل العربى اللغة الذى كان يحب العربية لحد التقديس. هى لغة المعلقات التى قام بالاهتمام لها و بترجمتها كبارالادباء و كتّاب الغرب كمر جليوت والشنتمرى والبطلميوس.... لحلاوتها و عذوبتها، هى لغة المخزون العلمى والفكرى والدينى والاخلاقى للعظاره الاسلامية العريقه. هى لغةٌ خدمتها و طورها عدد غيرقليل منالادباء ذوو اصل فارسى اكراماً لها و اجلالاً لعظمتها. فمن يريد ان يخوض بحور الحظاره الاسلامية عليه فهماللغة العربية كمفتاح لذلک. هى لغة الدين فيها تؤدىٰ الصلوة و تقام الصيام و بها يبتهل الانسان لربه و بها يُعقد القِران و بها تُلقَّن الموتىٰ و توضع فى مثواها الأخير و بها يعيش الانسان المسلم من الصفر الىٰ النهاية. هى لغةٌ عريقة نقيّه جميلة تأثرت بها معظم لغات العالم حسب احتياجاتها و ارتشفت من ينبوع صفوها الصافي. هى لغةٌ اعترف بها العالم المتحضر و غيرالمتحضر كلغةٍ عالميه. هى لغةٌ انزل الله تعالى القرآن بها فقال سبحانه: «انا انزلناه قراناً عربياً....» فيا ايها الأخ الكريم بصفتک رب العائله و يا ايتها الأخت الكريمة بصفتک ربة العائلة، ان اللغة العربية هى هويتنا و كياننا كشعب بكل المواصفات والمقومات العصرية فلا يضاهيها عنصر فى تقييم الهوية و هذه اللغة امانة ثمينه فى ايدينا و قد وصلتنا من اعالى التاريخ المجيد بجهد و فضل الاسلاف و القدماء فعلينا الحفاظ على هذه الدره الثمينه و الجوهرة القيمة بكل ما نملک. يجب علينا وضعها فى افواه صغارنا كما وضعوها آبائنا فى افواهنا كغذاء للهوية. إهمالنا و تساهلنا فى اداء تلک المهمة سبب رئيسى لتخاذلنا و ضعفنا و سيؤدى بنا ذلک الىٰ السقوط فى حضيض الهاوية. المستقبل وجيله بل اجياله الآتية بكل مواصفاته من صنع ايدينا. نحن من يرسم مسيرالاجيال الآتية بمواقفه و افعاله و آرائه، فلتكن تلک المواقف والافعال و الآراء مشرّفة و حكيمة و لا استسلاميه للواقع حتىٰ لو ضغط علينا حيث تجعلنا نقف امام الله و خلقه مرفوعى الرأس بعزٍ و شرف. ما اسعد امرءٌ صنع الواقع بيده.

«الفقر و المدرسة»

طالب بورمقدم - رامشير

كلمة الفقر فى اللغة، بمعنى الأحتياج والفقير هوالفاقد الشيء المطلوب و هٰذا الشيء سواءٌ كان مادي او غيرماديى والمراد منه في هٰذهِ السطور، هوالفقر المادي و ماتحتاجُه الحياة الدنيوية.

الفقر من الأسباب الاسياسيه فى تأخير الأنسان و له دورٌ خاص فى عدم وصول الأنسان اَلىٰ اهدافِه و آمالِه فىالحياة و خاصة فى عصرنا هذا الذى اصبحت فيه المادة اهم ما يبتغيه الانسان لأجل الوصول اِلىٰ اهدافِه الدنيوية.

و هذهِ البذور، اعنى بذور حبّ المادة و تمايز الطبقات كالأرستقراطيه و غيرها، هي من عزى يدالأستعمار البريطاني و امثالهِ من الدّول الغربيه التي اتخذت الدوّل الضعيفه بإسم التقدم و التّطوّر و التمدّن و خاصتاً فىالشرق الأوسط من هذا الكوكب الرحيب.

و مع شديد الأسف، اخذت هذهِ الفكرة المستهذَفة، تتوسع و استقبلوها ضعفاء الايمان منالناس و اهل العقول السّاذجه و اصبحت غاية الحياة الوحيدة و ما ذاک اِلاّ لهدم الاسلام و مبادئهِ القيّمه.

فالصورة التي ارسمها لكم هنا بأنى احد المدرسين دليل واضح علىٰ تأثير الفقر فىالحياة البشرية و سلب جميع القِوىٰ والاستعدادات منالانسان و عدم وصوله الىٰ الأهداف المصلحه و اخيراً انهيار التجمع و تدميرهِ بصورةٍ عامّة.

ذهبتُ فىالسابع عشر من شهر مهر عامالماضى و هو الشهرالذي يبتدءُ فيه العام الدراسى فى ايران الى السوق لأشتري بعض حوائج البيت فبينما أناكذلک و إذ أرىٰ كاظم و هو احد تلاميذ مدرستنا في العام الماضي. و هو يَحمِلُ صناديق الفواكه من السيّارة إلىٰ محل البيع.

كانِ كاظم فىالعام الماضى احد التلاميذ البارزين فى الدراسة و عمره ثلاثه عشرَ سنة و حصل علىٰ النجاح بنقاط ممتازه.



فلما رأيتُ ذلک التلميذ، تجددت ذكرياته الماضية عندي من خلاقته و سرعة اجاباتِه فى الدروس. لكن اخذت السئلُ من نفسى لماذا لم ارىٰ كاظم فىالمدرسة في هذهِ السنة؟ هل ترک الدراسة؟! ام انتقل مع اهلهِ اِلىٰ مكان آخر؟ فبينما انا في هذا الفكر إذا أرىٰ كاظم و هو ينظر إلي و لكن الخجل قد غلب عليه فتقدمت و سلمت عليه و سئلتُهُ لماذا لم أراک فى المدرسة؟ هل انتقلت الىٰ مدرسة أخرىٰ؟ فسكت كاظم قليلاً و نظرتُ الىٰ عيونه فرأيتها امتلاة عيونه بالدموع، فقلت ما يبليک ياكاظم؟ فقال و هو يَمْسَحُ دموعَهُ: لي والد كبير السّن و لايقدر على العمل ولي اخوانٌ ثلاثة اصغر مني سناً و اخت واحدة و هم فىالمدرسة ايضاً و فى هذه السنة لعدم تمكيننا من شراء ما تحتاجه المدرسه من البسة و غيرها، تركنا الدرس انا و اختى و هى فىالصف الثاني من الشانوية. فلِذالک بدأتُ العمل فىالسوق لتوفير بعض الحوائج البيت.

فبينما هو يتحدث معى بهذا الحديث، إذ أختُرِقَ حديثنا بصوتِ صاحب العمل و هو ينادي: كاظم، هيّا اِلىٰ عملک. فودّعنى كاظم و ذهب الىٰ عملِهِ.

و فى اليوم الثانى، بحثتُ علىٰ عنوان بيت كاظم من بعض ملفات المدرسة و سئلت من بعض التلاميذ عليه. فلما حصلتُ عليه و بعد انتهاء عملي الدراسي، ذهبت الى بيت كاظم. فاستقبلنى والدهُ بالترحيب فدخلت البيت و جلست معهُ و هو شيخ كبير السن. فلما نظرت اِلىٰ بيتهم و محل سكونتهم و كأنما النظرة تحكى حكايهُ مظهرٍ حزين معبّرةٌ عن آلامٍ مترسخة فى قلبهِ.

رأيت في البيت غرفة واحدة و هذهِ الغرفة هى المطبخ و المضيف و المنام و محل دراسةٍ للاولاد و بابها من الخشب و أرضها تراب و حدود نصف مترانصّ و من الشارع. تالّمت شديد، سئلت والد كاظم و قلت: اينِ كاظم؟ فقال لي: ذهب كاظم اِلى عملهِ فى السوق ليدّير شؤن البيت و يوفرّ لنا بعض حوائجهِ.....

لما شاهدتُ ذلک الوضع المسيطر على كاظم و اسرته، لا ارىٰ لنفسى استطاعه أن اطلب من والد كاظم باعادتِه الىٰ المدرسة ثانيا. و اخذت اسئل من نفسى يا ترىٰ هل أنّ كاظم و اسرتهِ فى هذا الوضع فقط؟ ام هناک آلاف الأسُر تعاني ممايعانى منه كاظم و اسرته؟ بل هناک آلاف الأسر و هى لم تزل تعيش في مثل هذا الجو المتراكم بالفقر و الحرمان و لا نرىٰ من يهتم بهم و يقيم اِوَدَ حياتهم فكأنما تعيش فىالعصر الحجري عندما كان يسكن الانسان في الكهوف و الجبال و ليست في القرن الواحد والعشرين الذي فيه تقدم الانسان و سخّر كلما فىالوجود لخدمةِ فى حياته الدنيوية. و الىٰ اللّه المشتكىٰ.

Ahwaz Archive

لغة الألوان تحدد ميول الأطفال

«مشاكل البيت» «تخرب» «رسومهم و مشاعرهم»

مصطفى ناصر سعيدی -سوسنگرد

يهتم علماء النفس بدراسة نمو ذكاء الاطفال، و يعتمدون على وسائل عدة للوصول الى نتايج مقبوله من بينها «اختار رسم الرجل» و رسوم الاطفال.

ويرى الخبراء ان الرسم يعبر عن عواطف الطفل و شخصيته اذ يقول احد مستشارين الصحه النفسيه ان ممارسة الرسم تنمى عند الطفل الابداع و تساهم باقامه توازنه العقلى و النفسى، و ينصح كل أم و أب بمتابعة رسوم اطفاله لفهم كيفية تطور الطفل و المشاكل التى يعانيها ان للخطوط دلالتها و الألوان كذلك ايضاً و اما دلالات الألوان وهمى: تدل الألوان الهادئه على ان الطفل عاطفى و حنون و يميل للخجل اما الألوان الصاخبة و الحية فتدل على انه يعيش انفعالات مكثفة و متنوعة. هذا الدلالات بصوره عامه فاما دلالة كل لون:

الأزرق: يدل على الحنان و الهدوء والعقلانة و الصفاء

الأحمر: الأقدام، الجرأة، الحب، الحنين، العنف و كل نشاط مرتبط بالدم و النار

الأصفر: يدل على الفرح، الاستعلاء، الحساسية المفرطه و كذلك الخيانه.

الأخضر: دلالة على الولادة الجديدة والأمل و الثورة و الغضب.

ابنفسجى: يدل على الحزن، الغموض و الخيال الجامح.

البني (الادعم): يعنى الكتب او الضغط و يدل على المزاج اليسئ و كل ماهو مرتبط بالارض

الاسود: كآبه و حزن عميق و شعور بالذنب

الابيض: برودة و حيارية بالاضافه الى الفراغ و النقاء

اما الحالات اللافته للانتباه غير متابعه رسوم الاطفال هناك حالتان تلفتان الانتباه بشكل رئيسى و هما حالة المصدومين الذين يبدو رسمهم للشخص مشوها و لاحياة فيه و بالتالى يصعب تحديد مستوى النضج، كذلك الرسوم الخاصه بالذين يعانون من الاضطرابات بالنطق حيث تتميز رسومهم بصعوبه رسم الجوانب اى ان الخطوط التى تحدد المعالم مشوهه.

اما المستويات التى يتم عليها تحليل الرسم ثلاثة محتويات، اي التدقيق فى خطوطه و نقاطه و مساره، و كذلك منطقه الرسم و يعنى تحديد المكان الذى تركزت فيه الخطوط هل هو اسفل الورقه ام اعلاها، فى المنطقة اليسرى ام اليمينى، و اخيرا الشكل العالم للرسم.

قال أحد علماء النفس فى الرموز المعينه التى يمت من خلالها معرفة طبيعة الطفل فقال: «اول ما نضتاج اليه معرفة العمر، اي هل النفج العقلى متناسب مع العمر الزمنى أم لا؟ بناء على تحديد الخطوط لأننا نقارنها بالخطوط القياسيه. فاذا تبين ان المستوى اصغر من العمر الحقيقى للمخصوص فهذا يعني انه يعاني من حالة نكوص.

الارض او الارضية من الركائز المهمه التى نهتم بها لتحدد لنا طبيعه الطفل لأنها تدل على الشعور بالأمان و تلوينها باللون الاخضر يدل على اهمية المحيط الاسرى. بالنسبة لنفسية الطفل اما اذا كانت مائله للسواد قليلا فان ذلك دلاله على تاثير المحيط السيئ.

والشمس ترمز للأبوة و طبيعه العلاقة بين الطفل و والده أهى علاقه صداقة ام آنها عرائية.

ومن الرموز الاخرى التى تدل على ان الطفل يمانى من حالة (النكوص) ايضا الدائره، فرسمها فوق الشخص او رسم نوع من المنحنيات فانه يدل على ذلك لانه يمثل وضع الجنين في الرحم.

الأهتمام بتزيين المحيط و الحواشى دلالة على الحاجة الى ملجأ و غياب صورة منسجمة عن الأب.

اما الماء فيرمز الى صوره الأم و النجوم تعنى حاجه الطفل التى تصدر مكانه مرموقه.

والمطر يرمز الى الأم الشرسه والموبخه فالأبناء الذين تعنفهم امهاتهم على اي فعل او قول يسعدون برسم الغيوم والمطر.

اما الازهار فترمز الى الانوثه و الفرح والحاجه العاطفيه.

و أما النقاط التى يجب التركيز عليها عند الامعان في رسم الطفل و هى الخطوط و النقاط فالخطوط اذاكانت منسقه تدل على انفتاح حيوى و اذا كانت قصيره او بشكل نقاط تدل على ميل للانطواء و كثره الخربشه فى الورقه تدل على مشاكل عاطفيه، اما الدوائر فان التصاق الطفل بها حتى اربع(٤) سنوات يعتبر امراً طبيعيا، و وجود بقع داكنه فى الرسم تدل على الشعور بالذنب.

و أما السباب التى يميلون بها الأطفال لرسم الاشخاص بكثره و هي رسم اشخاص كبار جدا يدل على اختلال بالتوازن النفسى عند الطفل اما رسم اشخاص كبار عاديين فدلالة على الثقه بالذات و ميل للسيطره. و رسم الاشخاص الصغار يوحى بأن الطفل يعانى من الخجل و الخوف.»

ويرى الخبراء ان الرسم يعبر عن عواطف الطفل و شخصيته اذ يقول احد مستشارين الصحه النفسيه ان ممارسة الرسم تنمى عند الطفل الابداع و تساهم باقامه توازنه العقلي و النفسى، و ينصح كل أم و أب بمتابعة رسوم اطفاله لفهم كيفية تطور الطفل و المشاكل التى يعانيها

حوار مع أمرأة:

فاطمه تميمی ـ الأهواز

مَن أنتِ؟

أنا بَحرٌ ـ أمواجه ثائرة و هادية

اناسماءٌ ـ تتلبد فيها الغيوم ثم تَصحُ

انا الارض ـ بين هضابها و وديانها و مروجها

و بين صحراءها و شوكها و صخورها

مِن أين أتيتِ؟

اتيت من زمنٍ يقولون فيه ـ اذا لم تكن ذئباً أكلتک الذئاب.

وهل تريدين ان تكوني ذئباً؟

انا لا اظلم احد ـ و لا أخطي في حق أحد و لا أقسُو على احد و لا اسخر من انسان ـ لكن عندما يظلمني احدٌ ادعوا ربي ان يكون نصيري

هل لديکِ صديقات؟

صديقتي عادت الى رحم أمها لتولد من جديد لتصبح انسانه تعرف معنى الصداقه والانسانيه..

هل احببتِ يوماً؟

نعم احببت. احببت الصدق والجمال والوفاء.

بماذا تشعرين الآن؟

اشعر باني داخل قارب و اريد ان ادركه ـ لكنى لا استطيع لان الموج اقوىٰ مني.

و ماذا ستفعلين؟

اريدان اصرخ و بأعلىٰ صوتي.. فربما يسمعني عابر.

الا تعتقدين بان هدير الموج اقوىٰ من صوتک؟

مهما كانت قوة الموج فلابُد ان يهدأ.

الا تخافين من قوة الموج ان تجرک الىٰ الغرق؟

ربما.. ربما الموج يكون قوي و لكني ساحاول ان اكون انا الا قوىٰ و سأواجههٔ بصلابه و شموخ و تحدٍّ

لماذا تحبين

لأني بدونها أكون انسانه مهزومهٔ و انا لا أحبُّ الهزيمه.

و لماذا تغالطين أنتِ مهزومه فعلاً؟

لا انا لستُ مهزومة

المهزوم هوالذي يَسقُط و لايستطيع النهوض.

إذن أنت قويه

انتِ قويه فعلاً.

قرأة في كتاب المرأة والعمل السياسي.. رؤية اسلاميه

فاطمة تميمي ـ الأهواز

يحمل الكتاب الذي اقوم باستعراضه في الصفحات التاليه اسم المرأة و العمل السياسي.. رؤيه اسلاميه..
و هو من تأليف الكتابة المصريه هبة رؤوف عزت الحائزه علىٰ بكالوريوس، في العلوم السياسيه من كلية الاقتصاد والعلوم السياسيه بجامعة القاهرة بدرجة الشرف عام ١٩٨٨ م.
و رسالة الدكتوراه حول موضوع المواطنه.
يقع الكتاب في ٣٢٠ صفحه وهو من اصدرات المعهد العالمى للفكر الاسلامى.

تصنم صفحات الكتاب ثلاثة فصول مع تصدير لرئيس المعهد العالمى للفكر الاسلامى الدكتور حله جابر العلواني، و تقديم للاستاذ طارق البشري هذا فضلاً عن مقدمة الكتاب و خاتمته مع فهارس للآيات القرانيه و الاحاديث الشريفه والمراجع و فهرس الاعلام. تتميز دراسة السيده هبة رؤف بسمات خاصه ابرزها:
الاصوليه ـ و تعنى قيام المنهج علىٰ ربط العقل بالوحي قرآناً و سنه و بنائه علىٰ الاصول التى تقوم عليها الشريعه
الاستقامه ـ اى التعبير عن الوسطية الاسلاميه و هي مفهوم ترتبط في الاستخدام القرآنى لمفاهيم العدل والايمان والامانه والشهاده الشمول: لاتناول الدراسة فقط مسؤوليتة المرأة و طبيعة حركتها استناداً للدراسات النظريه السابقه ـ بل تعيد النظر ايضا في بعض المُسلمات السائدة في دراسة هذهِ المجالات.. كالبيعة والولايات والشورىٰ والجهاد و تبلور صياغة جديدة لها.

والدراسة لاتكتفى باعادة النظر في المنهج السائد في تناول قضايا المرأة والعمل السياسي بل تحاول ايضا القاء الضوء علىٰ بعض اشكاليات فهم ابعاد و طبيعة العمل السياسي ذاته و مجالاته في اسلام.
و اخيراً تعتقد السيده هبة رؤوف بأن الرؤية الاسلاميه لاتعرف فكرة تقسيم العمل الاجتماعي» بمعنىٰ اختصاص المرأة بالأدوار الاجتماعيه و الرجل بالأدوار السياسية، بل تتأسس مسؤولية افراد الامه رجالاً و نساء علىٰ تحقيق مقاصد الشرع و يدور التكليف معالقدرة لا مع النوع، فالمرأة تتحمل في الرؤية الاسلامية مسؤوليات سياسية بحكم كونها فرداً من افراد الامة.

الفصل الاول يتناول الاطار المعرفي للرؤية الاسلاميه للمرأة والعمل السياسي، فيعرض المفاهيم الكليه التى تحكم هذه الرؤية و يحدد ابعادها و يبرز تميزها عن المفاهيم الكلية في المنظومة الغربيه، ثم يتطرق للمفاهيم التحليلية التى ترتبط بموضوع الدراسة و يحلل هذه المفاهيم و يوضح المفهوم الذي يحكم الرؤية الاسلاميه في هذا الصدد...

و يشمل هذا الفصل مبحثين.
المبحث الاول و يتناول المفاهيم الكليه التى تنقسم الىٰ ثلاثة مواضيع:
التوحيد ـ تتمركز الرؤيه الاسلاميه حول التوحيد كجوهر للعقيده الاسلاميه و منطلق لبناء حضارتها
الاستخلاف ـ ان التوحيد بمعنىٰ الاقرار بالالوهية والربوبيه للّٰه يعنى من جهة الذى اقرار الانسان بالعبوديه له تعالىٰ و هو الاقرار الذي يستاهل بالانسان خلافة في الارض
السنن ـ لايتم القيام بامانة الاستخلاف الا بتعرف الانسان علىٰ سنن اللّٰه فى الافاق و الانفس.
المبحث الثانى ـ يتطرق الىٰ المفاهيم التحليلية التىٰ تنقسم الىٰ ثلاثة مطالب ايضاً و هي:
مفهومالدور ـ مفهوم الحق ـ مفهوم العمل

الفصل الثاني

في رأي السيدة هبة رؤوف ان الرويه الاسلاميه للمراة تقوم علىٰ صفتها الايمانيه باعتبارها فرداً من افراد الامة تربطها ببقية افرادها رابطة العقيدة و هي الرابطه التى تصبخ حركتها السياسيه حيث تدور مع حركة الامة و فعاليتها بهدف تحقيق مقاصد الشرع الذي يحكم الجماعة..
يتناول هذا الفصل اهلية المرأة للعمل السياسي و اهمية الوعي السياسي.. ثم يستعرض المجالات المختلفه هٰذهِ الحركه و يتعرض بالتحليل لانعكاس الواقع الحضاري الذي تعيشه الامة علىٰ ممارسة المرأة لمسؤوليتها السياسيه.
والعناوين التى يتضمنها هذا الفصل الاهليه السياسيه ـ الوعي ـ السياق الاجتماعي

و في تصور المؤلفه ان عمل المرأة السياسي هو تكليف شرعي و امانة في المنظور الاسلامى، في حين انه في الكتابات الغربيه حق تطالب به و هدف تسعىٰ اليه و مكانة اجتماعيه تتطلع للحصول عليها..
ثم تطالعنا عناوين في هذا الفصل منها
البيعه ـ الولايات العامه ـ الشورىٰ ـ الجهاد

الفصل الثالث..

يتناول الابعاد السياسيه للاسرة كوحدة اجتماعية في النظام الاسلامي ـ فاذاكانت المرأة تمارس مسؤولياتها السياسيه في دائرة الامة، فان انتماءها للوحده الاساسيه للمجتمع و هي الاسرة يربطها ايضا بالعمل السياسي..
والعناوين التى تطرحها في هذا الصدد:
الاسره في الرؤية الغربيه ـ علم السياسة و دراسة الاسرة..
الاسرة في الواقع والفكر الغربي ـ فلسفة الاسرة في الاسلام
الطبيعة السياسية للأسرة ـ الاسرة والتغيير السياسي
الاسرة والتغيير الثقافى ـ الاسرة والتغيير الاجتماعي
الاسرة والتنشئه السياسية.
و تتوصل مؤلفه الكتاب في دراستها الىٰ نتيجه مفادها ان الرؤيه الاسلاميه لاتعرف تقسيماً للعمل بين المرأة والرجل
فكلاهما مسؤول عن حفظ الدين في شتىٰ المجالات و كل فرد في الامة يدور في دوائرها المختلفه بحسب طاقته و بحسب ظروف الامة في كل عصر، كما لاتعرف هذه الرؤية تقسيم العمل بين المؤسسات المختلفهٌ بشكل قاطع، فالمؤسسات ادوات و ليست شروطاً لاداء الفاعليات الاجتماعيه والاقتصاديه و السياسيه.
ان قضية العمل السياسي للمرأة في الرؤيه الاسلامية لاتنفصل عن قضية التجديد في الفكر الاسلامى المعاصر والانطلاق في سبيل خروج الامة الاسلامية من المأزق الحالي الذي تمر به لن يتم الا بشماركة المرأة الفعالة في جهود الاصلاح و التنصية و هي المشاركة التى نحتاج الىٰ فقه جديد للواقع و آليات تغييره و ادراك المرأة لمسؤوليتها في هذا التغيير.

نشيد أطفال اليوم

عبدالسلام الناصري ـ اهواز

نحن اطفال الأهواز
ابد للعروما ننحاز

بجسمنا الصغير
بفكرنا المنير

نحن اطفال الاهواز
ابد للعدو مانحاز

لساننا قصير
بحلمنا نطير

نحن اطفال الاهواز
ابد للعدو مانحاز

ننور الدورب
نحرر الشعوب

نحن اطفال الاهواز
ابد للعدو مانحاز

نحن رمزاً للصمود
انتم علينا شهود

بقلبنا الكبير
نثبت الوجود

نحن رمز اللصمود

انتم علينا شهود

اين اهلُ الضمير
إلىٰ دار الخلود

نحن رمزاً للصمود
انتم علينا شهود

بعمرنا الثمين
و حُبنا الأمين

نفرحُ السجين
و نكسر القيود

نحن اطفال الاهواز
نحن رمزاً للصمود

ابد للعدو مانحاز
انتم علينا شهود

بوحدة القلوب
من دنس اليهود

نحن رمزاً للصمود
انتم علينا شهود

دروس في مقدمات الشعر (الدرس الثاني)

الدكتور عباس العبّاسي الطّائي

ملخص الدرس الاول: ذكرنا في الحلقة الاولىٰ، تعريفاً للشعر والوزن والقافية، ثم ذكرنا القوىٰ الادبيّة و قسمناها إلىٰ قسمين، ذاتي و اكتسابي و أشرنا الىٰ انواع الشعر (القصيده و القطعة، و الرّباعي، و الموشح، والنتفة، والبيت...) و ذكرنا نماذج مِن هذه الاشكال الثلاثة.

الدرس الثاني:

إنّ التراث العربي الشعريّ أعمق جذوراً في مدىٰ التاريخ مِن التّراث النثري و إنَّ اقدم النصوص اللغويّة العربيّة، هي نصوص شعريّةٍ ترجع إلىٰ مايقرب مِن قرنين ما قبل الاسلام، و لابدَّ مِن حقبةٍ زمنيّةٍ سبقت تلک الفترةِ، ترعرع فيها هذاالشعر. امّا النصّوص النثرية التي وصلت الينا مِن فتره ماقبل الاسلام قليلةٌ و لعلَّ اهمّ الاسباب التي ساعدت على حفظ الشعر و انتقالِه ايضا مِنْ ذلک الماضي الذي كانت القراءة و الكتابة فيه شبه مفقودتينِ، هي القيمة الفنيّة و النّغم الموسيقى و الايقاع المتماسک في الشعر العربي. و مهماكانت اهمية هذه الاسباب و تاثيرها في انتقال الشعر عبرالاجيال، فإنَّ هناک ما يدعُو إلىٰ متابعة هذه القيم الفنيّة و قواعدها و تعلُّمها لاِسبابٍ قد تكون اكثر اهمية مِن حفظ الشعر في الذاكرة، و في مقدمتها حفظ الشعر مِن الانحراف نحوالخطاء والاختلال.

إنَّ ظهورالشعر الجديد الحرّ المعروف بشعر التفعيلة و الشعر المنثور لا يعني زوالَ الطريقة القديمة في نظم الشعر أبدا. و ما مِن شاعرٍ مِن كبار الشعراءِ المعاصرين الذين نهجوا نهج الشعر الحرّ، إلاّ و لَهُ صولات و جولات في ميدان الشعر القديم (العمودي). و الشاعر الجديد الذي يصبو إلىٰ الخلود و يريد تسلّقَ القممَ في هذا الفن الرّفيع، لابدَّ لَهُ مِنْ تَعلم قواعده (علم العروض والقافيه) و لايمنعُه ذلک من كتابة الشعر المنثور و هو في طريقه إلىٰ الشعر العربي الكلاسيكى ليمكنّهُ مِن إنشاءِ مايُريد مِن انواع الشعر و اشكالِه. امّا الذين يريدونَ أن يَحصُروا مواهبهم الشعرّيه في إطار الشعر المنثور و قواعده المحدودة، فإنهم يحاصرون مَجدهَم الذي ينتظرهم، كما أَنَّ هٰذهِ القواعد والعلوم الخاصة بالشّعر لاتنحصر علىٰ الشعر العربي الفصيح و حسب و إنّما حاجةِ الشعر الزجليّ (الشعبي) لاتقل عن حاجة الفصيح اليها.

علم العروض (علمَ اوزان الشّعر)

تعريفه: هو ميزانُ الشعر، بهِ تعرف اوزانه الصحيحةُ مِن مُختلّها، كما أنَّ النَحو معيارُ الكلام، به يعرف صحيحهُ مِن ملحونِه.

واضِعُه: العالم الكبير الخليل بن احمد الفراهيدي الازديّ المتوفى سنة ١٧٥ ه و هو استاذ سيبويه، و أحد اعلام اللغة والادب في العصر العباسي الاول، و قد كان الشعراءُ قَبْل ذلک ينظمون الشعر معتمدين علىٰ مكلاتهم مهتدينَ بالذوق و حاسة السّمع.

فائدتُه: ١ـ توجيه الشّعر حسب القواعد والاصول والأسس التي نظم عليها العربُ. ٢ـ معرفة صحيح الشعر مِن معيوبه ٣ـ التيميربين الاوزان المختلفة. ٣ـ تمييز الشعر مِن غيرهٌ كالنثر. ٥ـ قراءَة الشعر قراءةً صحيحة دون ايجاد خللٍ قي وزنِه.

وزن الشعر

انظر إلىٰ القطعتين التاليتينِ:

أ: قال الروائي الكبير الدكتور نجيب محفوط في رواية «اللصّ والكلاب»

١ـ «لكنّني سانقضّ في الوقت المناسب كالقدر.

٢ـ و «سناء» إذا خطرتْ في النفسِ، إنجابَ عنها الحَّر والغبارُ والبغضاءُ والكدر.

٣ـ و سطع الحنانُ فيها كالنقاء في غبّ المطرْ»

ب: قال مؤلف هذه السطور:

١ـ تعالَوا يا بني آلْعَمِّ   نَشُقَّ الدّرْبَ بالْعَزْم
٢ـ لِنَبْني مَجْدَنَا آلْماضِي   بِنُورِ آلْعَقْلِ وَآلْعِلْمِ

ماذا تلاحظ في **القطعة الاولىٰ (أ)؟**

١ـ ثلاثة اسطُر غير متساوية ٢ـ في آخر الاسطر ثلاث كلمات تنتهي بحرف الرّاء ٣ـ لا فرق بين هذا النص و النصوص النثرية الأُخرىٰ اِلاّ في نظم كلماتِ اسطرِه الا خيره.

ماذا تلاحظ في القطعة الثانيه (ب)؟:

١ـ سطرينِ متساويينِ ٢ـ كل سطر يتكوّن من قسمين ٣ـ في آخر كلّ سطرٍ كلمةٌ تنتهي بحرف الميم المجرورة ٤ـ أُحِسُّ أن القطعة الثانية فيها إيقاعٌ و موسيقى.

و لكن مِن أيْنَ جاءَ هذا الايقاع الموسيقى؟ دعونا ننظر في أجزاء الكلماتِ، لابدّ مِنْ ترتيب فيها يعطيها هذا الايقاع. و لكنْ كيف نعرفُ ذلک؟ نعرف ذلک بالتقطيع الهجائي.

التقطيع الهجائي (المقاطع الصوتّية):

هُوَ أنْ نجزّءَ الكلماتِ إلىٰ أجزاء تسمى بالمقاطع الصوتيّة، يفصِل كل مقطعٍ عن المقطع الثاني، حرفٌ متحركٌ او حرفٌ ساكن. و بما أنَ الموسيقى لاتدرک الاّ بالأُذُنِ و هي السبيل الوحيد إلى تَسلّلِ الموسيقى إلى النفسِ، لذلک ينبغي، في التقطيع الهجائي ألاَّ نَهتم اِلاّ بالاصوات المنطوقةِ و لا نكتب في عملية التقطيع إلاّ ما نلفظُهُ، فنترک المكتوب غيرالمنطوق، و نكتب المنطوق غيرالمكتوب، كالاتي:

الكتابة العروضية: القواعد التي تمكننا من كتابة النص العادي الى نصٍ مكتوبٍ كتابةً عروضيةً هى:

١ـ الحروف التي يجب أن نحذفها: ١ـ الالف التي لاتنطق و لكنها تكتب إملاءً، نحو الالف الفارقة في مثل: قالوا ← (قالو) و همزات الوصل نحو و آجعل ← وَجْعل، وآلارض ← وَلْأَرض. ٢ـ اللام الشمسّية نحو: الشّمس ← اشْشمسُ ٣ـ الياء و الالف فى المنقوص والمقصور غيرالمنوّنين عند مايليهما ساكنٌ نحو: الفتىٰ النّبيل ← الفَتنْنبيل. و القاضي العادل ← القاضِلْعادل. و كذلک الياء والواو والالف في الفعل الناقص نحو: يَدْعوالصديق ← يَدْعُصْصَديق... ٤ـ تحذف الالف و الياء والواو، من اواخر الكلمات اذا جاء بعدها ساكنٌ، نحو فيالْأرض ← فِلْأَرض و إذا آنتشر ← إذنتشر، و الى الخير ← إلْلْخير.

ب ـ الحروف التى تضاف: ١ـ التنوين تُكْتَبُ نوناً مرئيَّةً: نحو، رجلٌ ← رَجُلُنْ، كتاباً ← كتابنْ. ٢ـ نفکُّ إدغام الحرف المشدّد ← نحو ← سَلَّمَ ← سَلْلَمَ ٣ـ الالف المَخبوءَه التي تنطقُ و لاتكتبُ، نحو، هذا ← هاذا، ألرّحمن ← أرْرَحْمان، واللّه ← اللاهْ. ٤ـ ضميرالهاء المتحرک الواقع بين متحركين، تشبعُ حركته إلىٰ حرفٍ مِنَ جنسها و كذلک ميم الجمع المتحركة، نحو. بهِ مِن ← بهي مِنْ، و هُمْ مِن ← هومِن ٥ـ حركة حرف الرّويّ (آخر حرف اصلى من القافية) تشبع إلى حرف مِن جنسها نحو ما قالَهُ الزهاوي:

إذا الشعر لَمْ يَهْزُزک عندَ سماعِه (عهي)
فليسَ جديراً أَن يقال لَهُ (لهو) شعرٌ (شعرو)

و الآن بعد أَن عرفنا اسلوب التقطيع دعونا نقطّعُ النَّص الثاني (ب):

١ـ تَعَالَوْا يَا بَني الْعَمِّ   نَشُقَّ آلدّرْبَ بِالْعَزْم

(ت / عا / لَوْ / يَاْ / بـ / نِلْ / عَمْ / مِ (مِي) (٨ مقاطع)
نَ / شُقْ / قَدْ / دَرْ / بَ / بلّ / عَزْ / مِ (مِی) (٨ مقاطع)

٢ـ لِنَبْنِي مَجْدَنَا آلْماضِي   بِنُوْرِ آلْعَقْلِ وَ آلْعِلْمِ

(لِ / نَبْ / نِي / مَجْ / دَ / نَلْ / ما / ضِيْ (٨ مقاطع)
بِ / نُوْ / رِلْ / عَقْ / لِ / وَلْ / عِل / مِ (مِي) (٨ مقاطع)

لاشک أنّک عرفت سرَّ الموسيقىٰ في القطعة الثانية (ب) و هذا العنصر الموسيقي هُوَ الذي يميّز بين الشعر والنثر.

النتيجه: القطعة الاولي (أ) مع مافيها مِن كلماتٍ متفقة الآخر لا تُعْتبرُ شعراً **بل نثراً مسجوعاً و هذا السَّجع جاءَ نتيجه وجود الكلمات المتّفقة في الوزن و** فى الحرف الآخر (الفواصل)، لكنّنا لانُحِس بموسيقى فى سائر اجزاء القطعة. و امّا القطعة الثانية (ب) فهي كلامٌ فيه وزنٌ و هذا الوزن جاء في السطرين الذين يُسمَّى كُلّ منهُما «**بيتاً**». والبيت الواحد مجموعةٌ من اصوات مرتبة ترتيباً خاصاً على شكلِ مقاطع صوتيّه ـ كما مرّ بنا ـ و هذه المقاطع الصوتيه تشكلِّ و حداتٍ إذا اجتمعت بنظامٍ ايضاً، فلو أردنا أن نجْمعَ كُلَّ مجموعةٍ مِن هذه المقاطع الصوتيه في وحدةٍ مستقلةٍ سيكون لدينا المجموعات (الوحدات) التاليه. دعونا، **(نُدَنْدِنُ)** ـ مثلاً ـ البيت الاوّل:

تَعالَوا يَاْ بَني آلْعَمِّ (مِي)   نشَقّ الدَّرْبَ بالعزمِ (مِي)

الجدول الاول:

تَ	عَاْ	لَوْ	يَاْ	بَ	نِلْ	عَمْ	مِي		نَ	شُقْ	قَدْ	دَرْ	بَ	بلْ	عَزْ	مِي
دَ	دَنْ	دَنْ	دَنْ	دَ	دَنْ	دَنْ	دنْ		دَ	دَنْ	دَنْ	دَنْ	دَ	دَنْ	دَنْ	دَنْ
/	/٠	/٠	/٠	/	/٠	/٠	/٠		/	/٠	/٠	/٠	/	/٠	/٠	/٠

مَنْ يدري، لعلَّ الشعراء القدامى، قبل اختراع الخليل بن احمد للعروض، **كانوا** (يُدَندنونَ) هكذا.

و الآن لو أَرَدْنا أن نَجْعَلَ لِهذه الحروف المتحركة رموزاً تنوب عنها، يمكن **أنْ** نَتَّفق على أن يكونَ مقابل كلُّ حرفٍ متحركٍ هذه العلامة (/) و مقابل **كُلّ** حرفٍ ساكنٍ علامة السكون (٥)، فتكون الرّموز للبيت المذكور اعلاه كما **في** الجدول الاول. و هذا مافعله الخليل بن أحمد. و قد يكونُ **الخليل بن احمد** دَنددنَ كثيراً إلىٰ أن توصّل إلىٰ هذه القواعد، لكنّه لم يكتَبْ دندنتَهُ **بل وضع** مكانها مِن حروف الميزان للفعل (ف ع ل) و اضاف اليها بعض الحروف **لتُصبِح** عشرةَ حروف ملخصّة بعبارة **(لمَعَتْ سيوفنا)**. فمثلاً **جَعَل مكانَ** (دَدَنْدَنْدَنْ) (مَ فَاْ عِیْ لُنْ ← مَفَاْعِیْلُنْ)

//٠ /٠ /٠ = //٠ /٠ /٠ ← //٠ //٠

و هكذ صار وزن البيت المذكور في الجدول الاول على الشكل التالي:

الجدول الثاني:

تَ	عَاْ	لَوْ	يَاْ	بَ	نِلْ	عَمْ	مِي		نَ	شُقْ	قَدْ	دَرْ	ب	بلْ	عَزْ	مِي
مَ	فا	عِی	لُنْ	مَ	فا	عِي	لُنْ		مَ	فَاْ	عِیْ	لُنْ	مَ	فا	عِي	لن
/	/٠	/٠	/٠	/	/٠	/٠	/٠		/	/٠	/٠	/٠	/	/٠	/٠	/٠
مَفَاْعِيْلَنْ				مَفَاْعِيْلُنْ					مَفاعِيْلُنْ				مَفَاعِيلُنْ			

و اطلق الخليلُ على هذه الوحدات (مَفاعيلن) اسم **التفعيلة**، فكل (مَفاعيلن) هي تفعيلةٌ واحدة. والبيت الذى قطعناهُ مكونٌ مِن اربع تفعيلاتٍ و صارت هذه التفعيلات الاربع قالباً (وزناً) لِكلِّ بيتٍ يقال على هذا الوزن. و قد سمىٰ الخليل كُلَّ وزنٍ مكونٍ مِن التفعيلات «**بحراً**» فمثلا اسم هذا البحر الذي تفعيلاته، «مَفاعيلن مفاعيلن × مَفاعيلن مَفاعيلن» بحر **الهزج**، و سندرس البحور قريباً.

القصيدة و وحداتها:

اكبرُ وحدةٍ في الشعر هي القصيده و اكبر وحدةٍ في القصيدة البيت، **والبيت** مكونٌ من وحداتٍ أُخرىٰ، و هي **التفعيلة**، و التفعيلة مكونة مِن **مجموعة** مقاطع تتركب بطريقة خاصّة بحيث يكون مجموع مقاطع **الشطر الاول** يعادل الشطر الثانى من البيت نفسه كما راينا في تعطيع البيت **في الجدول** الاول. و قد قسم العروضيون التفعيلة إلىٰ أجزاء أُخرىٰ، هي ما يُسمىٰ **الاسباب والاوقاد**، و سنُبيّن ذلک في الوقت المناسب.

البيت: يتكّونُ البيت مِن التفعيلات، والتفعيلات التي وضعَها الخليل **هِي** ثمان منها اثنتان خماسية الحروف، و ما تَبقَّى منها سباعية الحروف:

التفعيلات ذات الخمسة أخرف، هي: فَعُولُنْ و، فاعِلنْ.

التفعيلات ذات السبعة احرف، هي: مَفاعِيلُنْ و مُسْتَفْعِلن و فاعلاتُنْ و مُفَاعَلَتُنْ و مُتَفاعِلُنْ و مَفْعُولاتُ.

و هناک تفعيلتانِ أثنتانِ مخلتفتانِ عن الثماني المذكورة في تقسيم **الاوتاد** (الوتد فيهما مفروق). و هما (فاع لاتُن) و (مُسْتَفِعْ لُنْ) و نحن لسنا **بصدد** بحثهما تسهيلاً للدروس و لقلةِ أهميتهِما.

و على مَن يُحبُّ التوسع في هذا الفن أن يراجع مصادرها التي سنذكر بعضها قريباً.

اجزاء البيت: في كُلّ بيتٍ شطران (مصراعان) متساويانِ في التفعيلات والمقاطع. و البيت من حيث عدد التفعيلات:

ـالبيت المربع: في كل شطرمنه تفعيلتان، على هذا الشكل:

تفعيله تفعيلة × تفعيله تفعيلة

ـالبيت المسدّس، في كل شطر منه ثلاث تفعيلات: ـــ ـــ ـــ × ـــ ـــ ـــ

ـالبيت الثمن: في كل شطرٍ منه اربع تفعيلات: ـــ ـــ ـــ ـــ × ـــ ـــ ـــ ـــ

و في البيت تقسيمات أُخرى نعرضها في البيت الاول من البيتين التّاليين:

١ـ هٰـذِهِ الكَـعْبَةُ كُـنّا طـائفيها
وَ اَلـمُصَلّينَ صـباحاً و مَـساءَ
٢ـكَمْ سَجَدْنا وَ عَبَدْنا اَلحبَّ فـيها
كَـيْفَ بِـاللّهِ رَجـعْنا غُـرَباءَ

الجدول الثالث:

صدرالبيت (الشطر الاول)											
هَا	ذِ	هل	كِع	بَ	ةُ	كنْ	نا	طا	ء	في	ها
/.	/	/.	/.	/	/	/.	/.	/.	/	/.	/.
فا	ع	لا	تن	ف	ع	لا	تن	فا	ع	لا	تن
فاعلاتن				فَعَلاتنْ				فاعلاتنْ			
حشـــو								عروض			

عُجزُالبيت (الشطرُ الثاني)											
ول	مُ	صلْ	لي	نَ	صَ	بَا	حَنْ	و	مَ	سا	ءَا
/.	/	/.	/.	/	/	/.	/.	/	/	/.	/.
فا	ع	لا	تن	ف	ع	لا	تن	ف	عَ	لا	تن
فاعلاتن				فَعَلاتنْ				فَعَلاتنْ			
حشـــو								عروض			

خلاصة الدرس الثاني:

١ـ الشعر غيرالنثر ٢ـ يجب تعلم العروض لحفظ الشعر مِن الاختلال ٣ـ بالتقطيع يعرف الوزنُ ٤ـ في الكتابة العروضية (التقطيع) نكتب ما نلفظه فقط. ٥ـ وضعَ الخليل بن احمد الفراهيدي الاوزان و سماها بحوراً و بيت‌الشعر يقال في هذهِ البحور ٦ـ البيت يتكونُ من التفعيلات، والتفعيلات ثمان، اثنتان، منها قليلتا الاستعمال. ٧ـ في البيت صدرٌ هو (الشطر الاول) و عجزٌ (الشطر الثاني)، **أخر تفعيلةٍ في الشطر الاول تُسمى: «عروضاً» و اخر تفعيله في الشطر الثاني مِن البيت تسمىٰ «ضرباً» و ماسبق العروض والضرب في البيت يُسمى «حشواً»**. ٨ـ البيت في الجدول الثالث مِن بحر الرّمل.

ملاحظات هامّة:

الف ـ الزحافات:

الزحاف عبارة عن إسكان حرفٍ أو حذف حرفٍ و اكثر مِن التفعيلات الواقعة في حشو البيت كما نرى ذلك في التفعيلة الثانية مِن صدر البيت و عجزه اذ تغيرت فاعلاتن الىٰ فَعَلاتن

٢ـ لايشترط على الشاعر إذا ما استخدم الزحاف في حشو بيت أن يلتزم ذلك في حشوالابيات الاخرى.

ب ـ العلل:

١ـ العلل تغييراتٌ تَطرأُ على عروض البيت و ضَربه. و هي عبارة عن حذف حرف أو اكثر او زيادة حرف أوْ اكثر في التفعيلات الواقعه في عروض البيت و ضربه، و نشاهد ذلك في ضرب البيت في الجدول الثالث الذي تحولت فيه **فاعلاتن الىٰ فعلاتن** نرىٰ أنّ الشاعر التزم هذا التغيير في ضرب البيت الثاني في القافيه «غُرَباءَ» و في سائر ابيات القصيدة طبعاً **٢ـ** يشترط على‌الشاعر أن يلتزم كلّ تغيير (العلل) يستخدمه في عروض‌البيت و ضربه في سائر الابيات. ٣ـ كلّ تفعيله يجرى فيها زحاف أوْ عِللٌ لها اسمٌ خاصٌ، و سنبيّن ذلك في جدول عندما نتقدم في هذاالعلم انشاء.... ٤ـ كلُّ تفعيله لايجرى فيها تغييرات تُسمّى «صحيحة».

بحور الشعر

وضع الخليل بن احمد الفراهيدي خمسة عشرَ وزناً مكوَّنةً مِن التفعيلات و جعل إسم كُلّ وزنٍ «بَحْراً»، و سنذكر هذا في الدرس الثالث إن‌شاءالله. اما بحرُ هذالدرس فهو **«بحرُ الهَزَج»** الذي ذكرنا منه بيتين و قطعناهما (الجدول الاول)

وزن بحرالهزج: مَفاعِيلُنْ مَفاعِيلُنْ مَفاعِيلُنْ مفاعيلُن

مفتاحُه (التسمية) كما سمّاه صفي‌الدين الحلي من أجل حفظِهِ:

«عَلَى الأَهْزاجِ تسهيلٌ» = مَفاعِيلن مَفاعِيلُنْ

الصورة الاولىٰ مِن بحرالهزج:

العروض صحيحة «مَفاعِيلُنْ»، والضرب مثلها:

مَفاعيلُن مَفاعيلُن (عروض)   **مفاعيلن مفاعيلُن** (ضرب)

المثال: شَدَدْنا شَدَّة اللّيثِ   غَـدَا واللّـيثُ غَـضْبانُ

التقطيع العروضي:

ش دَ ذْ نا شَذْ | دَ تَلْ لي ثي   غَ دا وَل لي | ثُ غض بانو
الرموز ← /. /. / /. | /. /. /. /   /. /. /. / | /. /. /. /
م فا عي لن | م فا عي لن   م فا عي لن | م فا عي لن
التفعيله ← مَفاعيلن   مَفاعيلن   مَفاعيلن   مَفاعيلن

الصورة الثانية:

العروض صحيحة «مَفاعيلُنْ»، والضربُ مَفاعِي «تَتحَوَّلَ إلىٰ «فَعُولُنْ»

مَفاعيلُن مَفاعيلن   مَفاعيلُن فَعُولُن

و ماظهري لباغي الضَّيـ (م*) مِ بـــالظّهْر الذلولِ

التقطيع العروضى

و مَاظهـ ري | لِـ با غِض ضَي × مِ بِظ ظهـ رِذْ | ذَلُو لِي
الرموز ← /. /. /. / | /. /. /. / × /. /. /. / | /. /. /
م فا عي لن | م فا عي لن   م فا عي لن | فـ عو لن
مفاعيلن | مَفاعيلن   مَفاعيلن | فعولن
الحشو   العروض   الحشو   الضرب

ملاحظات ١ـ (*) الميم بين الشطرين علامة على أنّ البيت «مُدَوّرٌ» والتدوير يعنى أن جزأ من كلمة آخر الشطر الاول يقع في اول الشطر الثاني.

٢ـ تغييرات (جوازات) تفعيلة «مَفاعيلن» في الحشو (في الزحاف)، تكونُ «مَفاعلن» و «مَفاعيلُ» و في العروض والضرب (في العلل)، تكون «مَفاعي» و تحول الىٰ «فَعُولُن»

تمارين، الف: قطع الابيات التالية تقطيعاً عروضياً و عين الرموز والتفعيلات والبحر. و عين الجوازات (أنظر الجدول الثالث)

١ـ و بعض الحلم عِنْدَ الجهـ
لِ لِلــــذِّلَّةِ إذعَــانُ
٢ـ دنـا اللّـيلُ فَـهيّا الآ
نَ يـا جَـنَّةَ احلامي
٣ـ سلامُ اللـهِ ذي العـرش
عَـلىٰ وجـهك يـا حُبّي
٤ـ حَملتُ الضَّيمَ فـيه مِـن
حسـودٍ أو عَـذُولِ

ب: قطع هذين البيتين مِن الشعر **الدّارمي**

١ـ يا شاعِر الطّيبات شعرك عِطر فاح
إدْرِس بُحُورُ اوْشوف جِمْ بيها تـرتاح
٢ـ نادُوني عِـد عـيناك بِـتْعلّم ابْـحوزْ
مِـيّة بْـحَز لوچـان بْـغبُرْهِن اغبُوز

(ملاحظة: إن وزن الدارمي يتكون مِن التفعيلات التالية و نحن هنا نذكرها على غير ترتيبها، فالمطلوب، بعدالتقطيع تعيين التفعيلات و وضعُها في اماكنها تحت التقطيع و التفعيلات هي: (فَعْلان ـ مُسْتَفْعِلُنْ ـ مُسْتَفْعِلاتان (او مستفْعِلاتُنْ)

ج: يُرجي حفظ البحر التالي و تسميته و هو بحر «**الوافر**» الذي سيدّرس في الدرس الثالث إنْ‌شاءالله، كما يرجىٰ حفظ وزن بحرالهزج مع تسميته (مفتاحه).

بحرالوافر: مَفاعَلَتُنْ مَفاعَلَتُنْ فَعُولُن   مُفَاعَلَتُنْ مُفاعَلتُنْ فَعُولُنْ

التّسمية: «بحورُ الشعر وافرها جميلُ»

د: حاول أنْ تكتبَ أبياتاً في بحرالهزج وَلْتكن في أحدالموضوعات التّالية.

١ـ خطرالإدمان (الاعتياد) ٢ـ النخلة ٣ـ مكانة المرأة الاهوازيّة ٤ـ نهر كارون ٥ـ معركة (ملحمة) الجهاد الاسلامي «في الحرب ضدالجيش الانجليزي الذي هاجم الاهواز عام ١٣٣٣ هـ ق، و ذلك مِن أجل الاستعداد للمشاركة في جائزة البحر الشعرية.

هـ: فتش عن أبياتٍ من بحرالهزج في دواوين الشعراء و قطّعها.

و: إرسل لنا حلول التمارين و الابيات التي تقولها في البحور التي تُدّرس، مِن أجل التمرين و ليس للمشاركة في الجائزة. امّا قصيدتك الفصحىٰ للجائزة نستقبلها في شهر رمضان المبارك إنشاء....

في رثاء العلامة الفقيد السيد حسين الحسيني (ره)

سيدناصر باليل الموسوي (الشبَري)

للدّهر صولاتٌ عـلى ٱلأعـلامِ
أودت بذي الإجلال وَالإكـرام
أودت بشـهمٍ سـيّد و معلم
للناسِ من فقه و مـن أحكـام
أعني حسيناً ذا المفاخِرِ والعُلا
من كان يتحفُنا بـحسنِ كـلام
من كان معروفاً بِحُسن خليفةٍ
بَـدْأ و مـعروفاً بـحسنِ خـتام
قد كان نبراسا يُضيئُ طـريقناً
نحو الهداية من سـواد ظـلام

كم قد أزال بحلمِه من شـبهة
عن ردّها عجزت ذووالأفـهام
قد كان نوراً زاهـرا فـي قـطرنـا
و مـنار عـلم ثـابت الأقـدام
قد كان وقـع مُـصابه بـقلوبنا
وقـعاً أصـبنا مـنه بـالآلام
تَرَكَ العويلَ منالاحبّة عـالياً
ترك الدّموع تسحُّ بـالتسجام
ترك اليتامى يصوخون بحرقةٍ
من حـيث مأوى كـان للأيـتام

و اليوم مَـرّت اربعون لفـقده
والقلب منّا في لظى و ضـرام
و الكـلّ مُـبدٍ حُـزنه مـتأسفاً
لفـقد ذاک الطـاهر الاكـمام
لكـنّ عـبّاساً يـنوبُ مـنابَه
اذ قام بعد الشّهم خير قـيام
عباس خـير خـليفةٍ لفـقيده
فـليحذ حَـذْوَ ابـيه للإتـمام
والله أدعـو أن يُـديم وجـوده
و يعيش في عز هـنا و سـلام

الزهراءِ (ع) اسوة نساءِ العالم

السيد علي العدناني

هـذّبوها لتسـتقيم اعـتدالا
وارشودها حـتى تـنال الكمالا
و دعوها تـبصر هـداها لكـيلا
نحو وادى الضلال تنحو انسلالا
وامـنحوها مـعزة فـى حياة
مـلؤها الحب كـى تعزّ منالا
و هـبوها اغـلا الـنفائس حـتى
فـي خـضم المزاد ان لا تـذالا
فلعمرى قد يفعل المال بـالمر...
ءِ عـــثاراً بـزلة لن تـقالا
هـى لو يـنصفون ثـانى جـناح
بـهما حـلّق الورىٰ و تـعالىٰ
هى شطر الانام فى زحمة الكو...
نِ واجـدر بشـطرهِ ان يشالا
ذاک شطر قد آثـر الكـلّ، فـيه
اودع اللّـــه قـدرة و جـمالا

****

هــى نـبت تـعاهدوه بـريّ
تـضمنوا مـن خـلاله الاجيالا
و هى نبع معذوذب الطعم يجري
فـي جـديب الحـياة مـاءاً زلالا
و هى روح شفافة الظـل تسـري
فى جـماد الاكـوان حـتى تـدالا
هــى عـرف العـبير لولاه عـيّت
نـفحات النسـيم تـنعش حـالا
و هــى عِـزٌ و هــيبة و جـلال
تـمنح العـزّ والإبا والجـلالا
غـير (فـصليّة) تـباع و تشـرى
لا و لا (دمـية) تـلوح ابـتذالا
هى كانت ـ لوانصف النـاس ـ أمّاً
بـــرة او شـــقيقة او عـــيالا
فـبرغم العــلا و رغـم المعالي
ان يـعدّ الركـنَ الركـين و بـالا

****

رُبَّ انــثىٰ و ان تــجاهل خب
هي فـاقت فـيالمكرمات رجـالا
كـم وجـدنا كثّ السـبال غـليظاً
مـنه خـيراً انـثى و اربـى خصالا
هى مـجبولة عـلىاللـين واللّـط...
فِ و ذا للـــخصام حـدَّ نـصالا
تمنح الحـب والسـلام و هـذا
راح يذكى نارالحروب اشتعالا
مـــلؤ احشـاءها حـنان و دفـ
ـــتحرى الانـام حـالاً فـحالا
ـــتحدى الاغـلال بـالحب عـطفاً
ربَّ حب يـــحطّم الاغـــلالا

****

اتقن اللّـه صـنعه فـي انـاث
جلَّ من دقّ صـنعه و تـعالى
قد براهن مـن صلالة طـين
واصطفاهن قـدوة لن تـطالا
فتعالى الاله كيف اسـتحالت
حمأة الطين زهرة و استحالا
فتجلت عـلى الانام بـعرف
من عبير (النبي) فاح و سالا
و تعالت علىالزمـان فـعمّت
بسـناها سـهوله و الجـبالا

****

يا ابنة المصطفى و فرع عـلاه
يـا ضـياءاً مـن الاله استطالا
لکِ مـجد مـعرّق واثـيل
فى سماء الاكوان لاحَ هـلالا
وسناً من جبين (طه) المفدىٰ
هو كالنجم فىالدياجى تـلالا
و وقار اضفىٰ على الدهر معنى
ظلَّ فيه الزمان يز هو اخـتيالا
قد تناوشتِ قمة المجد حـتى
تهتِ فـيها مكـارماً و خـصالا
وسطعت علىالانام كشـمس
فى سما الكـائنات تـابىٰ زوالا

****

يـا ابنة الاكـرمين مـن آل فـهر
و هـو بـحرٌ زاكٍ و يـابىٰ انـخزالا
لي فى مدحک السني مـقام
راح يضفي على حياتى ظلالا
صُـغت فـيه قـلائداً مـن قـوافٍ
و هـى تـزداد مـن عـلاک جـمالا
و شـعوري قـرنتّه بـبنات الـ...
فكـر طـابَتْ لقـياً و ذابت و صـالا
و هــى مـهما تـعاور تها صـروف
فى مـديح (الزهـراء) تـابىٰ كـلالا

****

موال:

ناجى الملا عبدالصمد الهلالي
آبادان ـ قرية السليج

هـاونَ يـدگ الوكت و بـعمريى يـمرد مـرد
خلاني اشرب ملح من شـرب اعـطش مرد
ابهل الديره عشت بأمل و الأمل راح و مـرد
كـارون مـايه العـذب يـطفح گـبل و يـحل
شو هسه يحرم علىّ للـغير شـربه و يـحل
ابياحاله اريد اشتكى و يا هو القضيتى يحل
غيرک يحيدر على ما شوف زلمه و مرد

Ahwaz Archive

القضاضه

موسى جرفي ـ الاهواز

انا الممنوع من شوف الولف يفلان
عيب و لا تِظِن انساه و تركنّه
ثِدَّ اشما تريد اتثِد
و اشهِر غيظك و لاتستحي و لتِهاب
بخدود المنايه اتعنّه اشوفنّه
عكِّر كل حرائي الشوگ
و لَمْ لِمْ كل دبيب اليبغض العشاگ
اجي بحافي الجدم لديارة واتعنّه
و لون تمنعني من القلم و القرطاس
و تكص الزنود و تكسر الرجلين
ايهدب عيني على الجدران ارسمنّه
و لون ابمنجنيق اتذبنيي و سطه النار
خل تحرگني نارك حيل اصيح بصوت
اصير ارماد
لاچن ما اصد عنّه
و لون كل القضاضة اتعلّي ضدّي اشراع
اشماضك العناد
اوليفي اريدنّه

(حامد)

حسن عاشور ـ خرمشهر

توني چنْت اويه الصَحاب اببيت گاعد
چانت الگعده لطيفه
چان موضوع الرّبع موضوع واحد
چِنه نبحث عن الأشعار القويّه و نترک الچانتْ ضعيفة
چان بحث الشِعرِ للكل شربت ايحلّى الشفايف
چان راعى البيت وِد يضيوفه و چفوفه مضايف
چان راعي البيت كانس چان راش
چان بينالحوض و البستان يم خشـبات صـوباط العَـنَب
فارش ـ افراش
چانت التِكيّة تتمايل أظِن تهوى الشِعِر و تِحِب حچينه
چانت البرحية تتراگص شفت بأثمارها اتمازح التينة
چان وَرْد الياس ينْشر عطر للحاضر بلاش
چِنه چَن انعيش إحنه ابصوره حِلوة انطبعت ابوصلة إگماش
كلها چانت گاعده و ما من بعد طالع افلان، افلان داش
چان حذر السدرة يطربنه النسيم اليمر بارد
و بسكوته و صَفْنته ما ندرى چان ايذوب «حامد»
عگب فترة إستفسَر إمنالجمع واحد
ما له «حامد؟!»
او لَنّه حَسّينه إنكلَب شرجى الشمال
و هْوه مِثْل اليَنتظر واحد يسئله ابعجل گال:
شِفِت شايب بالدرب يحچى اويه روحه
گِلِت شاعر هْذه و يخاطب اجروحه
و سئلت مِنّه القضية
و حسَّبِتْ بيهْ الىّ بيّه
و انتظرت أسمَع و لو بيت أبوذيه
گِلِت: لايمكن قصيدة
بلچى لجروحى تطيِّب
و اليشيب شِعره يطرب مثل عطْر الرازقية
گِلت: بس لا خَربصت فكرة نشيده
گِلِت: بس لا لَّوثَتْ جَوَّه ابحضورى
و لْعنت قِلّة شعورى
گلت: بس لا شعره ما يگدر يعيده
والقصيده اتدوّخ الشاعر اذا چانت جديدة
وانتظرت اسمع كلامه
وانتظرت أسمع ملامه
عكس ما حَسَّبِت جاوب؟
لا مِثِل ماردت جاوب
و الصِدِگ أعظم قصيدة
و الصدگ نار الّى تخضع بحترام الها الحديدة
جاوب ابجملة عَتاب:
جيث عودک أبني بيتي
و أشتِل اردود النَخَل
جيت أذِب حِزنى او أذيتى
و أشبگ اردود الأمل
لَچَن آه إمنالفَشَل
منهو ليخلصنى من هالضيم مو خلصت حياتى
ذبْحَتِ الحاجة الأبائه و يبست اعـروگ المـناعة البـيّة و تَغَيْرَتْ صفاتى
مَحَّد ايصدِّگ أريد أحلِفلک ابصومي و صلاتى
يبنى عالشيله العتيجة إمنالعِسِر يتناوبن ظلّنْ بناتى
يبنى رايد لگمه لِبنى
يبنى هَدنى التعب هَدنى
أصعب إمنالصعب حالى
مالى والى
ضاع مِثْل العمر مالى
واللّه يوعانين كلها البارحه نامو اعيالى
سكت حامد
گطع حامد قصته و من سكت حامد
واحد مْنْ الگعده چان ابكتر خامد
چان حمزه ايگلّب الچبريت ما هَزه الحچى و چالثلج جامد
چان مو مهتم حميد إبْهَل حچى و يهذى وْيه واحد
و آنه شِلْت إلاستكانة البيها چان الچاى بارد
و شربتها إبليه سكَّر مُرّة مِثْل إهموم حامد
و سفة مانگدر نعاين كِلنه إحنه الصوب واحد
تَوني چنت إبجمع گاعد
هَسّه لاكن وحدى و أجرى الدمع گاعد
هَسّه أحِسَّن جرح مِتربّع ابگلبى وْ أسىٰ ابفيّ الضِلِع عاجد

ردا على قصيدة الاخ: سيدرضا سيدكاظم آل ماجد وهه تسمى باسم «لومره يصفا لى الوكت واتعاتب...»

يعقوب عبدالحسن السارى ـ الشوش

لاتنتظر يصفى الوكت سولفلى و احچى ابقصتک
الحب صدگ مابى عجب بس العِشَگ تاه او هِلَک
لاتشتعل بالحب ابد الحب يبعدک عن هَلَک
حسنى ابد ما ذوبک انته الذى مو با الفَلَک
اشبيک حيلک ينسلب، من الذى ما هو الک
المن تولّع بالعشگ والمن تِتَعّب ضامرک
عاشور مر او چم رجب هذى شهور المشترک
لومره اجيلک بالحلم، بالحلم هم ما احمِلَک
لاتغرک النخله او رطب و اعلىٰ الرطب من علمّک
حسني من البارى انوهب نورى ابد ما نورّک
من بين زهرات السلف انته المَلَک انته المَلَک
(مَطَرت كل الغيوم)
آه يا صوت الشعب صوت الحياة
كله من حُبّ او صداقه او ذكريات
صوت من اصل و فصل من الشعب
صوت يحمل كل اذيه او ما تعب
صوت يطلع من نبع ديوانًا
او ينتشر بين الاهل و اخوانًا
من اسمعک گلبى ينسىٰ كل هموم
بس طلع صوتک العالى مطّرت كل الغيوم

Ahwaz Archive

بريد الفن و الادب:

اوّلاً:

١ـ إن ميدان الشعر الفصيح يتساءَل عَنْ فرسانِه و يـهيب بـهم و يُناشدهم أَن يساهموا في إرساء دعائم ثقافتهم التي تطالبهم بذلك اليومَ وغداً.

٢ـ يرجىٰ مِن الشعراءِ الاعـزاءِ إرسـال قـصائدهم عـبرالبـريد بـعد أن يُـتقنوا صياغتها و حسن كتابتها بالخطّ الواضح و أن يكتبوا أسماءهم على جـميع صفحاتها و لاينسوا اسم المدينة كما يرجىٰ ثـبت تـاريخ الارسـال بـالتاريخ العربي والفارسي. كذالک نرجو أن ترسلُوا صورةً واحدةً منكم.

٣ـ نعتذر عما حصل من أخطاء مطبعية في مقال **«الادب القَراح»** و ذلک لانّ المقال لم يُصحّح بعدالضرب على الآلة لضيق الوقت. و من هذه الاخطاء «ايتها الاخوة والاخوات» و التصحيح «ايّها الاخوه...»

ثانياً:

١ـ الاخ حبيب غزلاوى التميمي، تابع دروس فى مقدمات الشعر بدقة وانظم شعرک حسب القواعد بَعْد أن تـفرأ فـي دواويـن الشـعر القـديم والحـديث، مقطوعتک «انت الحبيب» لا وزن فيها، والقافية على غير ترتيب.

٢ـ الاخت الشاعرة سهيلا جاودان، قصيدتک «اطفال الحجارة» جيّده لكـن السـطرين التـاسع والعـاشر فـيهما اخـتلال فـي الوزن، نـقجي قـصيدتک و ارسليهالنا و شكراً.

٣ـ السيد صاحب الموسوي الخميسيّ من قصبة النّصار، مـتابعتک جـيدّه، نرجو الدقه في الوزن والقافية و دراسة قواعد الصرف والنحو و اسـتخدامـها في الشعر الفصيح.

٤ـ الأخ سميرالعطار: إمّا أن تكتب شعراً موزوناً و مقضى اؤ موزناً غيرمقضى، و ـعلى اقل التقدير شعراً منثوراً، قصيدتک «شارونّ ملعونّ هذا» عنوآنهاموزون و هو فى البحر المتدارک فعْلُنْ، فعلن فعلنْ..» حاول أن تكتب في هذالوزن، او تتابع دروس في مقدمات الشعر لتنظم على بحورها المتوالية فيها.

٥ـ الأخ عبدالسّلام الناصّري من الاهواز. شعرک مقفىٰ و لكنّه غـيرموزون و القافية لا تاتي الا في الشعرالموزون و إلاّ صار الكلام نثراً مسجوعاً.

٦ـ الأخ الشاعر عبدالحسين الخزاعى مِـن عـبادان، صـحيفة صـوت الشـعب تشكرک على هذا التدفق الشعريّ، كما اشكرک على عواطفک النبيلة.

٧ـ الأخ الشاعر ابوعدنان الحـاتمى مـن الخـفاجية قـصيدتک شـيّقة لكـنها غيرواضحة على الفاكس ارسلها عبرالبريد رجاءً.

ثالثاً:

وصلت اشعاركم نشكركم و سنحاول نشر مانستطيع منها يُرجىٰ الاستمرار و شكراً:

الاخت الشاعرة والاديبه، فاطمه التميمى، الاخت الشاعرة ـ مريم الحيدري ـ الاخت الشاعرة سهيلا، شاهين النوصري، القصيدة المهداة للاخت الشاعرة فاطمة التميمى مَن هو شاعرها؟ الأخ الشاعر سيدخليل الموسوى الحكيم، الاخ نعيم الحيدرى، الاخ عبدالرحيم الخزاعى، الاخ جميل محمد عـمورى مِن الاهواز، الاخ عظيم عبيد آلبوخنفر، الأخ غلامرضا رزّاق عسـاكـره، الأخ كريم خنافره مِن شادگان (الفلاحية)، الاخ باسم حمادي عبيات مِن الخفاجيّة، الأخ رحيم احمدي آل غزي، الأخ ابراهيم بچارى، الأخ سيدكاظم الهاشمي، الأخ سيدموسىٰ ابوخالد مِن الخفاجيه، الأخ جمال عبيّات، الأخ عبدالقـدار الحـاج حسـن المـزيدى، الأخ سـيدصاحب مـجيد المـوسوى، الأخ يـعقوب عبدالحسن السارى، الأخ عيداً شلش خلف سعيداوى الخفاجية، الاخ كاظم حربي، الاخ سعيد پورعبدالهى من الشوش، الأخ وليد ناصر شادگان الفلاحية، الأخ عادل عبدالزهرا الساعدى الخفاجية، الأخ عبدالحسين صياحى، حافظ على الوزن في شعرک تابع الدرّوس جيّداً. الأخ عبدالامير الحاج سلطان مِن الخفاجيه حاظ على الوزن رجاء. الأخ ابوحسين عوده السّاري حركات حرف الروّى القافيه (آخر حرف) يحب أن تكـون واحـدة يـعنى اذاكـانت القـافية مرفوعة تاتى كلها مرفوعةً اي مِن المرفوعات في النّحو. أدرش ذلک شكراً، الأخ فرح ضمدي من الشوش كلماتک تحتاج إلىٰ دقة فـى قـواعـد الصـرف والنّحو و كذلک علّم الاوزان (البحور) تابع دروس في مقدمات الشـعر، الأخ صالح بوعذار قصتک و صلت لكنّ الخطّ فيها غيرواضح والموضوع غير جليّ حاول كتابتها و ضياغتها من جديد و شكراً لک، الأخ السيد كاظم الهاشمي من المحمره قرية أمّ التلال نشكرک على عواطفک و سننشر قصيدتک، لا تقطع المراسلة، السيد احمد فائز الموسوي من المحمرة، الأخ سيدمحمد آل فاخر بن مـحمد، الأخ يـاسين نـيسى مـن الحـويزه، نشكـركم جـميعاً عـلى اهتماماتكم و سندقق في اشعاركم و نحاول نشر مانستطيع منها إنْشاءَ ا... تعالىٰ و إلىٰ اللّقاء في مواقف أُخرىٰ و شكراً.

رابعاً:

رسائل القرّاء:

السيد الدكتور حسن هاشيمان و جـميع الاخـوة والاخـوات العـاملينَ عـلى اصدار جريدة صوت الشعب سلام من الله عليكم و بارک خطاكم التي هى في مسير اعلاء الثقافة في المجتمع. و نتقدم اليكم بـجزيل الشكـر والامـتنان لأتخاذكم الخطوة البنائة اتجاه تقدم الجريدة نحو الافضل الا و هى الاستعانة بالاستاذ عباس الطائى مشرفاً على صفحات الفن والادب و لاشک سـتترک هذه الخطوة بصماتها اللامعة للسائرين في مسير الثقافة بأشكالها العديدة و لكن كما هو معروف لديكم يا استاذنا العزيز أن اليد الواحدة لاتصفق مثل ما يقال و كما تعلمون ايضاً و لسبب الظروف التي انتم اعلم بها منا ما زال امام المحبين للثقافة العربية طريق طويل حتى تنمو و تتجلى الطاقات المكنونة لديهم لتترک اثرها في العالم العربى بشكل خاص والعالم الاسلامى بشكل عام لذا وللاستفادة من جميع الطاقات الحية الموجودة فـي مـجتمعنا مـن أساتذه و لجان شعرية و ثقافية و شعراء و كتاب و كل من له صلة بثقافتنا، نرى نحن اعضاء ندوة الشعر في المحمرة كافتراح نتركه بـين ايـديكم تـخصيص زاوية في الجريدة بعنوان (زاوية التـعارف والمـراسـلة) للاعـلان عـن العـنوان البريدى للطاقات المذكورة و توجيه دعوة عامة في الجريدة لكل من يـحب ارسال عنوانه للاعلان في هذه الزاوية و ستتكون مجموعة عظيمة هـدفها الاستفادة من التجارب الثقافية في سـبيل اخـتصار طـريق تـبلور الطـاقات الموجودة في المجتمع بايجاد وسيلة سهلة للارتباط التي ستتم عبرالبـريد وها نحن نرسل عنوان نـدوتنا البـريدى مسـتعدين للاسـتفادة مـن جـميع التجارب الثقافية التي نتمنى ان تصل اليـنا مـن قـبل الاسـاتذه و الكـتاب واللجان الشعرية و الثقافية و ايضاً نعلن استعدادنا للتعاون مع كل من يطلب مساعدتنا في اطار الفن والادب و غايتنا هى التعاون المشترک للسـير فـي درب الكمال بما يرضى اللّه و رسوله و المؤمنين و شكراً.

عـنوان نـدوتنا لـلمراسـلة: المـحمرة صـندوق بـريد ١٦٤ (خـرمشهر ـ صندوق پستى ١٦٤)

تعقد جلساتنا الادبية كل يوم احد عند السادسة عصراً في حى طالقانى قاعة فانوس

و هذا عنوان للتعارف و المراسلة:

الاسم: يوسف آل خميس

الشهادة: طالب

الهواية: المطالعة والموسيقى والشعر

العنوان: المحمرة صندوق بريد ١٦٤

مطلبى درباره زنان

دكتر سهيلا عزيزى

باز هم نسيم عطرآگين صوت الشعب رسـيد و در قـالب اشـعار زيـبايش وزيدن گرفت. شيرزنان منا حيدرى ، (سـوسنگرد) و ليـلى مـوسوى (شادگان) سربلندمان كردند. باشد تا شعر «العبيّه» اذهان خـفته را بـيدار كند و آرامش باورهاى غلط ذهنى را برهم زند و پوشيدن شلوار جين را نه يک افتخار و نه مقدّم بر عبايه، بلكه يک تقليد بداند.

پـيشنهادى داشـتم كـه نـبايد بـه ابتكارى كه يكبار فـقط در آبـادان امروز چاپ شد. لغات فصيح و رايج عربى را با ذكر مـعنى بـنويسند. در اين‌باره تلاش آقاى مـنصور مشـرف قابل تمجيد بود و فهرستى از لغات مثل شارع = خيابان ذكر شده بودكه بسيار قابل استفاده است.

سـخنى داشـتم بـا بـرادرى كـه در قسمت البطران يک طنز (فى مطب الدكتور يعقوب سوارى) نوشته بودند و گله‌اى از ماهنامهٔ صوت الشعب كه آن را اهانت به زنان مى‌دانم. حال كه ما زنان با روند رو به توسعهٔ زندگى و تحولات شتاب‌زدهٔ زنـدگى مـاشينى اعتراضى به عدم معرفى زنان موفق مـثل خـانم نـوال نـزارى (وكـيل دادگسترى) كه نـداريـم هـيچ، تـازه سراسر نشريات را چه مـحلّى و چـه غـيرمحلى آمـيخته‌اى از فـرهنگ سلطه‌گر پدرسالار مى‌بينيم، و تمثال مبارک هـمايونى آقـايان را در كـليه نشرياتى كـه ادعـا دارنـد، مـى‌بينيم درحـالى‌كه ايـن هـمه زن تـلاشگر ـ صديق ـ وفادار بـه مـردم در جـامعهٔ عرب و مسلمان ايرانى داريم كه پوزهٔ مردان را در معلومات و لياقت بخاک كشيده‌اند. البته مبارزات زنان خداى ناكرده عليه برترى‌طلبى يا تفوق بر مردان نيست بلكه مبارزه مزبور مثل مردان براى بدست گـرفتن سـلطه و قدرت بر مـنابع اقـتصادى و مـيراث علمى و فرهنگى خويش است.

وقتى گمان و تصور يک دخـتر ايـن است كه زندگى‌اش به اندازهٔ بينى و يا خميدگى مژه‌هايش بستگى دارد، وقتى معيار سـنجش جـامعه از يک دختر ظاهر و پوست و قوارهٔ اوست، و به آگاهى، بينش، استعداد و سواد او تـوجهى نـدارد. پس چـگـونه انـتظار داريم كه دخترانـمان از درون تـهى نشـوند. مـتأسفانه بـدليل تـحولات سـريع جـامعه كـه در حـال گـذرى سـريع از دورهٔ فئودالى هستيم از طرفى بـه مـدرنيسم و تـجددطلبى غربى مى‌نگرد و از طرفى جامعه از او زنى مقيّد به اصول اخلاقى و دينى انتظار دارد و ايـن پـيرايش ظـاهرى درواقـع اضـطراب درونـى و فـقدان اعتمادنفس و منفعل بودن را در پس پرده دارد. اين منفعل بودن دستاورد جامعه‌اى است كه دختر را سـركوب مى‌نمايد. اين امر نشانه نارسايى فكر و ذهن زنان نيست بلكه دقيقاً بازتاب تربيت نادرستى است كـه از سـنين ابتدايى يک دخـتر آغـاز مـى‌شود و درنهايت زنان را انسانهايى سطحى و درون‌تـهى بـه‌بار مـى‌آورد. در ايـن جـامعهٔ بـيمار و در مـدرسه و دانشگاهى كه بجاى افزايش شعور و آگاهى انسانها (چه مـرد و چـه زن) صدور مدرک و درجه را هـدف قـرار داده است يک دختر از اوان كودكى مى‌آموزد كه بجاى نگـرانـى از بـابت رشد استعداد فكرى، توجه خود را به البسـه ـ انـدام و نگـاهـهاى خـود مـعطوف كـند كـه ايـن سياستها و موضوعات مهم جامعه در سـالنهاى سخنرانى نمى‌تواند حل و فصل شود و اگر تغييرات بنيادى در نـهادهاى حاكم بر زن و مرد و بخصوص محو نظام پدرسالار و ارزش‌ها و سنّتهاى قائم بر آن در عمل صورت نگيرد هر قانون كلمات مرده‌اى بيش نخواهـد بود و آيا جوانى كه با مصرف داروهاى مخدر مى‌كوشد تا از چنگال فقر بـه جهان خيال بگريزد بيشتر مستوجب كيفر است يا آنان كه از حفظ وضع موجود سود مى‌برند؟

در مـاه مـه سـال ١٩٧٩ مـيلادى مـطبوعات غـرب انـتخاب مـارگارت تاچر رهبر حزب مـحافظه‌كـار را بـه مقام اولين زن نـخست‌وزير بـريتانيا پراهميت تلقى كردند برعكس بسيار بر اين اعتقاد بودند كه سياستهاى او شايد به وخيم‌تر شدن موقعيت زنان منجر شود. چه صِرف زن بـودن او مـطرح نـيست بـلكه جـريانها و سياستهايى كه او سخنگوى آنهاست حـائز اهـميت است. امـيد است كـه زنـان هـمانند مـردان در سـاختن دنيايى بهتر سهيم شوند. در خاتمه دو هـوسه سروده‌ام كـه اولى را بـه سـركار خـانم مـنا حـيدرى و ليـلى موسوى تـقديم مـى‌كنم و دومـى را براى تمام مادران مسلمان و عـرب ايرانى بخصوص مادرم سروده‌ام:

يل بيچن فخر الوفـه والنـوماس
اهـلچن بـالحدود اليـوم حـرّاس
احنه يا بنات العرب ما انهبط راس
«يـل حـچيچ دُر واسـمچ هـيبه»

«الىٰ امى الحبيبه التى كانت متيسّره فى قيود القبائليه»

مدرى شلون او صفنچ بيا توصيف
حار الفكر منى يا اَسف يـا حـيف
تفرح بالكرم يوم ليجيبهه الضيف
«اسمچ ثوب النه و مانلبس غيره»

Ahwaz Archive

رأی ملت

ماهنامه رأی ملت
سال دوم
زمینه: مسائل اجتماعی
صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
حسن هاشمیان
زیر نظر: شورای نویسندگان
توزیع: سراسر کشور
شماره حساب بانکی: ۱۱۷۲ بانک صادرات شعبه رودهن (شماره شعبه ۱۰۷۳)
تهران - صندوق پستی ۱۷۸-۱۴۵۱۵
فاکس و تلفن: ۴۴۱۷۹۴۴-۰۲۱
E-Mail: souteshaab@hotmail.com

سال دوم ـ شماره یازدهم، یکشنبه اوّل مهرماه ۱۳۸۰ ـ ۲۰۰ تومان

فرصت‌ها از دست رفت، کار تیم ملی فوتبال مشکل شد



درصورت رویداد حتی یک تساوی یا شکست در صدر جدول گروه یک بازیهای مقدماتی جام جهانی در آسیا نخواهیم ایستاد. مهمترین ضربه را تیم ملی از آنجائی خورد که در ورزشگاه آزادی دربرابر بحرین متوقف شد. اختلاف علی دائی با بلازویچ بر سر بازی دادن سیروس دین‌محمدی به‌جای مجاهد خضیراوی و آوردن اجباری کریم باقری مصدوم به زمین، تمام هماهنگی‌های تیم ملی را دچار فلج ساخته بود.

تیم ملی فوتبال ایران با تساوی دربرابر تایلند و بحرین و انجام سه بازی خارج از زمین خود در آینده، حضور دوباره خود در جام جهانی ۲۰۰۲ را کم‌فروغ می‌بینند. بازیکنان این تیم باید بدانند که برای حضوری دیگر در بزرگترین گردهمائی ورزشی جهان، بایستی تمام مسابقات باقیمانده خود را ببرند.

این درحالی اتفاق می‌افتد که مهمترین رقیب تیم ملی، یعنی عربستان سعودی با دو پیروزی پی‌درپی و پرگل خود را به صدر جدول رساند و بازی خانگی آینده خود را دربرابر تیم ما انجام خواهد داد. ایران تنها زمانی می‌تواند به جام جهانی برود که این تیم را در کشور خود، شکست دهد. درصورت شکست یا تساوی دربرابر عربستان سعودی این تیم رقیب خواهد بودکه جایگاه خود را با توجه به اینکه دو بازی باقیمانده دربرابر عراق و تایلند به‌سادگی انجام خواهد داد، در صدر جدول حفظ خواهد کرد. علاوه بر این بعضی از نشریات ورزشی برای فروش بیشتر و جلب مشتری، تلاش می‌کردند هویت ملی ایرانیان که معجونی از تاریخ، سرزمین و فرهنگ است را در سطح یک تیم ورزشی فوتبال تنزل دهند که درصورت شکست تیم ملی این برنامه‌ها نتیجه عکس خواهد داد. نشریات ورزشی خالی از تحلیل‌های علمی و پر از تیترهائی مبنی‌بر «دائی توپ را با سر زد»، «دائی توپ را با پا گرفت»، بهتر است به جای آب و تاب دادن به شعارها و تیترهای خود، حداقلی از مقالات علمی در نشریات خود بگنجانند، شاید در آینده مورد استفاده جوانان این مرز و بوم قرار گیرد و با نگرش علمی به تیم‌های ورزشی موجب موفقیت آنها در میادین بین‌المللی شود.

مردم خرمشهر می‌پرسند مسئول بی‌نظمی در مرکز این شهر چه کسانی هستند؟

دریابان - خرمشهر

اگر وارد مرکز شهرستان خرمشهر شدید و در تنگنای بی‌نظمی آن گرفتار آمدید به هیچ‌وجه تعجب نکنید زیرا در یک محدودهٔ کوچک شهر همهٔ خدمات را بصورت فشرده کنار هم قرار داده‌اند و این از افتخارات مسئولین این شهر است. دست‌فروشان عملاً بر بازار حکومت می‌کنند و ماشین‌های با قدمت ٤٠ الی ٥٠ سال پیش آمریکائی که طول و عرضشان دو برابر اتومبیل‌های فعلی است بدنبال مسافر در محوطه بازار برای خود ویراژ می‌دهند. شهرداری فقط به فکر پول جمع کردن است و دکه‌های مواد غذائی را که در شرایط جهنمی هوای ٥٠ درجه و درحالی‌که پشه و مگس بر روی مواد غذائیشان ول می‌خورند و عرق پیشانی فروشنده مدام بر روی سمبوسه و فلافل می‌چکد نمی‌بیند از دستفروشان پول گرفتند و درکنار بازار اصلی شهر یک بازار دیگر درست کردند و باز این روند وحشتناک ادامه دارد. به‌هنگام راه رفتن باید از میان بازار کثیف و نامرتب زیگزاگ بزنی و عدم رعایت بهداشت را تحمل کنی. براستی آیا مسئولین محترم شهرستان مزبور این مسائل را نمی‌بینند. در محدودهٔ مرکز شهر خانه‌های اطراف از دست مسافرکش‌ها به عذاب افتاده‌اند.

مسافرکش‌های شخصی و برخی تاکسی‌ها خیابان‌های فرعی را به خیابان‌های اصلی تبدیل کرده‌اند و با سرعت سرسام‌آور جان اهالی را به مخاطره انداخته‌اند و معلوم نیست چه کسی مسئول است. یکی از بازاریان قدیمی خرمشهر که در بازار روز این شهرستان مغازه دارد می‌گوید فروش دست‌فروشان از ما بیشتر و چند برابر است. به بهانهٔ بیکاری هرکس بساطی پهن می‌کند. وی می‌پرسد آیا فروش مواد مخدر هم از دید مسئولین و مأمورین پنهان مانده است. از دیگر عجایب مرکز شهر خرمشهر، تجمع مجنون‌ها در این میدان و بازار است. اگر دیدید در آب‌نمای میدان کوچک مطهری دیوانه‌ای لم داده و آفتاب می‌گیرد زیاد تعجب نکنید. ایستگاه اتوبوس درون‌شهری را در کنار منازل مسکونی قرار داده‌اند و خلاصه چنان شیر توشیری شده که فقط دیدن دارد. براستی شورای شهر خرمشهر در قبال این مشکل چه دارد که بگوید. تردد موتورسیکلت و دوچرخه درحالی‌که راه برای عبور مردم در بازار خرمشهر وجود ندارد چه معنائی دارد. آیا مسئولین محترم خرمشهر از میوه‌های گران و باکیفیت پائین بازار و دستفروشان مرکز شهر خرید می‌کنند. چشم خود را می‌بندیم و از افراد مزاحم و انبوه بیکاران و کارگران منتظر کار در میدان مرکز شهر نمی‌گوئیم. یک شهروند خرمشهری به خبرنگار ما گفت منزل ما پشت میدان مرکز شهر است. دستفروشان مواد غذائی جلوی کوچهٔ ما را قرق کرده‌اند و عملاً آسایش را از ما گرفته‌اند. ما بچه‌های خود را در خانه زندانی کرده‌ایم چون این فرعی‌ها تبدیل به خیابان‌های اصلی و محل تردد مسافرکش‌ها شده است. به شهرداری شکایت کردیم و جمع‌آوری دستفروشان را خواستار شدیم، دیدیم شهرداری دستفروش را موظف به کسب رضایت از اهالی محل کرده و عملاً خود کنار کشیده و ما را با آنان رودررو کرده است. مسئولین محترم خرمشهر از ماشین‌های پاترول و پژوی خود پیاده شوید و مردم را بیشتر ببینید.

با وجود گذشت شش ماه از سال، استاندار خوزستان هنوز اعتبارات عمرانی شهرداری آبادان را پرداخت نکرده است

با وجود گذشت شش ماه از سال، استاندار خوزستان هنوز اعتبارات عمرانی شهردار آبادان در سال جاری را پرداخت نکرده است. این مطلب را محمد کعابی عضو شورای شهر آبادان طی گفتگوی اختصاصی با خبرنگار ما اعلام داشت و افزود حالا که استاندار محترم خوزستان مرتباً از احیاء این شهرستان صحبت می‌نمایند و همه‌گونه پشتیبانی را ابراز می‌دارند امیدواریم هرچه سریعتر این گره را باز نمایند. وی اعتبار سال جاری شهرداری آبادان را یک میلیارد و سیصدوبیست میلیون تومان اعلام کرد و افزود تلاش شهرداری و شورای شهر آبادان جبران عقب‌ماندگی‌های این شهرستان است و امیدواریم با حمایت استانداری آلام مردم این شهر را کاهش داده، سطح خدمات شهر را بالا ببریم. وی به مشکل متکدیان و افراد مجنون و ولگرد در آبادان اشاره کرد و گفت با توجه به اعتبارات خوبی که وزارت کشور در اختیار استانداری خوزستان در سال گذشته قرار داده از استانداری خواستاریم تا در این زمینه شهرداری و شورای شهر آبادان را یاری داده و با اختصاص اعتبار این مشکل را، که چهرهٔ نامطلوبی به این شهرستان می‌بخشد بزدایند. کعابی در پایان از مردم و ادارات شهرستان آبادان درخواست کرد تا در امر فضای سبز، زیباسازی و پاکیزگی این شهرستان شورای شهر و شهرداری را یاری دهند.